

# ابوبکر صدیق رضي الله عنه

برترین صحابی و مستحق ترین فرد به خلافت

تحقیق و تلخیص:

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم

برگرفته از کتاب:

منهاج السنه النبويه، اثر شيخ الإسلام

ترجمه:

اسحاق دبیری رحمته

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

آدرس ایمیل:

#### سایت‌های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islam411.com](http://www.islam411.com)

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست مطالب

۸	مقدمه
۱۱	انگیزه تألیف این کتاب و نکاتی چند راجع به شیوه تألیف آن
۱۳	<b>فضیلت صحابه و خلفای راشدین</b>
۱۶	فضل و برتری بعضی از خلفای راشدین بر بعضی دیگر
۱۸	<b>ابوبکر صدیق، برترین صحابه</b>
۱۸	نسب او:
۱۸	شغل و کار او قبل از اسلام
۱۸	منزلت او قبل از اسلام
۲۰	وصف او به صدیق در احادیث نبوی
۲۲	صدیق رساتر از صادق است
۲۴	ابوبکر، پیشقدم‌ترین صحابه برای خیرات و نیکی‌ها، و اولین کسی که اسلام آورد..
۲۶	ابوبکر، اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت
۲۹	ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر ﷺ دفاع کرد
۳۰	ابوبکر، اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد
۳۲	ابوبکر، اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل نمود
	<b>فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان، و اینکه</b>
۳۶	<b>ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدم‌تر بوده است</b>
۳۷	پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال
	ابوبکر، یار و رفیق همیشگی پیامبر ﷺ؛ فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ،
۳۷	مقاصد آن، و پیشی گرفتن ابوبکر در آن
۳۷	فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ

- ۳۹ ..... پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۳۹
- ابوبکر، یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر هجرت به مدینه، دلالت آیه «إلا تنصروه» بر  
 ۳۹ ..... افضل بودن ابوبکر به هفت دلیل ..... ۳۹
- ۴۶ ..... ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت به مدینه ..... ۴۶
- ۴۹ ..... ابوبکر، با تقواترین فرد امت اسلام ..... ۴۹
- ۵۳ ..... ابوبکر، با ایمان‌ترین فرد امت اسلام ..... ۵۳
- ۵۳ ..... گواهی دادن پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر ..... ۵۳
- ۵۴ ..... ابوبکر، عالم‌ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک‌ترین و باهوش‌ترین‌شان ..... ۵۴
- ۵۸ ..... علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه ..... ۵۸
- ۶۰ ..... ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود ..... ۶۰
- ۶۰ ..... ابوبکر، پارساترین صحابه ..... ۶۰
- ۶۱ ..... ابوبکر، شجاع‌ترین انسان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۶۱
- ۶۶ ..... ابوبکر، محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۶۶
- ۶۹ ..... حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر ..... ۶۹
- ۷۰ ..... ابوبکر هیچ‌گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بدی نکرد ..... ۷۰
- ۷۱ ..... دختر ابوبکر (عایشه)، محبوب‌ترین همسر در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۷۱
- ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله، از ویژگی‌های ابوبکر است  
 ۷۳ ..... ۷۳
- ۷۴ ..... احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۷۴
- ۷۷ ..... اختلاف بر سر قضیه «فدک» با نص پیامبر صلی الله علیه و آله مرتفع شده است ..... ۷۷
- ۷۹ ..... در مشورت و نظر خواهی پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش، ابوبکر بر همه مقدم بود ..... ۷۹
- ۸۲ ..... مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود ..... ۸۲
- ۸۲ ..... پیامبر صلی الله علیه و آله هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد ..... ۸۲
- ۸۴ ..... ابوبکر، از فصیح‌ترین و سخنورترین مردمان بود ..... ۸۴

- ۸۶..... خطبهٔ ابوبکر بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۸۷..... خطبهٔ ابوبکر در روز سقیفه
- ۸۷..... خطبهٔ ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او
- ۸۸..... خطبهٔ ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند
- خطبهٔ ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام جمع کرد
- ۹۰.....
- ۹۰..... برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر است
- هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن است
- ۹۴.....
- ۹۷..... خصلت‌هایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد
- ۹۷..... ابوبکر، اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد
- ۹۸..... ابوبکر، از تمام درهای بهشت فرا خوانده می‌شود
- ۹۹..... ستایش و تمجید عایشه از پدرش
- عمر رضی الله عنه گوید: یک شبانه روز ابوبکر، از عمر و خاندان عمر بهتر است
- ۱۰۲.....
- ۱۰۵..... خلافت ابوبکر صدیق**
- ۱۰۵..... ابوبکر صدیق، جانشین برحق پیامبر صلی الله علیه و آله و شایسته‌ترین فرد برای خلافت
- خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان، حق و درست است
- ۱۰۶.....
- وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است
- ۱۰۷.....
- وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعهٔ اسلامی به او
- ۱۱۲.....
- وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله به بیعت کردن با ابوبکر
- ۱۱۴.....
- ۱۲۱..... دلالت قرآن بر خلافت ابوبکر صدیق

- آثار و روایاتی که بر خلاف ابوبکر می توان بدانها استدلال و استناد نمود..... ۱۲۳
- راه های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات ندارند ..... ۱۲۴
- درست آن است که احادیث زیر، بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، دلالت ندارند ..... ۱۳۱
- بعضی از احادیث دروغ و ساختگی ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، وضع شده اند ..... ۱۴۲
- اجماع بر خلافت ابوبکر** ..... ۱۴۷
- بیعت با ابوبکر در سقیفه ..... ۱۴۷
- بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر ..... ۱۵۰
- بیعت نکردن سعد بن عباده با ابوبکر ..... ۱۵۱
- علی رضی الله عنه و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند ..... ۱۵۳
- اجماع معتبر در خلافت ..... ۱۵۶
- حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی بود، باز ابوبکر مستحق و شایسته خلافت بود ..... ۱۵۷
- خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است ..... ۱۵۸
- اقدامات ابوبکر پس از خلافت، که این هم از فضایل اوست ..... ۱۵۸
- کمال سیاست و مصلحت اندیشی ابوبکر صدیق ..... ۱۷۲
- از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و نیرومند کمک خواهی می کرد و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک خواهی می کرد ..... ۱۷۴
- کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز ..... ۱۷۵

- 
- هر کس بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه خُرده گیری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نماید..... ۱۷۶
- مدت خلافت ابوبکر ..... ۱۷۷
- آرامگاه ابوبکر رضی اللہ عنہ ..... ۱۷۸

## مقدمه

الحمد لله الملك الوهاب، هو أعلم حيث يجعل رسالته ويختار لكل نبي حواريون وأصحاب، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة لا يشوبها شرك ولا ارتياب، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله المصطفى، وخليله المجتبي، صلى الله وسلم وبارك عليه وعلى آله وأصحابه أئمة الهدى، ومصايح الدجى، أما بعد:

آنچه می خوانید خلاصه‌ای است در بیان افضلیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و شایسته‌تر بودن وی برای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مستند به دلایلی از کتاب و سنت و اجماع امت اسلامی می‌باشد. آنچه که مرا بر این کار واداشته، عبارتند از:

۱- اطاعت کردن از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید: «أبها الناس اعرفوا لأبي بكر حقه، فإنه لم يسؤني قط»<sup>۱</sup>.

«ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حق من بدی نکرده است».

۲- همانا شناخت فضائل ابوبکر، از اسباب محبت وی است. همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «المرء مع من أحب»<sup>۲</sup>.

«انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد».

۳- از بعضی از پیشینیان صالح نقل شده که حب و دوستی ابوبکر و عمر و شناخت فضائلشان، سنت است. امام احمد از مسروق روایت کرده که او گفته است: حب و دوستی ابوبکر و عمر و شناخت فضائلشان، سنت است. مسروق از بزرگترین تابعین کوفه است. همچنین شقیق بن عبدالله که از تابعین است، چنین گفته است. طاووس هم گفته‌ای مانند آن را دارد. و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه چنین گفته‌ای نقل شده است. با اسناد صحیح

---

۱- تخریج آن بعداً تحت عنوان «لم يسوء النبي قط» می‌آید.

۲- مسلم آن را در کتاب البر (45/ح 2640)، 4/2034 از ابوائل از عبدالله روایت کرده که او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، نظرت درباره مردی که قومی را دوست دارد ولی هنوز به آنان ملحق نشده، چیست؟ پیامبر فرمود: «المرء مع من أحب»: «انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد».



از حسن بصری روایت شده که به وی گفته شد: آیا حب و دوستی ابوبکر و عمر، سنت است؟ فرمود: خیر، بلکه واجب است.

۴- اینکه پیشینیان صالح حب و دوستی ابوبکر و عمر را به فرزندان‌شان می‌آموختند همچنان که سوره‌ای از قرآن را بدانان می‌آموختند<sup>۱</sup>. و من دوست دارم که این کتاب یا چیزی مثل آن در منزل هر مسلمانی باشد تا محبت‌مان را نسبت به ابوبکر و عمر تکمیل گرداند و محکم کاری نسبت به فرزندانمان باشد.

۵- اینکه این کتاب بیان علم و دیانت و فضائل صحابه را مؤکد می‌سازد و همچنین روشن می‌سازد که صحابه در قضایا و مسائلی که برایشان مجهول و مبهم بود، ابوبکر و عمر را مقدم می‌داشتند و از آنان تبعیت می‌کردند.

۶- اینکه هر گاه مبتدعی پیدا شود، به وسیله امری باطل نسبت به صحابه طعن و بدگوئی می‌کند، پس به ناچار باید از آنان دفاع کرد و از راه علم و انصاف، دلیل و برهان فرد مبتدع را باطل ساخت.

۷- اینکه گاهی طعن و بدگوئی نسبت به صحابه منجر به طعن و بدگوئی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دین اسلام می‌شود و آن وقت کافران و منافقان بر مسلمانان چیره می‌شوند و شبهات و ضعف‌هایی را برای بسیاری از مؤمنان ایجاد می‌کنند؛ همان طور که مالک و دیگر علما گفته‌اند: این گروه می‌خواستند که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طعن و بدگوئی کنند اما نتوانستند چنین کاری کنند در نتیجه نسبت به اصحابش طعن و بدگوئی کردند؛ تا اینکه دشمنانش بگویند: انسانی بد، اصحاب و رفیقانی بد دارد، و اگر او انسانی خوب می‌بود، اصحاب و رفیقانش هم خوب می‌بودند<sup>۲</sup>.

۸- اینکه ابوبکر رضی الله عنه اولین و برترین صحابه بوده است، پس وقتی افضل بودنش ثابت شود و طعن و بدگوئی نسبت به او دور شود، آن وقت در طعن و بدگوئی نسبت به

۱- ابن جوزی آن را در مبحث فضائل عمر ذکر کرده است.

۲- ابن تیمیه و ابن قیم آن را ذکر کرده‌اند (صواعق، ص 1405).

جانشین او (عمر) بسته می‌شود. همچنین در طعن و بدگوئی در مورد اینکه ابوبکر، عمر را از میان شش نفری به عنوان جانشین خود قرار داد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حالت رضایت و خشنودی از آنان، از دنیا رفت، بسته می‌شود.

۹- اینکه این مبحث (فضائل ابوبکر صدیق و سزاوار بودنش برای خلافت) در لابه‌لای کتاب «منهاج السنه» پراکنده است به گونه‌ای که اطلاع کامل از آن جز با مطالعه تمام قسمت‌های کتاب حاصل نمی‌شود و در این کار هم مشقت و دشواری وجود دارد و هم نیاز به وقت دارد؛ زیرا ابن تیمیه رحمته الله کتاب مذکور را درباره فضائل ابوبکر رضی الله عنه تألیف نکرده، بلکه آن را در رد آن رافضی (۱۴!) همراه با آوردن سخنان و اعترافات و ایراداتش، تألیف کرده است.

۱۰- اینکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله برای ذکر فضائل و ویژگی‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به آیات قرآنی و احادیث صحیح نبوی و اقوال سلف، تکیه نموده و بدان‌ها استدلال کرده است. و به کتاب‌های تاریخ که مطالب درست و نادرست در آنها وجود دارد، تکیه ننموده است. به همین خاطر موضوع این کتاب را «افضلیت و برتر بودن ابوبکر صدیق و شایسته‌تر بودنش برای خلافت»، نام نهادم و آن را از کتاب «منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه» اثر ابن تیمیه، برگرفته‌ام.

۱۱- در این کتاب متعرض بعضی از فرقه‌هایی که ابن تیمیه بدان‌ها اشاره نموده، نشده‌ام زیرا مقصود اصلی‌ام از تألیف این کتاب آن است که هر مسلمانی درباره برتر بودن ابوبکر و شایسته‌تر بودنش برای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شناخت و آگاهی کامل حاصل نماید.

۱۲- گرچه این کتاب، خلاصه‌ای است درباره فضائل و ویژگی‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه، اما با این وجود، در بعضی جاها به فضائل دیگر صحابه اشاره کرده و مراتب سه خلیفه دیگر و سایر صحابه را گوشزد نموده است.

۱۳- احادیثی را که ابن تیمیه ذکر کرده، تخریح نموده‌ام و همه احادیث به ویژه

احادیث موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم، که وی آن را تخریح نموده، مورد بررسی و پی‌گیری قرار نداده‌ام.

۱۴- برای مباحث این کتاب، عناوینی که با آنها تناسب و نزدیکی دارد، قرار داده‌ام. همچنین برای بعضی از دلایل و احادیث، شماره‌هایی را قرار داده‌ام. و برای بعضی از نقل‌ها و روایات غریب که گاهاً معتبر است یا نیاز به توضیحات اضافی دارد، حاشیه‌هایی را نوشته‌ام.

### انگیزه تألیف این کتاب و نکاتی چند راجع به شیوه تألیف آن

۱- تمام زندگانی و سیرت ابوبکر صدیق از هنگام مسلمان شدن تا زمان وفاتش را مورد بررسی قرار نداده‌ام، بلکه تنها به آنچه که مهم بوده از قبیل فضائل وی، شایسته‌تر بودنش برای خلافت، و منفعت همه جانبه‌اش برای اسلام و مسلمین، اعتنا نموده‌ام.

۲- همان‌طور که گفته شد، اغلب مطالب این کتاب، از کتاب «منهاج السنه» گرفته شده، زیرا هم مؤلف آن، انسانی بزرگوار است و هم عباراتش، سهل و محکم و روشن هستند. بنده نقل‌های بسیار کمی را به اصل کتاب افزوده‌ام که هنگام ذکرشان، به این نقل‌ها و مصادرشان اشاره نموده‌ام.

۳- هر گاه مبحثی در دو جا یا بیشتر از دو جای کتاب «منهاج السنه» به طور کامل بیان شده باشد، آن را در یک جا جمع‌آوری کرده‌ام. و گاهی ناچار بوده‌ام بعضی از عبارات کتاب مذکور را با همدیگر ترکیب کنم بی‌آنکه خللی در آنها به وجود آید و برای این کار، جلد و صفحه آن را ذکر کرده‌ام. و در جلد اول و دوم کتاب «منهاج السنه» به چاپ انتشارات ریاض، و در جلد سوم و چهارم به چاپ انتشارات امیریه، چاپ ۱۳۲۲ ه.ق. تکیه نموده‌ام.

۴- گاهی به خاطر خلاصه‌گویی و نزدیک ساختن عبارات به همدیگر و ترتیب آنها، پس و پیش در نقل مطالب، ایجاد شده است.

پیش از شروع به ذکر فضائل ابوبکر، به جاست که اشاره‌ای مختصر (براساس آنچه که در کتاب «منهاج السنة» است)، درباره فضائل صحابه به ویژه خلفای سه‌گانه عمر، عثمان و علی) و مراتب آنان را ذکر کنم تا هیچ گمان بدی درباره آنها نرود، یا گمان نشود که ما در بیان فضائل بعضی از صحابه کوتاهی کرده‌ایم.

از خداوند خواستارم که عملم را خالصانه برای خودش قرار دهد و آن را سودمند گرداند؛ چرا که او بر آن تواناست.

گردآوری و تنظیم و حاشیه‌نویسی این کتاب، در سال ۱۴۰۸ هجری قمری با قلم گردآورنده‌اش، محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، انجام گرفت.

وصلی الله علی محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.

## فضیلت صحابه و خلفای راشدین

هر خیر و نیکی‌ای که در میان مسلمانان تا روز قیامت وجود دارد، از قبیل ایمان، اسلام، قرآن، علوم، معارف اسلامی، عبادات، داخل شدن به بهشت و رهایی یافتن از جهنم، پیروزی مسلمانان بر کافران، و اعتلای کلمه الله، همگی به برکت زحمات و تلاش‌های صحابه بوده است؛ آنانی که این دین را به بشریت ابلاغ نمودند و در راه خدا جهاد کردند.

هر مؤمنی که به خدا ایمان دارد، صحابه بر وی تا روز قیامت فضل و برتری دارند. خیر و خوبی صحابه به خاطر خیر و خوبی خلفای راشدین بوده، زیرا آنان بیشتر از سایر صحابه، هر خیر و نیکی در دین و دنیا را بر پای نموده‌اند. همچنان که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هر کسی که می‌خواهد سنت و روشی را بنا نهد باید به آنانی که از دنیا رفته‌اند اقتدا کند، زیرا کسانی که در قید حیاتند از فتنه در امان نیستند. آنان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بودند. به خدا قسم، آنان برترین افراد این امتند که نسبت به سایر مسلمانان دارای قلب‌هایی سالم‌تر و پاک‌تر، علمی عمیق‌تر و تکلفی کمتر بودند. گروهی که خداوند، آنان را برای همراهی پیامبرش و بر پا داشتن دینش برگزید؛ فضل و برتری‌شان را بشناسید و از آنان تبعیت کنید و تا آنجا که می‌توانید به اخلاق و دینشان متمسک شوید، زیرا آنان بر راه راست بوده‌اند.<sup>۱</sup>

گفته عبدالله بن مسعود، سخنی جامع است که خیرخواهی و قصد و نیت خیر صحابه را در عبارت «قلوب پاک و سالم»، معرفت کامل و دقیقشان را در عبارت «علم عمیق»، و آسان بودن حصول علم برای آنان و امتناع و دوری‌شان از سخن بدون علم را در عبارت «تکلف کم» جمع کرده است.

---

۱- ابن بطة آن را از قتاده روایت کرده است؛ المسند، 211/5، شماره 3600؛ و مجمع الزوائد، 1/1786177. صاحب کتاب مجمع الزوائد گوید که احمد، بزار، و طبرانی در کتاب «الکبیر» آن را روایت کرده‌اند و رجال آن ثقه و مورد اعتماد هستند. ابن بطة، همان عبيدالله بن محمد بن محمد بن حمدان ملقب به ابو عبدالله عکبری صاحب کتاب «الشرح والإبانة علی أصول الدیانة»، متوفی سال 387 ه.ق است.

پس صحابه از لحاظ عقل، علم، فقه و دین کامل‌ترین افراد این امت هستند. و به همین خاطر شافعی رحمه الله چه زیبا گفته است: «صحابه در همه چیز، در فقه، علم، دین و هدایت، و در تمامی اسباب علم و هدایت، بالاتر از ما هستند و رأی‌شان برای ما بهتر از رأی‌مان برای خود است». یا سخنی با همین معنا دارد.

کسی که می‌خواهد فضائل صحابه و منزلت آنان را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بداند، باید در احادیث صحیحی که محدثین آنها را صحیح دانسته‌اند، تأمل و تدبر نماید. صحابه کسانی بودند که از حال و وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی کامل داشتند و نهایت محبت و دوستی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابراز می‌کردند و در ابلاغ پیام دین به انسان‌ها، بی‌نهایت صادق بودند. و همه آمال و آرزوها و عواطف و احساسات خود را در مسیر برنامه‌ای قرار دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند آورده بود. آنان جز شناخت و درک سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تشخیص آن از دروغ و اشتباه دیگران، غرض و قصدی نداشتند.

از نظر اهل سنت، تمامی اصحاب بدر و اهل بیعت رضوان، و همچنین امهات المؤمنین (مادران مؤمنان از قبیل عایشه و دیگر زنان پیامبر) بهشتی‌اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران اهل بهشت هستند. خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را ستوده‌اند و خداوند از آنان راضی و خشنود گشته و منزلت زیبا و سرانجام نیکی را بدانان وعده داده است. مانند آیات زیر: ﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ (توبه: ۱۰۰)

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت».

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (فتح: ۲۹).

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ (حشر: ۸-۹).

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها راستگویانند. و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند، و آنها را بر خود مقدم می دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند، و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند، رستگاراند.»

در صحیح مسلم هم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده که ایشان فرمودند: «لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة»<sup>۱</sup>: «هیچ یک از کسانی که زیر درخت رضوان (با من) بیعت کرده اند، داخل جهنم نمی شود». و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «أنه كان بين عبدالرحمن بن عوف وبين خالد بن الوليد كلام، فقال: يا خالد لا تسبوا أصحابي فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصيفه»<sup>۲</sup>: «میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید جر و بحث بود، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای خالد، به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه أحد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصف مد آنان نمی رسد». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این را به خالد بن ولید به نسبت پیشگامان نخستین مهاجران

۱- مسلم آن را روایت کرده است. (4/ شماره 1942).

۲- بخاری، صحیح بخاری (ک 62، ب 1)؛ و مسلم، شماره 2496.

و انصار فرموده است.

همچنین در حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله از چندین طریق ثابت شده که ایشان فرموده‌اند: «خیر القرون القرن الذي بعثت فیهم، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم»<sup>۱</sup>: «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در میان افراد آن برانگیخته شدم، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آنها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند». این احادیثی که در بیان فضائل و مدح و ستایش صحابه و برتری دادن آنان بر مؤمنان دوره‌های بعد آمده، مستفیض و بلکه متواترند.<sup>۲</sup>

### فضل و برتری بعضی از خلفای راشدین بر بعضی دیگر

هر یک از خلفای چهارگانه سعی و تلاش صادقانه، عملی مقبول و آثاری شایسته و نیکو در اسلام داشتند. و خداوند به خاطر زحمات و تلاش‌هایی که آنان برای اسلام و مسلمین انجام دادند بهترین پاداش را به آنان عطا می‌نماید. به راستی ایشان، خلفای راشد و پیشوایان هدایت یافته بودند؛ کسانی که به حق حکم کردند و به حق دادگری نمودند. خداوند متعال همچنان که بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر، برتری داده، به همان صورت بعضی از خلفا را بر بعضی دیگر برتری داده است. هر یک از خلفا درجه و مقام خاص خود را دارند، و ابوبکر صدیق نسبت به دیگر خلفا دارای کامل‌ترین صفات انسانی بوده و از همه آنان در راه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر بوده است. این چیزی است که هیچ کس در آن شک ندارد مگر کسی که از حال و وضعیت خلفا با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی نداشته باشد، یا فرد هوا پرستی که به خاطر پیروی از هواهای نفسانی‌اش نمی‌تواند حق و حقیقت را بشناسد؛ در نتیجه درجه و مقام بعضی از آنان را پایین می‌آورد، یا در مورد آن بر آنان افترا می‌بندد. اهل سنت درباره کمال و فضائل علی رضی الله عنه و اینکه او درجه

۱- تخریج آن بعداً تحت عنوان «کل مدح وثناء فی القرآن فهو أول داخل فیه» می‌آید.

۲- منهاج السنة، ۱/ 45، 1/ 222-223، 3/ 48، 2/ 252، 1/ 204.



---

والایی از کمال دارد، هیچ اختلافی ندارند، بلکه تنها در این اختلاف دارند که آیا وی از سه خلیفه دیگر برتر بوده و برای امر خلافت از آنان شایسته‌تر بوده است<sup>۱</sup>.

## ابوبکر صدیق، برترین صحابه

### نسب او:

نام او عبدالله، پسر عثمان پسر عامر، پسر کعب، پسر سعد، پسر تیم، پسر مره، پسر کعب، پسر لؤی، پسر غالب است. وی در جد ششم خود یعنی مره پسر کعب به پیامبر ﷺ می‌رسد. کنیه‌اش، ابوبکر است. و عثمان، نام ابو قحافه می‌باشد. مادر ابوبکر، سلمی نام دارد که کنیه‌اش، ام الخیر است. او دختر صخر بن عامر و دختر عموی پدر ابوبکر ﷺ می‌باشد. اسلام آورده و با مسلمانان به مدینه هجرت نموده است. ابوبکر دو سال و شش ماه پس از عام الفیل، به دنیا آمد.<sup>۱</sup>

### شغل و کار او قبل از اسلام

ابوبکر، مردی تاجر بود، گاهی به خاطر تجارتش به شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد و گاهی مسافرت نمی‌کرد. در زمان اسلام آوردنش، جهت تجارت به شام مسافرت نموده است. تجارت بزرگترین و بهترین وسیله درآمد قریش بوده، و بهترین ثروتمندان قریش، تاجر بوده‌اند. یکی از خصوصیات قریش، تجارت بوده و قوم عرب آنان را به تجارت می‌شناسند. هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، خواست که برای زن و فرزندانش تجارت نماید اما مسلمانان این اجازه را به وی ندادند و گفتند: امر تجارت تو را از مصالح مسلمانان باز می‌دارد.<sup>۲</sup> و برای هر روز دو درهم را برایش مقرر کردند.<sup>۳</sup>

### منزلت او قبل از اسلام

ابوبکر ﷺ در میان قریش، فردی بزرگ و محترم، دوست داشتنی و با محبت، مهربان و

---

۱- فتح الباری، 7/9؛ الإصابة، 2/341.

۲- منهاج السنة، 4/288، چاپ امیریه، بولاق مصر، سال 1322 ه.ق.

۳- منهاج السنة، 4/226 خواهد آمد.

آگاه به انساب و زندگی نامه قوم عرب<sup>۱</sup> بود. عرب‌ها برای اهداف تجارت و به خاطر علم و نیکوکاری ابوبکر، با او معاشرت و رفت و آمد داشتند. در صحیح بخاری از عایشه رضی اللہ عنہا نقل است که او گوید: «هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سمت سرزمین حبشه کوچ کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد»<sup>۲</sup> رسید. آنجا «ابن دغنه»<sup>۳</sup>، یکی از امیران و بزرگان عرب و رئیس قبیله «قاره»<sup>۴</sup> ابوبکر را دید و به او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت: همانا کسی مثل تو هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند؛ زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صله رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کنی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم، پس برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش

۱- زمانی که پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم به حسان بن ثابت دستور داد که قریش را هجو نماید، به او گفت: «لا تعجل إن أبابکر أعلم قریش بأنسائها وإن لی فیهم نسباً حتی یخلص لک نسبی»: «عجله نکن و همه افراد قریش را هجو نکن»، زیرا ابوبکر در میان قریش آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی نامه قریش است و من در میان آنان، نسب‌هایی دارم و ابوبکر می‌تواند همه نسب را برای تو برشمارد». (مسلم، ک 44، ح 157، چاپ ترکیه).

این اسحاق از یعقوب بن عتبّه و او هم از یکی از بزرگان انصار روایت کرده که او گوید: جبیر بن مطعم در میان قریش، آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی نامه قریش و تمام قوم عرب بود. او می‌گفت: من علم نسب شناسی را از ابوبکر صدیق یاد گرفته‌ام. (تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 42-43).

۲- نام مکانی است در پشت مکه، که پنج شبانه روز با آن فاصله دارد که در پشت دریا واقع است. بعضی می‌گویند که «برک الغماد» نام شهری در یمن است. (معجم البلدان، یاقوت حموی).

۳- از نظر اهل لغت، با مضموم کردن حرف «دال» و «غین» و تشدید کردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دغنه نوشته و خوانده می‌شود). و از نظر راویان با مفتوح کردن حرف «دال» و مکسور کردن حرف «غین» و ساکن کردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دغنه نوشته و خوانده می‌شود). «دغنه» نام مادرش است. بعضی می‌گویند که نام مادر پدرش است و بعضی دیگر می‌گویند که نام دخترش است. گفته شده که نام آن مرد، حارث پسر زید است.

۴- «قاره» نام قبیله مشهوری است از طایفه بنی الهون بن خزیمه بن مدرکه.

کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صلۀ رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند؟! بعداً تمام ماجرا می‌آید.

ابن دغنه در حضور بزرگان قریش، ابوبکر را این چنین توصیف نموده همان گونه که خدیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگامی که وحی بر او فرود آمد، توصیف نمود. از هیچ یک از افراد قریش ثابت نشده که عیب و نقصی را به ابوبکر نسبت دهند و یا او را خوار شمارند آن گونه که با مؤمنان ضعیف رفتار می‌کردند. و ابوبکر از نظر آنان هیچ عیب و نقصی نداشت جز ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله.<sup>۲</sup>

### وصف او به صدیق در احادیث نبوی

این وصف با دلایل زیاد و با تواتر ضروری در نزد خاص و عام برای ابوبکر ثابت شده، و پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی که بخاری و مسلم از انس بن مالک روایتش کرده‌اند، او را به این وصف متصف کرده است.

در این حدیث انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «صعد رسول الله صلی الله علیه و آله أحداً<sup>۳</sup> ومعه أبوبکر وعمر

۱- بخاری آنرا روایت کرده است (ک 63، ب 45).

۲- منهاج السنة، 4/31، 268، 288 و 289.

۳- أحد نام کوهی است در مدینه. در آنجا آن حادثه دردناک روی داد که حمزه رضی الله عنه و هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند و چهار دندان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله شکست و صورت مبارکش زخمی شد.

و عثمان فرجف بهم<sup>۱</sup> فقال أثبت أحد فإنما عليك نبی و صديق و شهيدان<sup>۲</sup>: «پیامبر ﷺ بالای کوه أحد رفت و ابوبکر و عمر و عثمان هم با او بودند، کوه أحد (از فرط شادمانی) آنان را سخت جنباند. آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: ای أحد، بایست و حرکت نکن، زیرا یک پیامبر و یک صديق و دو شهيد بر بالای تو هستند».

و در سنن ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت است که وی می‌گوید: یا رسول الله: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ﴾<sup>۳</sup>. (مؤمنون: ۶۰).

«و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال، دل‌هایشان هراسناک است».

«أهو الرجل يزني ويسرق ويشرب الخمر ويخالف»؟ قال: يا ابنة الصديق، ولكنه الرجل

۱- این تکان، تکان شادمانی بود نه تکان خشم. و به همین خاطر پیامبر ﷺ به مقام نبوت، صدیقیت و شهادتی که موجب سرور و شادمانی کوه أحد به خاطر پیوستن آنها بدان مکان شده، تصریح فرموده و با این مقام‌ها کوه أحد را ثابت گردانیده و در نتیجه آن کوه هم ثابت و بی حرکت ماند. (تحفة أهل التصديق ببعض فضائل الصديق، ص 78). همچنین در حدیث پیامبر ﷺ آمده است: «أحد جبل مجبنا ونحبه»: «أحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم».

۲- این لفظ از بخاری است (ک 62، ب 5). مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است: «أن رسول الله ﷺ كان على حراء هو وأبوبکر وعمر و عثمان و علی و طلحة و الزبير فتحركت الصخرة فقال النبي ﷺ: إهدأ فما عليك إلا نبی أو صديق أو شهيد» و فی روایة (وسعد بن أبي وقاص): «پیامبر ﷺ بر بالای کوه حراء بود و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و زبیر - و در روایتی سعد بن ابی وقاص - هم با او بودند. آن صخره تکانی خورد و پیامبر فرمود: آرام باش، چون بر روی تو کسی نیست جز يك پیامبر یا يك صديق یا يك شهيد.» (به کتاب صحیح مسلم، ک 44، ح 50 مراجعه کنید).

گویم: حراء نام کوه معروفی است در مکه. ابن تیمیة (رحمته الله) گوید: اما از هنگام فرود آمدن وحی بر پیامبر ﷺ و پس از آن، پیامبر ﷺ و اصحابش بر بالای آن ترفتنند و بدان نزدیک نشدند. پیامبر ﷺ پس از پیامبری به مدت سیزده سال در مکه اقامت نموده و در این مدت او و مؤمنانی که با او در مکه بودند، هیچ‌گاه به غار حراء نزدیک نشده و بر بالای آن ترفتنند. و پس از هجرت به مدینه، و در سال فتح مکه، و در هنگام - عمره جعرانه، به غار حراء نیامده و آن را ندیده است. (مجموع الفتاوی، 251/27).

۳- مؤمنون: 60 «كسانی که عطاء می‌کنند و می‌بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌هایشان ترسان و هراسان است (از اینکه نکنند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نگردد».

يَصُومُ وَيَتَصَدَّقُ وَيَخَافُ إِلَّا يَقْبَلُ مِنْهُ<sup>۱</sup> و: «ای رسول خدا، آیا آیه ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءًا تَوْأَمًا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ درباره مردی است که زنا می کند، دزدی می کند، شراب می نوشد و از او امر الهی سرپیچی می نماید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه ای دختر صدیق، بلکه آن درباره مردی است که روزه می گیرد، صدقه می دهد و می ترسد از اینکه مبادا روزه و صدقه اش پذیرفته نگردد».

### صدیق رساتر از صادق است

وصف صدیق، کامل تر از وصف صادق است. هر صدیقی، صادقی است ولی هر صادقی، صدیق نیست. فضیلت و برتری ابوبکر تنها در این نیست که او صادق است به

۱- ترمذی آن را در تفسیر سوره مؤمنون به شماره 3225 روایت کرده است. همچنین ابن ماجه در جلد 2/1404 آن را روایت کرده است.

۲- منهاج السنة، 2/222؛ 4/61، 62، 254، با اندکی اختصار.

گویم: یکی دیگر از دلایلی که وصف صدیق را برای ابوبکر ثابت می نماید، ماجرای اسراء است: «هنگامی که خداوند، پیامبر را به مسجد الأقصى (بیت المقدس) برد، مردم فردای آن شب درباره این حادثه حرف می زدند و عده ای از کسانی که قبلاً به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند، این حادثه را نپذیرفتند و مرتد گشتند. عده ای از مشرکان نزد ابوبکر شتافتند و گفتند: آیا خبر داری که دوست ادعا می کند که امشب به بیت المقدس برده شده؟ گفت: آیا پیامبر چنین گفته است؟ گفتند: بله، گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفته، راست گفته است. مشرکان گفتند: آیا سخن کسی را تصدیق می کنی که می گوید به بیت المقدس رفت و قبل از فرارسیدن صبح برگشت؟ ابوبکر گفت: بله، همانا من در چیزی دورتر از آن [براساس خبر آسمان، در بامداد یا شبانگاه] او را تصدیق می کنم، بدین خاطر صدیق نامیده شد». (حاکم، بیهقی و طبرانی آن را روایت کرده اند). حدیث «إن الله بعثني إليك فقلت كذبت وقال ابوبكر صدقت» بعداً خواهد آمد. یعنی: «همانا خداوند، مرا به سوی شما فرستاد، و شما گفتید دروغ می گویی ولی ابوبکر گفت راست می گویی». نووی از مصعب بن زبیر آورده که او گفت: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه صدیق، وصف ابوبکر است، زیرا او بلافاصله پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد و صدق و راستی همیشه ملازم او بود؛ هیچ سخن لغو و کار بیهوده ای از او سر نزد؛ برای کار خیر در هیچ حالی درنگ نمی کرد؛ و در اسلام، موضع گیری های والایی دارد. (تهذیب اللغات، 2/181، چاپ مصر). از شعبی = روایت است که گوید: خداوند متعال چهار خصلت را به ابوبکر اختصاص داده که به هیچ یک از انسان ها نداده است: او را صدیق نام نهاده و کس دیگری غیر از او را بدین وصف نام نهاده است... (تاریخ الخلفاء، ص 60، به نقل از دینوری و ابن عساکر).

گونه‌ای که دیگران شایستگی بیشتری برای صدق و راستی نسبت به او نداشته باشند، بلکه فضیلتش در این است که او به هر چیزی که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به آن خبر داده، از تمام کلیات و جزئیاتش آگاه بوده است و در علم و نیت و قول و عمل، آن را به طور کامل تصدیق نموده است.

این امر برای ابوذر<sup>۱</sup> و دیگران حاصل نشده، زیرا او به آنچه که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بدان خبر داده، آگاه نبوده آن طور که ابوبکر بدان آگاه بوده است. و تصدیقی که برای ابوبکر حاصل شده، برای ابوذر حاصل نشده است؛ زیرا ابوبکر از او عالم‌تر و آگاه‌تر بوده، بیشتر از او به خدا و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم محبت داشته، بیشتر از او خدا و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را یاری نموده، بیشتر از او با جان و مالش به خاطر راه خدا جهاد نموده، و دیگر صفاتی که کمال صدیق بودن ابوبکر را می‌رساند.

برترین انسان‌ها بعد از پیامبران، صدیقین هستند<sup>۲</sup> و هر کس در صدیق بودن کامل‌تر باشد، او افضل و برتر است<sup>۳</sup>.

۱- ابوذر کسی است که در حدیث پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده است: «ما أظلت الخضراء وما أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر»: «آسمان سایه نیفکنده بر کسی که لهج‌های صادق‌تر از ابوذر داشته باشد و زمین حمل نکرده کسی را که لهج‌های صادق‌تر از ابوذر داشته باشد». (منهاج السنة، 2/ 221).

گویم: ترمذی این حدیث را در بحث فضائل ابوذر به شماره 3794 روایت کرده است.

۲- به همین خاطر است که در قرآن بر شهداء و صالحان، مقدم شده است.

۳- منهاج السنة، 2/ 221-222.

این تیمه (تیمه) قاعده تفضیل و برتری را ذکر کرده و گفته است: ابتدا باید دانست که تفضیل و برتری دادن یکی بر دیگری زمانی ثابت می‌شود که شخص فاضل دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی باشد که چنین خصوصیات و ویژگی‌هایی در شخص مفضول نباشد. پس هر گاه با همدیگر در یک درجه باشند ولی یکی از آن دو دارای خصوصیتی باشد که این خصوصیات در دیگری نباشد، او افضل و برتر است. اما اموری که میان هر دو مشترک است، موجب برتری یکی بر دیگری نمی‌شود. (مجموع الفتاوی، 4/ 414).

## ابوبکر، پیشقدم‌ترین صحابه برای خیرات و نیکی‌ها، و اولین کسی که اسلام آورد

اولین کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند، به اتفاق تمامی مردم، چهار نفرند: در میان مردان، ابوبکر؛ در میان زنان، خدیجه؛ در میان کودکان، علی؛ و در میان برده‌ها، زید بن حارثه. در صحیح بخاری از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که او گوید: «در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که ناگهان ابوبکر به طرف ما روی آورد در حالی که گوشه‌ای از لباسش را گرفته بود تا جایی که زانویش نمایان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أما صاحبکم فقد غامر»<sup>۱</sup>: «این دوست شما در گرداب خصومت فرو رفته است». آنگاه ابوبکر سلام کرد و گفت: ای رسول خدا، میان من و پسر خطاب اختلاف و درگیری جزئی بود، بلافاصله به سوی او شتافتم و پشیمان شدم و از او خواستم که مرا ببخشد، اما عمر از این کار امتناع کرد و اینک من به سوی تو روی آورده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یغفر الله لک یا أبابکر ثلاثاً»:<sup>۲</sup> «خداوند تو را ببخشد ای ابوبکر، و این جمله را سه بار تکرار فرمود». سپس عمر پشیمان شد و به منزل ابوبکر آمد و پرسید: ابوبکر آنجا نیست؟ گفتند: نه. پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بر او سلام کرد. کم رنگ و روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خشم برگردید تا اینکه ابوبکر ترحم و دلسوزی کرد، پس بر دو زانویش نشست و گفت: ای رسول خدا، به خدا قسم من دو بار به او ظلم کرده‌ام.<sup>۳</sup> آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إن الله بعثني إليکم فقلتم: کذبت، وقال أبوبکر: صدقت، وواساني بنفسي وماله<sup>۴</sup> فهل أنتم تارکوا لي صاحبی، مرتین. فما أودی

۱- «غامر» در اینجا به معنای «خاصم» است؛ یعنی در گرداب خصومت فرو رفته است.

۲- زیرا او ابتدا دست به جر و بحث و اختلاف زده است.

۳- مراد آن است که صاحب مال، دست خود و رفیقش در تصرف اموالش را (به طور یکسان قرار داد؛ یعنی همان‌طور که ابوبکر رضی الله عنه در اموالش تصرف می‌نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در آن تصرف می‌کرد.

یاری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با جانش، به این معناست که ابوبکر در مواقع خطرناک و ترسناک از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محافظت می‌نمود. همچنان که در ماجرای هجرت و غیره می‌آید.



بعدها<sup>۱</sup>: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد و در جواب دعوت من گفتید دروغ می‌گوی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق و دوست من بر نمی‌دارید؟ دو بار این جمله را تکرار نمود. ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت». در روایت دیگری آمده است: «میان ابوبکر و عمر جر و بحث بود، ابوبکر عمر را به خشم آورد و عمر با حالت خشم، او را ترک کرد. ابوبکر بلافاصله به دنبالش رفت و از وی خواست که او را ببخشد، اما عمر این کار را نکرد تا جایی که در را بر روی ابوبکر بست. راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از این برخورد عمر خشمناک شد». در این روایت آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إني قلت يا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعاً، فقلتم: كذبت، وقال أبو بكر: صدقت»<sup>۲</sup>: «همانا من گفتم: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم. شما گفتید: دروغ می‌گوی، و ابوبکر گفت: راست می‌گویی».

این امر بیان می‌دارد که ابوبکر هیچ گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب ننموده، و اینکه او پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نموده زمانی که همه مردم او را تکذیب می‌نمودند. پس واضح است که ابوبکر پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود قبل از آنکه احدی از کسانی که پیام دین را دریافتند، او را تصدیق نمایند.

درباره اینکه چه کسی اول، اسلام آورد، علما اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای معتقدند که ابوبکر اولین کسی بود که اسلام آورد. پس او قبل از علی مسلمان شد. عده دیگری بر این باورند که علی قبل از ابوبکر اسلام آورد اما علی آن موقع خردسال بود و علما در مورد صحت اسلام آوردن فرد خردسال اختلاف نظر دارند. اختلافی در این نیست که اسلام ابوبکر کامل‌تر و سودمندتر از اسلام همه بوده است. بنابراین، به اتفاق همه ابوبکر پیش از همه مسلمانان، اسلام کامل‌تر و سودمندتر آورده است. و بنا به قول دیگر، ابوبکر

۱- به خاطر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگداشت و تکریم او را اظهار کرده بود.

۲- بخاری آن را روایت کرده است (ک 62، ب 5؛ ک 65، سوره 7 ب 3).

به طور کلی در همه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر از مسلمانان بوده است. ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: و اما راجع به اسلام آوردن خدیجه و علی و زید باید گفت که اینان جزو خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که در خانه او زندگی می‌کردند. در مورد خدیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله ماجرای خود را هنگامی که وحی به ناگاه بر وی نازل شد، به او عرض کرد و خدیجه در همان ابتدا قبل از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ وحی باشد، او را تصدیق کرد. و این قبل از وجوب ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا زمانی ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله واجب می‌شود که رسالت خود را ابلاغ نماید.

در مورد علی هم ممکن است که او زمانی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده باشد که خبر مبعوث شدن او را از خدیجه شنید، اگر چه خود علی به خدمت پیامبر نرسیده باشد. و فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث عمرو بن عبسه این را تأیید می‌کند. در آن حدیث، عمرو بن عبسه گوید: «قلت یا رسول الله: من معک علی هذا الأمر؟ قال: حر و عبد، ومعه یومئذ ابوبکر و بلال من آمن به»: «گفتم ای رسول خدا، در این امر رسالت چه کسی همراهت است و دعوتت را پذیرفته و از تو پیروی می‌کند؟ فرمود: یک انسان آزاده و یک انسان برده. و آن موقع از میان کسانی که به او ایمان آورده بودند، ابوبکر و بلال همراهش بودند»<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، اولین کسی که مورد اذیت و آزار قرار گرفت، ابوبکر بود. کفار مکه او را به خاطر ایمانش اذیت می‌کردند تا جایی که از مکه بیرونش کردند و او ناچاراً به سرزمین حبشه مهاجرت نمود. بخاری در صحیح خود از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که او

۱- صحیح مسلم، ک 6، ج 294.

۲- این نقل‌هایی که احادیث درباره آن روایت شده، همان است که در منهاج السنة، 3/4؛ 4/8، 42، 45، 136، 253 و 254.

آمده است. (به کتاب البدایة والنهاية، اثر ابن کثیر، ج 3، ص 26 مراجعه کنید).

گوید: «تا جایی که می‌دانم پدر و مادرم همیشه دینداری می‌کردند. و روزی بر ما سپری نمی‌شد مگر آنکه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در دو طرف روز یعنی صبح و شب به نزد ما می‌آمد. هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سوی سرزمین حبشه هجرت کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد» رسید. آنجا «ابن دغنه»، رئیس قبیله «قاره» ابوبکر را دید و به او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت همانا کسی مانند تو هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند، زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صلۀ رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کنی، مهمان را میزبانی می‌کنی و در حق او نیکی می‌نمایی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم. برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ گاه از شهر و دیار خود خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صلۀ رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند؟! قریش پناه دادن ابوبکر از طرف ابن دغنه را رد نکردند و به ابن دغنه گفتند: به ابوبکر بگو تا - پروردگارش را در خانه خود پرستش نماید. در آنجا نماز بخواند و هر اندازه که می‌خواهد قرآن بخواند، ولی با این کارش ما را اذیت نکند و آن را آشکار نسازد، زیرا می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد. ابن دغنه این پیام را به ابوبکر رسانید. پس ابوبکر در آنجا ماند و پروردگارش را در خانه

۱- در آن موقع اسلام، ضعیف بود و دشمنان، زیاد بودند. و این، نهایت فضیلت و برتری ابوبکر و مختص بودنش در همراهی و

مصاحبت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را می‌رساند. (منهاج السنة، 4/245).

خود پرستش می‌کرد و نمازش را آشکار نمی‌ساخت و در غیر خانه‌اش قرآن نمی‌خواند. سپس ابوبکر پشیمان شد و نظرش عوض شد. از این‌رو در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا کرد و در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نمود. زنان و فرزندان مشرکان به او ناسزا می‌گفتند در حالی که از او تعجب می‌کردند و به او می‌نگریستند. ابوبکر مردی بود که بسیار گریه می‌کرد و هنگام خواندن قرآن نمی‌توانست جلو اشک چشمانش را بگیرد. چنین امری بزرگان قریش از مشرکان را به وحشت انداخت؛ از این‌رو کسی را به سراغ ابن دغنه فرستادند. او نزد مشرکان قریش آمد. به او گفتند: ما ابوبکر را در پناه تو امان دادیم به شرطی که تنها در خانه خود پروردگارش را عبادت کند و کسی را از آن باخبر نسازد، اما اینک پا را از آن فراتر گذاشته و در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا ساخته و آشکارا در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نماید. ما می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد؛ پس او را از این کار باز دار. اگر دوست دارد که پروردگارش را در خانه‌اش پرستش نماید و بدان اکتفا می‌کند، این کار را بکند، و اگر این را قبول نکند و بخواهد آن را آشکار سازد، از وی بخواه که ذمه‌ات را بر تو باز گرداند و دیگر در امانت نباشد، زیرا ما بدمان می‌آید از اینکه پیمان تو را بشکنیم، و قبول نمی‌کنیم که ابوبکر عبادتش را علنی سازد. عایشه گفت: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: می‌دانی که به چه شرطی با تو پیمان بستم و امانت دادم، یا بر آن اکتفا می‌کنی و از آن تجاوز نمی‌کنی، و یا اینکه ذمه‌ام را به من باز می‌گردانی و دیگر در امان من نمی‌مانی؛ زیرا دوست ندارم قوم عرب بشنوند که من درباره‌ی مردی که با او پیمان بستم، پیمانم را شکستم. ابوبکر گفت: همانا من پناه و حمایت را به تو باز می‌گردانم و به حمایت و حفاظت خداوند عزوجل راضی‌ام»<sup>۱</sup>.

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر هجرت نمودند، مشرکان قریش در قبال هر یک

۱ - بخاری آن را روایت کرده است (ک 63، ب 45).

از آن دو جایزه‌ای تعیین کردند برای کسی که آنان را به قتل برساند یا اسیر گرداند.<sup>۱</sup> آنان خاک را بر سر ابوبکر می‌پاشیدند. ابن اسحاق گوید: عبدالرحمن بن قاسم بن محمد برایم نقل کرد: هنگامی که ابوبکر از حمایت و پناه ابن دغنه بیرون رفت و به سمت کعبه حرکت کرد، در راه با یکی از نادانان قریش برخورد کرد و او خاک را بر سر ابوبکر پاشید. آنگاه ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از کنار ابوبکر رد شد، ابوبکر به او گفت: آیا نمی‌بینی که این نادان چه کار می‌کند؟ او در جواب گفت: خودت این کار را کردی. و می‌گفت: چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده.<sup>۲</sup>

### ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دفاع کرد

هنگامی که مشرکان خواستند پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را در مکه بزنند یا به قتل برسانند، ابوبکر صدیق از او دفاع کرد و از این رو مشرکان ابوبکر را زدند. از عروه بن زبیر روایت است که گوید: «از عبدالله بن عمرو درباره شدیدترین اعمالی که مشرکان در حق رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم انجام دادند، پرسیدم گفت: عقبه بن ابومعیط را دیدم که به طرف پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و او در حال خواندن نماز بود. او عبایش را به دور گردن پیامبر انداخت و داشت به شدت

۱- منهاج السنة، 3/6؛ 4/31، 268 و 288.

۲- البداية و النهاية، 3/95.

گویم: ابن کثیر در کتاب «البدایة و النہایة» از خیشمه بن سلیمان أطرابلسی با سندش از عایشه آورده که در آن روایت عایشه پس از آنکه اسلام آوردن ابوبکر را ذکر نمود، گفت: «هنگامی که اصحاب و یاران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دور هم جمع شدند و سی و هشت مرد بودند، ابوبکر از پیامبر اصرار نمود تا دعوت اسلام را آشکار سازد. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: ای ابوبکر، تعداد ما کم است. ابوبکر پیوسته اصرار می‌کرد تا اینکه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دعوت اسلام را آشکار ساخت و مسلمانان در اطراف مسجد پراکنده شدند و هر فردی قوم و عشیره خود را به اسلام دعوت می‌کرد. ابوبکر از میان مسلمانان برخاست و خطبه خواند در حالی که پیامبر نشست. پس ابوبکر اولین کسی بود که به سوی خدا و رسول خدا دعوت کرد. مشرکان بر ابوبکر و مسلمانان هجوم آوردند و در اطراف مسجد، مسلمانان را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. ابوبکر پایمال شد و به شدت زده شد، و عتبه بن ربیعة فاسق به او نزدیک شد و با دو کفش دوخته شده ابوبکر را می‌زد و آنها را برای زدن صورتش کج کرد. و بر روی شکم ابوبکر جهید تا جایی که چهره‌اش از بینی‌اش تشخیص داده نمی‌شد». تا آخر داستان (البدایة و النہایة، 3/29-30).

پیامبر را خفه می کرد. آنگاه ابوبکر آمد تا او را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور کند و گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارم، الله است؟! در حالی که او با دلایل آشکار و روشن از جانب پروردگارتان به سوی شما آمده است؟!<sup>۱</sup> در حدیث اسماء آمده است: فریاد رسنده ای نزد ابوبکر آمد و گفت: رفیقت را دریاب و به فریادش برس. اسماء گوید: پس ابوبکر از پیش ما رفت در حالی که چهار تا گیسوی بافته شده داشت و می گفت: وای بر شما! آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارم، الله است؟! پس مشرکان دست از سر پیامبر صلی الله علیه و آله برداشتند و به سوی ابوبکر هجوم آوردند. سپس ابوبکر به نزد ما برگشت و چیزی از گیسوهای خود را نمی گرفت مگر اینکه برمی گشت<sup>۲</sup>.

### ابوبکر، اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد

ابوبکر، اولین کسی بود که به سوی خدا دعوت نمود. او به خاطر محاسن و

۱- بخاری، ک 62، ب 5.

۲- ابویعلی آن را اخراج کرده است. نگا: فتح الباری، 7/ 169.

۳- منهاج السنة، 3/ 4؛ 4/ 166 168 و 252. صاحب کتاب فتح الباری گوید: برای این سرگذشت ابوبکر، شاهی از حدیث علی رضی الله عنه وجود دارد که بزار آن را به روایت محمد بن علی از پدرش، اخراج کرده است. بنا به آن روایت، علی رضی الله عنه برای مردم خطبه خواند و گفت: شجاع ترین انسان کیست؟ گفتند: تو. گفت: این را بدانید که هیچ احدی برای جنگ با من از میان صف بیرون نیامده مگر اینکه تمام حقم را از او گرفته ام؛ اما با این وجود، شجاع ترین انسان ابوبکر است. پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که قریش او را گرفته بودند، این یکی او را پرت می کرد، و آن یکی او را می گرفت و به او می گفتند: تو همه آله را یک اله قرار می دهی و می گویی که تنها یک اله وجود دارد و آن هم الله است. به خدا قسم، هیچ کس به او نزدیک نشد بجز ابوبکر، که این یکی را می زد و آن یکی را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور می کرد و می گفت: وای بر شما! آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارم، الله است؟! سپس علی گریست. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا مؤمن آل فرعون برتر است یا ابوبکر؟ مردم ساکت ماندند و هیچ نگفتند. آنگاه علی گفت: به خدا قسم، یک ساعت ابوبکر بهتر از مؤمن آل فرعون است، زیرا او ایمانش را پنهان می کرد ولی ابوبکر ایمانش را آشکار می کرد. (فتح الباری، 7/ 169).

خوبی‌هایی که داشت، در نزد قریش دارای قدر و منزلت خاصی بود؛ از این رو شروع به دعوت مردم به سوی اسلام نمود. و بزرگان اهل شوری: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده، به دست او مسلمان شدند، و این، برترین عمل است. وی همراه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بیرون می‌رفت و در بازارها با پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم، کفار را به سوی اسلام دعوت می‌کرد. و در امر دعوت، بیش از حد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را یاری می‌کرد، بر خلاف دیگران، که هیچ یک از آنان تا این حد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را یاری نکرده‌اند. او قبل از امر به قتال، همراه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با حجت و برهان و بیان و دعوت، با کافران جهاد می‌کرد. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ (فرقان: ۵۲).

«بنابر این از کافران اطاعت مکن، و بوسیله آن (قرآن) با آنان جهاد بزرگی بنما».

این سوره، یکی از سوره‌های مکی است که قبل از هجرت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به مدینه و قبل از امر به قتال، نازل شده است. پس ابوبکر رضی اللہ عنہ در انواع جهاد با جان و مال، کامل‌ترین و پیشقدم‌ترین صحابه بوده است؛ زیرا او قبل از امر به قتال و بعد از امر به قتال، جهت قیام برای دعوت به ایمان، در مکه و مدینه جهاد نموده است. او مشرکان را به اسلام دعوت می‌کرد و با آنان مناظره و بحث می‌نمود. به همین خاطر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حدیث صحیحی می‌فرماید: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلِيٌّ فِي صَحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ أَبُو بَكْرٍ»<sup>۱</sup>: «همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش و یاری و رفاقت بر من منت نهاده است». رفاقت و همراهی،

۱ - ترمذی آن را در قسمت فضائل ابوبکر صدیق به شماره ۳۷۳۹ روایت کرده است: «هیچ کسی در رفاقت و بخشندگی و بذل مالش، در نزد ما منتگذارتر از پسر ابو قحافه نیست». ترمذی می‌گوید: عبارت «أمن إلینا» به معنای «أمن علينا» است؛ یعنی او مالش را می‌بخشید و آن را بذل می‌نمود و هیچ گاه متی بر کسی نمی‌نهاد. = در صحیح بخاری از ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ آمده که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلِيٌّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ لَوْ كُنْتَ مَتَّخِذًا خَلِيلاً...»: «همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان اتمم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر را انتخاب می‌کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر رضی اللہ عنہ را». (بخاری، صحیح بخاری، ک ۸ ب ۸) و بعداً خواهد آمد.

با جان است و ذات الید همان مال است . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که ابوبکر برای پیامبر صلی الله علیه و آله، منت‌گذارترین افراد از مردم در جان و مال است<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل نمود

امام احمد از ابو معاویه از اعمش از ابوصالح از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که ایشان فرمودند: «ما نفعني مال قط ما نفعني مال أبوبکر. فبکی أبوبکر، وقال: وهل أنا ومالي إلا لك يا رسول الله»<sup>۲</sup>: «هیچ گاه مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانیده است. ابوبکر گریه کرد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من و مالم فقط برای تو و در خدمت تو هستیم». این حدیث صراحتاً بیان می‌دارد که چنین فضیلتی مختص به ابوبکر است و علی یا کسی دیگر، از این فضیلت بی‌بهره هستند.

همچنین روایت شده است: «وكان يقضي في مال أبي بكر كما يقضي في مال نفسه»<sup>۳</sup>: «پیامبر صلی الله علیه و آله در مال ابوبکر تصرف می‌کرد آن گونه که در مال خودش تصرف می‌نمود». انفاق ابوبکر، تهیه خوراک و پوشاک پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، چون خداوند پیامبرش را از مال تمامی مردم، بی‌نیاز کرده است، بلکه انفاق وی در حقیقت کمک و یاری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله جهت برپایی ایمان بود.

انفاق او و کمک‌های مالی‌ای که در صدر اسلام انجام داد، برای نجات و رهایی مؤمنان

۱- منهاج السنة، 3/4؛ 4/7، 8، 43، 54، 166 و 245.

۲- مسند احمد بن حنبل، 2/253. در روایت دیگری آمده است: «وقال هل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك»، واهل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك». (المسند، 2/266). ترمذی از حدیث ابوهریره آن را با این لفظ روایت کرده است: «ما لأحد عندنا يد إلا كافأناه عليها ما خلا أبابکر فإن له عندنا يداً يكافئه الله بها يوم القيامة»: «هر کس هر نوع کمک و بزرگی‌ای که در حق ما کرده، پاداش و جزایش را داده‌ایم و آن را جبران نموده‌ایم غیر از ابوبکر، به راستی او چنان کمک و بزرگی‌ای در حق ما کرده که قابل جبران نیست و خداوند در روز قیامت جزایش را می‌دهد». (ترمذی، شماره 3741).

۳- خطیب بغدادی آن را از سعید بن مسیب به طور مرسل، روایت نموده است. (تاریخ الخلفاء، ص 38).



بود که کافران آنان را اذیت می‌کردند یا قصد کشتن آنان را داشتند؛ مانند خرید هفت برده‌ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می‌شدند. یکی از آن برده‌هایی که توسط ابوبکر آزاد شد، بلال بود. عمر رضی الله عنه گوید: ابوبکر سرور ماست و سرور ما را آزاد کرد. منظورش، بلال بود.<sup>۱</sup> و انفاق و کمک‌های مالی ابوبکر به مؤمنان نیازمند به خاطر نصرت و یاری اسلام بود؛ زمانی که تمام مردم دشمن اسلام بودند. و امثال چنین مالی امکان ندارد که باقی بماند. به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که بر صحت آن اتفاق است، هنگامی که میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید اختلاف و جر و بحث بود، فرمود: «لا تسبوا أصحابی، فوالذي نفسي بيده لو أنفق أحدكم مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدكم ولا نصيفه»<sup>۲</sup>: «به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه أحد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصف مد آن نمی‌رسد».

همانا غذا دادن به شخص گرسنه از نوع صدقه مطلق است که هر فرد می‌تواند تا روز قیامت آن را انجام دهد. بنابراین انفاق و کمک‌های مالی ابوبکر تنها به خاطر تأمین مخارج و مایحتاج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان نبود، بلکه جهت نصرت و یاری اسلام بود و فضیلت او در همین است. یعقوب بن سلیمان در تاریخش می‌گوید: حمیدی برای ما نقل نموده و گفت که سفیان برای ما نقل نموده و هشام از پدرش برای سفیان نقل نموده است که ابوبکر اسلام آورد در حالی که چهل هزار درهم داشت. او همه آن را در راه خدا خرج کرد؛ از جمله بلال، عامر بن فهیره، زبیره، نهديه و دخترش، کنیز بنی مؤمل، و ام

۱- ابو نعیم در کتاب «الحلیه»، 1/ 147 آن را آورده است.

۲- بخاری آن را روایت کرده است. (ک 62، ب 5). و مسلم آن را با لفظ: «و ما أدرك من أحدكم...» روایت کرده است. (ک

44، ح 221، ص 1967).

عیس را آزاد نمود<sup>۱</sup>. ابوقحافه به ابوبکر گفت: ای پسر، می بینم که برده های ضعیف را آزاد می کنی، به راستی اگر افرادی را آزاد کنی که از طرف کافران و مشرکان حمایت شوی. ابوبکر گفت: همانا من آنچه را که دوست دارم (یعنی رضایت و خشنودی خدا)، می خواهم<sup>۲</sup>.

ابوبکر هنگامی که هجرت نمود، مالش را همراه خود برد و ابوقحافه آمد و به خانواده اش گفت: ابوبکر خودش رفت، پس آیا مالش را پیش شما به جا گذاشت یا آن را با خود برد؟ اسماء گفت: آن را به جا گذاشت و من مقداری از آن را در روزن خانه گذاشته بودم، آن را آوردم و گفتم این همان مال است، تا خیالش راحت شود و خوشحال شود که ابوبکر آن مال را برای زن و فرزندانش به جا گذاشته است. ابوقحافه هیچ از آن مال را نخواست، و این نشان دهنده ثروتمندی و بی نیازی اش می باشد. اصحاب صفة انسان های فقیری بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را تشویق کرد که به آنان غذا دهد. پس او سه نفر را با خود به خانه برد و پیامبر صلی الله علیه و آله ده نفر را با خود به خانه برد<sup>۳</sup>. ابوبکر صدیق مخارج و نفقه مسطح بن أثاثه که از خویشاوندان دورش بود، تأمین می کرد. مسطح یکی از کسانی بود که در ماجرای قصه افک دست داشت؛ از این رو ابوبکر سوگند خورد که دیگر مخارج و نفقه او را تأمین نکند. به همین خاطر خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةَ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَيَصْفَحُوا أَلَا يُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نور: ۲۲).

۱- سعید بن اعرابی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که او گوید: «ابوبکر رضی الله عنه اسلام آورد و در آن روز چهل هزار درهم در منزلش بود. زمانی که به مدینه هجرت نمود، مالش کمتر از پنج هزار درهم بود. که همه آن را در راه آزاد کردن برده ها و کمک و یاری اسلام مصرف کرده بود».

۲- در روایت ابن جریر آمده که ابوبکر گفت: «پدر جان، همانا من آنچه را که در نزد خداست، می خواهم».

۳- بخاری و مسلم آن را از عبدالرحمن بن ابوبکر روایت کرده اند. نگاه کنید به صحیح بخاری، ک 61، ب 25.

«آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛ آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است».

آنگاه ابوبکر گفت: چرا، به خدا قسم، دوست دارم که خداوند مرا ببخشد. از این رو تأمین مخارج و نفقهٔ مسطح را از سر گرفت. حدیثی که در این باره وارد شده، در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

۱- صحیح بخاری، 5/ 198-201؛ و صحیح مسلم، شماره 2770.

۲- منهاج السنة، 4/ 4، 7، 44، 45، 50، 245، 274، 283، 284، 286، 287 و 289.

## فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان، و اینکه ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدم‌تر بوده است

هرآیه‌ای که درباره مدح و ستایش انفاق‌کنندگان در راه خدا نازل شده، ابوبکر اولین کسی است که از میان امت مصداق و مراد آیه است؛ مانند این فرموده خداوند متعال:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيكَ أَكْثَرَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا﴾ (حدید: ۱۰).

«کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند».

بنابراین، کسانی که قبل از صلح حدیبیه در انفاق مال و جنگیدن با دشمنان پیشی گرفته‌اند، برتر از کسانی هستند که بعد از آنان اقدام به چنین کاری کردند. و ابوبکر از تمامی آنهایی که در انفاق و قتال پیشی گرفته‌اند، برتر و افضل است، زیرا او از زمانی که به پیامبر ﷺ ایمان آورده بود، تا جایی که می‌توانست مالش را در راه خدا انفاق می‌کرد و با دشمنان اسلام جهاد و مبارزه می‌نمود.

هر کسی که زود اسلام آورده باشد برتر از دیگران نیست. از این رو عمر از جمله کسانی است که پس از سی و نه نفر، اسلام آورد در حالی که براساس نصوص صحیح از اغلب کسانی که پیش از او مسلمان شدند، افضل و برتر است.

یکی دیگر از آیاتی که درباره مدح و ستایش انفاق‌کنندگان و مجاهدان در راه خدا نازل شده و ابوبکر اولین فردی است که مصداق و مراد آن است، این فرموده خداوند است:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (توبه: ۲۰).

«آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند».

### پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال

در سنن ترمذی و سنن ابوداود از عمر ﷺ روایت است که گوید: «رسول خدا ﷺ به ما دستور داد که به فقرا و نیازمندان صدقه دهیم. من هم این کار را کردم و با رضایت خود قسمتی از مالم را به او دادم تا آن را به نیازمندان بدهد. آنگاه فرمود: چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفتم: به اندازه همین مقداری که انفاق نمودم. و ابوبکر تمام آنچه که در نزدش بود آورد. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر، چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفت: خدا و رسولش را برایشان باقی گذاشتم. (عمر گوید) گفتم: هرگز در هیچ کاری از او پیشی نمی‌گیرم»<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، یار و رفیق همیشگی پیامبر ﷺ؛ فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ، مقاصد آن، و پیشی گرفتن ابوبکر در آن

کلمه «الصحبة» اسم جنس است که هم شامل مصاحبت و رفاقت کم می‌شود و هم شامل مصاحبت و رفاقت زیاد. گفته می‌شود: یک ساعت، یک روز، یک جمعه، یک ماه، یک سال و همه عمر، او را مصاحبت و همراهی نمود.

### فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ

در حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ ثابت شده که ایشان فرمودند: «يأتي زمان يغزو فتام من الناس، فيقال لهم: هل فيكم من صحب النبي ﷺ؟» وفي لفظ: «هل فيكم من رأى رسول الله ﷺ؟ فيقولون: نعم، فيفتح لهم، ثم يغزو فتام من الناس فيقال لهم: هل فيكم من صحب

۱- ابوداود آن را در مبحث زکات، به شماره 1678، و ترمذی آن را در مبحث مناقب و فضائل، به شماره 3676 روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید که این حدیث صحیح است.

۲- منهاج السنة، 4/ 45-289.

من صحب رسول الله ﷺ؟ فيقولون: نعم، فيفتح لهم، ثم يغزو فثام من الناس فيقال لهم: هل فيكم من رأى من رأى من رأى رسول الله ﷺ؟ وفي لفظ: «من صحب من صحب من صحب رسول الله ﷺ؟ فيقولون: نعم، فيفتح لهم» وفي لفظ: «فيذكر الطبقة الرابعة كذا لك»<sup>۱</sup>: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می روند. و (از یکدیگر) می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خدا ﷺ بوده است (صحابی)؟ می گویند: بلی. و پیروز می شوند. سپس، زمانی فرامی رسد که می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خدا ﷺ بوده است (تابعی)؟ می گویند: بلی. و پیروز می شوند. سپس زمانی فرا می رسد که می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می گویند: بلی. و فتح پیروزی نصیب شان می گردد. (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می باشد). در لفظ دیگری آمده است: «پیامبر ﷺ طبقه چهارم را به همان صورت ذکر می کند». در این حدیث پیامبر ﷺ حکم پیروزی انسانها بر دشمنان را به مصاحبت و همراهی با او و دیدن او معلق کرده و پیروز گردانیدن مؤمنان از طرف خداوند، به خاطر کسی بوده که پیامبر ﷺ را دیده و به او ایمان آورده است. این ویژگی برای افراد دیگری غیر از صحابه ثابت نمی شود اگر چه اعمال نیک آنان بیشتر از اعمال نیک هر یک از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ باشد.

۱ - صحیح بخاری، ک 56، ب 76؛ صحیح مسلم، ک 44، ب 52. در روایتی از مسلم آمده است: «يفتح لهم به»: «به خاطر آن (مصاحبت و همراهی با پیامبر ﷺ) پیروز می شوند. و در صحیح بخاری و مسلم روایت است که ایشان فرمودند: «وددت أني رأيت إخواني. قالوا: يا رسول الله أولسنا إخوانك؟ قال: بل أنتم أصحابي، وإخواني الذين يأتون بعدي يؤمنون بي ولم يروني»: «دوست داشتم که برادرانم را ببینم. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ، مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه، شما اصحاب و رفیقان من هستید، و برادران من کسانی اند که بعد از من می آیند، به من ایمان می آورند و حال آنکه مرا ندیده اند». معلوم است که گفته «برادرانم» مراد برادرانی بوده که اصحاب و رفیقان پیامبر ﷺ نبوده اند، چون اصحاب او، فضیلت و برتری رفاقت و مصاحبت پیامبر ﷺ را دارند که کسی دیگر غیر از آنان، چنین فضیلتی ندارد. (منهاج السنة، 244/4).

### پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوبکر صدیق در بالاترین قله مصاحبت و رفاقت و بالاترین مراتب آن است، زیرا او از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شده تا زمانی که از دنیا رفته، همواره یار و رفیق و مددکار او بوده است. به راستی اگر تمام مدتی که ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، شمارش شود. بی‌شک آن اوقاتی که تنها ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به ابوبکر اختصاص دارد، چند برابر اوقاتی است که به هر یک از صحابه اختصاص دارد. اما اوقاتی که هم ابوبکر و هم دیگر صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، به هیچ یک از آنان اختصاص ندارد.

اما نهایت شناخت و محبت ابوبکر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب او، چیزی است که ابوبکر در آن بر سایر صحابه برتری دارد؛ برتری‌ای که کاملاً او را از دیگران جدا نموده، به گونه‌ای که چنین امری بر هیچ یک از کسانی که به احوال و اوضاع صحابه شناخت و آگاهی دارند، پوشیده نیست. و اما کسی که به احوال و اوضاع صحابه شناخت ندارد، شهادتش پذیرفته نمی‌شود. همچنین نفع و فایده ابوبکر برای پیامبر صلی الله علیه و آله و یاری دادن او در راه دین و دعوت اسلام از جانب ابوبکر، چیزی است که وی در آن بر سایر صحابه برتری و پیشی دارد.

اموری که ذکر شد، همان مقاصد و مزایای مصاحبت و رفاقت پیامبر صلی الله علیه و آله است و صحابه شایستگی آن را دارند که به خاطر آن بر دیگران برتری یابند. ابوبکر در این فضیلت، از لحاظ مقدار، نوع، صفت و فایده آن ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که دیگر صحابه فاقد آن هستند. و حدیثی که ابودرداء از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است، بر این امر دلالت دارد؛ آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وواسانی بنفسه وماله»: «ابوبکر با جان و مالش، مرا یاری داد»<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر هجرت به مدینه، دلالت آیه «إلا تنصروه» بر افضل بودن ابوبکر به هفت دلیل

۱- منهاج السنة، 4/ 234-245. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 464-465.

بدون شک فضیلتی که در سفر هجرت به مدینه برای ابوبکر حاصل شده، برای هیچ یک از صحابه حاصل نشده و این، چیزی است که قرآن، سنت و اجماع بر آن دلالت دارد. پس این فضیلت و برتری برای ابوبکر ثابت است ولی برای عمر، عثمان، علی و دیگر صحابه ثابت نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا نُنْصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>. (توبه: ۴۰).

«اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت)؛ و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است».

با توجه به این آیه کریمه، چند فضیلت برای ابوبکر صدیق وجود دارد که عبارتند از:

۱- اینکه کافران او را بیرون کردند:

کافران پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون کردند و از عبارت «ثانی اثنین» (دومین نفر) لازم می‌آید که کافران، هم پیامبر و هم ابوبکر را بیرون کرده باشند و به همین صورت بوده و در واقع کافران

۱- ابن کثیر رحمته الله گوید: هنگامی که مشرکان قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله، یا زندانی کردن و یا تبعید او را داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه دوستش از دست آنان گریخت. رفیق و دوستش، ابوبکر پسر ابوقحافه بود. پیامبر و ابوبکر به غار ثور پناه بردند و سه شبانه روز در آنجا ماندند. مشرکان به دنبال آنان رفتند و سپس به طرف مدینه حرکت کردند. ابوبکر رضی الله عنه نگران و بی‌قرار بود از اینکه مشرکان آنان را پیدا کنند و از جانب آنان اذیت و آزار متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله شود. پس پیامبر او را آرام کرد و او را دلداری نمود (تفسیر ابن کثیر، ۲/ 358).



هر دو را بیرون کردند. البته در حقیقت کافران همه مهاجرین را بیرون کردند همان طور که خداوند می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر: ۸).

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها راستگویانند.»

در جای دیگری می فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۝۳۹﴾ (حج: ۳۹-۴۰).

«به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست. همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می گفتند: پروردگار ما، خدای یکتاست!».

کافران بدین خاطر مسلمانان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند که آنان نمی گذاشتند مسلمانان با حالت ایمان در مکه اقامت کنند و از آن طرف مسلمانان هم به هیچ وجه حاضر به ترک ایمان نبودند، از این رو کافران و مشرکان مکه، مسلمانان را از آنجا بیرون کردند، چون آنان مؤمن بودند<sup>۱</sup>.

۲- اینکه ابوبکر تنها یار و رفیق پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در غار ثور بود:

کسی که همراه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بود هنگامی که خداوند او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را از مکه بیرون کردند، ابوبکر بود. او دومین نفر بود و خدا سومین شان بود. فرموده «ثانی اثنین» دلالت بر کمی عدد دارد، زیرا عدد یک، کمترین چیز ممکن است، پس وقتی که فقط یک نفر، همراه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بوده باشد، این امر نشان می دهد که عدد یک، در نهایت قلت و کمی است.

به علاوه، در جاهایی که از میان بزرگان صحابه یک نفر با پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بوده، ابوبکر

همان یک نفر بوده است؛ مانند سفر پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت به مدینه، قرار گرفتن پیامبر در میان سایبان که جز ابوبکر کسی با او نبود، و مانند خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی قبائل عرب جهت دعوتشان به اسلام، که از میان بزرگان صحابه تنها، ابوبکر با او بود. کسانی که به احوال پیامبر صلی الله علیه و آله شناخت و آگاهی دارند، متفق‌اند که این اختصاص به مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله برای کس دیگری غیر از ابوبکر حاصل نشده است.<sup>۱</sup>

۳- ابوبکر، یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بود:

فضیلت بودن در غار ثور همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوبکر بنا به نص قرآن ثابت است. و در صحیح بخاری و صحیح مسلم در حدیثی که انس از ابوبکر صدیق روایت کرده، آمده است که او گفت: «نظرت إلى أقدم المشركين على رؤوسنا ونحن في الغار، فقلت يا رسول الله لو أن أحدهم نظر إلى قدميه لأبصرنا. فقال يا أبا بكر ما ظنك باثنين الله ثالثهما»<sup>۲</sup>: «به قدم‌های مشرکان بر بالای سرمان در حالی که در غار بودیم نگاه کردم و گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان به زیر پاهای خود نگاه کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، درباره دو نفری که سومین‌شان خداست، چه گمانی داری؟» این حدیث در عین اینکه اهل علم بر صحت آن اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده‌اند، قرآن نیز معنای آن را تأیید می‌کند.<sup>۳</sup>

۴- اینکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله است:

فرموده «إذ يقول لصاحبه» تنها به مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله در غار ثور

۱- منهاج السنة، 7/4، 252-255.

۲- مسلم آن را به شماره 1854 روایت کرده است. و بخاری هم آن را با این لفظ روایت نموده: «كنت مع النبي صلی الله علیه و آله في الغار فرأيت آثار المشركين، قلت: يا رسول الله لو أن أحدهم رفع قدمه لرأنا، قال: ما ظنك باثنين الله ثالثهما»: «با پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بودم و نشانه‌های پاهای مشرکان را دیدم. گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان، پایش را بلند کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درباره دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری؟»

۳- منهاج السنة، 4/4، 240-241.

اختصاص ندارد، بلکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله است. کسی که کمال همنشینی با پیامبر داشته و کس دیگری در این امر با او مشارکت ندارد. پس کمال مصاحبت و رفاقت پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر اختصاص دارد. این چیزی است که کسانی که از احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش آگاه باشند، بدان معترفند و در آن هیچ اختلافی ندارند؛ همچنان که در حدیثی که بخاری از ابودرداء روایت نموده آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بخشی از آن حدیث می‌فرمایند: «هل أنتم تاركوا لي صاحبي»: «آیا شما دست از سر رفیقم بر نمی‌دارید؟» این حدیث بیان می‌دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها ابوبکر را به یار و رفیق خود مختص گردانیده با وجودی که دیگران را نیز، جزو اصحاب و یاران خود قرار داده است. اما در این حدیث، پیامبر، ابوبکر را به کمال مصاحبت و همنشینی خود، مختص گردانیده است. از این روست که بعضی از علما گفته‌اند: فضائل ابوبکر صدیق، ویژگی‌ها و خصوصیات اوست که کسی در آن، با وی مشارکت ندارد.<sup>۱</sup>

۵- اینکه ابوبکر، بر پیامبر صلی الله علیه و آله شفقت و دلسوزی نمود:

فرموده «لا تحزن» نشان می‌دهد که یار و رفیق پیامبر، بر او شفقت و دلسوزی نموده، دوستش داشته، و یار و یاورش بوده که نگرانش شده است؛ زیرا انسان در حالت ترس، نگران کسی است که دوستش دارد. نگرانی ابوبکر به نسبت پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر بوده که مبادا پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شود و در نتیجه اسلام از بین برود. به همین خاطر هنگامی که در سفر هجرت به مدینه با پیامبر بود، یک بار در جلوی راه می‌رفت و باری دیگر در پشت سرش. پیامبر صلی الله علیه و آله علت این کار را از او پرسید. ابوبکر گفت: «وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران در کمین تو نشسته باشند، آن وقت در پیش رو قرار می‌گیرم، و وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران به دنبال تو باشند، آن وقت پشت سرت قرار می‌گیرم». احمد آن را در مبحث فضائل صحابه روایت کرده و گوید: وکیع از نافع از ابن عمر از ابن ابوملیکه برای ما نقل نموده است که: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به

مدینه هجرت نمود، ابوبکر با او بیرون رفت و به طرف غار ثور حرکت کردند. راوی گوید: ابوبکر مدام پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و جلوی او راه می‌رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: تو را چه شده که این چنین می‌کنی؟ ابوبکر گفت: ای رسول خدا، می‌ترسم که کسی از مشرکان از پشت تو را بگیرد، از این رو پشت سر تو حرکت می‌کنم، و می‌ترسم که کسی از مشرکان از پیش رو بیاید و به تو برسد، از این رو جلویت می‌افتم. راوی گوید: هنگامی که به غار رسیدیم، ابوبکر گفت: ای رسول خدا، همچنان این کار را می‌کنم تا بر آن پیروز می‌شوم». نافع گوید که مردی از ابن ابوملیکه برای من نقل نموده که ابوبکر سوراخی را در غار دید و پایش را روی آن گذاشت و گفت: ای رسول خدا، اگر از این سوراخ گزند یا نیشی باشد، بگذار به من برسد. ابوبکر راضی نمی‌شد که در خطرات و گزندها و آسیب‌هایی که ممکن بود پیش بیاید، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، بلکه جان او را بر خود مقدم می‌داشت و حاضر بود که هر گزند و آسیبی متوجه او شود اما کمترین آسیب به پیامبر صلی الله علیه و آله نرسد. او راضی نمی‌شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شود و حال آنکه او زنده بماند، بلکه این امر را بر می‌گزید که جان و خانواده و مالش را فدای پیامبر صلی الله علیه و آله کند. و این بر هر مؤمنی واجب است و ابوبکر صدیق از همه مؤمنان بیشتر آن را عملی ساخت.<sup>۱</sup>

#### ۶- مشارکت نمودن با پیامبر صلی الله علیه و آله در معیت و همراهی ویژه الهی:

فرموده «**إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا**» در مشارکت نمودن ابوبکر صدیق با پیامبر صلی الله علیه و آله در این معیت و همراهی، صریح است. معیتی که مختص به ابوبکر است و نصیب هیچ یک از مخلوقات نشده است. این فرموده نشان می‌دهد که خداوند با کمک و یاری کردنشان بر دشمنان، با آنان بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که: ای ابوبکر، همانا خداوند من و تو را یاری می‌دهد و ما را بر کافران یاری می‌دهد؛ یاری بزرگداشت و محبت؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ**﴾ (غافر:

(۵۱).

«ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم».

فرموده «**إن الله معنا**» نهایت مدح و ستایش ابوبکر است، چون این آیه نشان می‌دهد که او از جمله کسانی است که با حالت ایمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده؛ ایمانی که مقتضی نصرت و یاری خداوند برای او همراه پیامبر در چنین حالی است که عامه مردم در آن فروگذار شده و بی‌نصیب از یاری گشته‌اند، مگر کسی که خداوند یاری‌اش کرده باشد. به همین خاطر سفیان بن عیینه گفته است: «همانا خداوند به خاطر پیامبرش تمام مردم را نکوهش کرده بجز ابوبکر<sup>۱</sup>. و گفته که هر کس مصاحبت و همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نماید، کافر گشته است، زیرا او در این صورت قرآن را تکذیب نموده است». گروه دیگری از علما مانند ابوالقاسم سهیلی و دیگران گفته‌اند: این معیت و همراهی خاص برای کسی غیر از ابوبکر ثابت نشده است. همچنین این بخش از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید: «**ما ظنک بائین الله ثالثها**»: «دربارۀ دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری؟» نشان دهنده همین امر است. همان طور که اختصاص آن دو به معیت خاص خداوند با لفظ و ظاهر عبارت، ظاهر و آشکار است، در معنا و واقع هم ظاهر و آشکار است. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته می‌شد: «محمد رسول الله»: (محمد، رسول خدا) پس زمانی که ابوبکر بعد از او به خلافت رسید، مردم به او می‌گفتند: «خلیفه رسول الله»: (جانشین رسول خدا). آنان کلمه «خلیفه» را به کلمه «رسول الله» اضافه می‌کردند که این کلمه هم به «الله» اضافه شده است. کلمه‌ای که به کلمه اضافه شده به «الله» اضافه شده، در حقیقت به خود «الله» اضافه شده است. این تعبیری که مسلمانان برای ابوبکر به کار می‌بردند، دقیقاً فرموده «**إن الله معنا**» و «**ما ظنک بائین الله ثالثها**» را محقق می‌سازد. هنگامی که بعد از او عمر به خلافت رسید، مردم به او می‌گفتند: «امیر المؤمنین»: (امیر

۱- این عساکر آن را اخراج کرده است.

مؤمنان) بدین صورت ویژگی‌ای که ابوبکر به وسیله آن از سایر صحابه جدا می‌شد، از بین رفت.<sup>۱</sup>

۷- اینکه ابوبکر در حال فرو فرستادن آرامش و یاری از جانب خدا، یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا﴾ (توبه: ۴۰).

«در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود».

اگر کسی در هنگام خطر و ترس شدید یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، به طریق اولی هنگام یاری و کمک از جانب خداوند متعال یار و رفیق اوست. پس نیازی نیست که مصاحبت و همراهی ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله در این موقع ذکر شود، چون لفظ آیه و موقعیت و حالتی که آیه در آن نازل شده، بر چنان امری دلالت دارد. هر گاه معلوم گردد که ابوبکر یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بوده، معلوم می‌گردد که آنچه در این هنگام برای پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل شده، از قبیل فرو فرستادن آرامش بر او و یاری دادن او با سپاهیان از فرشتگان که مردم آنان را نمی‌دیدند، برای رفیق و همراهش هم حاصل شده است. و در این، نعمت‌ها و فضل بسیار بزرگتری از آنچه که برای سایر مردم حاصل می‌شود، برای ابوبکر حاصل شده است. و این، از بلاغت قرآن و بیان شیوا و زیبایی است.<sup>۲</sup>

### ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت به مدینه

بخاری در صحیح خود از عروه و او هم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که وی گفت:

۱- منهاج السنة، 4/ 242-243.

۲- منهاج السنة، 4/ 272. ابن قیم رحمته الله گوید: شیخ ما رحمته الله (منظورش ابن تیمیه است) می‌گفت: ضمیر موجود در آیه مذکور به پیامبر صلی الله علیه و آله و به تبع او به رفیقش بر می‌گردد. پس این در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آرامش بر او نازل شد و او بود که خداوند او را با سپاهیان از فرشتگان یاری داد. و این امر به رفیق و همراهش هم سرایت نمود (بدائع، 4/ 112).

«گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند و ابوبکر خود را برای هجرت آماده نمود.<sup>۱</sup> آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به وی گفت: آرام باش، چون من امیدوارم که به من اجازه هجرت داده شود. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد آیا برای هجرت امیدواری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله. پس ابوبکر در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ماند تا همراه و رفیق او باشد. و به مدت چهار ماه از برگ درخت طلع به دو شتری که نزدش بود، علف داد. عروه گوید که عایشه گفت: هنگامی که روزی از روزها در اول نیم روز در خانه مان نشسته بودیم، یکی به ابوبکر گفت: این شخص، رسول خداست که با جامه‌ای خود را پوشانده و دارد می‌آید، عجیب است که در این وقت به نزد ما می‌آید. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایش باد! به خدا قسم، در این وقت برای کاری آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه داده شد و او داخل شد. هنگام دخول به ابوبکر فرمود: اینان را از نزد خود بیرون کن. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، پدرم فدایت باد اینان خانواده تو هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله همانا به من اجازه خروج از مکه داده شده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس من همراه تو هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد ای رسول خدا، پس یکی از این دو شتر را بگیر و سوار آن شو. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در مقابل عوضی آن را می‌گیرم»<sup>۲</sup>.

ابن اسحاق گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت از مکه خارج شود، نزد ابوبکر بن ابوقحافه آمد. سپس هر دو از روزنه دیوار ابوبکر در پشت خانه‌اش، بیرون رفتند.<sup>۳</sup> در روایتی از بخاری آمده است: «سپس هر دو سوار شتر شدند و به راه افتادند تا اینکه به غار ثور رسیدند. آنگاه در آن پنهان شدند»<sup>۴</sup>. و در صحیح بخاری و صحیح مسلم

۱- در لفظ دیگری آمده است: «ابوبکر اجازه هجرت خواست...».

۲- بخاری آن را روایت کرده است (ک 77، ب 16 و ک 64، ب 28).

۳- البداية و النهاية، 3/ 177.

۴- صحیح بخاری، ک 77، ب 16.

از براء بن عازب آمده که گوید: ابوبکر رضی الله عنه از عازب، پالان شتری را به سیزده درهم خرید. ابوبکر به عازب گفت: به براء بگو که این پالان شتر را برایم بیاورد. عازب گفت: نه، این کار را نمی‌کنم تا اینکه برای ما نقل کنی که تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه کار کردید هنگامی که از مکه بیرون رفتید و حال آنکه مشرکان به دنبال شما بودند. ابوبکر گفت: از مکه کوچ کردیم و شب و روز در راه بودیم و نخوابیدیم تا اینکه به ظهر رسیدیم. نیم روز فرا رسید و راه خلوت بود و احدی در آن عبور نمی‌کرد، تا اینکه به تخته سنگ بزرگی رسیدیم که سایه داشت و هنوز خورشید بر آن نتابیده بود. در نزدیکی آن پیاده شدیم. آنگاه به طرف آن تخته سنگ آمدم و با دستم جایی را هموار و صاف کردم تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سایه آن بخوابد. سپس پوستین را گسترانیدم و گفتم: ای رسول خدا، بخواب و من اطرافت را برانداز می‌کنم و نگهبانی می‌دهم مبادا دشمنی باشد. من اطرافش را به دقت نگاه می‌کردم که ناگهان چوپانی را دیدم که با گوسفندانش به طرف آن تخته سنگ می‌آمد و همانند ما می‌خواست در سایه آن استراحت کند. به او برخورد کردم و گفتم: تو پسر کی هستی؟ گفت: پسر مردی از قبیله قریش. نامش را برد که من آن را می‌شناختم. سپس به او گفتم: آیا در گوسفندان شیر هست؟ گفت: بله. گفتم: آیا مقداری شیر را برایم می‌دوشی؟ گفت: بله. سپس گوسفندی را گرفت. گفتم: پستانش را از مو و خاک و خاشاک پاک کن. آنگاه شیر را در کاسه‌ای که به همراهش بود برایم دوشید و آن را پر از شیر کرد. گفت: مشکمی دارم، آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پر از آب می‌کنم تا از آن بنوشد و وضو بگیرد. ابوبکر گفت: پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و دوست نداشتم از خواب بیدارش کنم. نزدیکش رسیدم دیدم که بیدار شده است. بر روی شیر، آب ریختم تا ته آن خنک شود. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از این شیر بنوش. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر نوشید تا من راضی شدم. سپس فرمود: آیا وقت آن نرسیده که حرکت کنیم؟ گفتم: چرا. آنگاه بعد از ظهر به راه افتادیم. سراقه بن مالک به دنبال ما آمد در حالی که ما در زمین هموار و سخت بودیم. گفتم: ای رسول خدا، او دارد به ما می‌رسد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: غم مخور،



چرا که خدا با ماست. آنگاه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را نفرین کرد. اسب سراقه تا شکمش در زمین فرو رفت و نتوانست از آن خارج شود. سراقه گفت: من می دانم که شما علیه من دعا کرده اید، اینک برای من دعای خیر کنید، چون خداوند با شما بوده که من نتوانستم به شما گزندی برسانم. آنگاه خداوند را به فریاد طلبید و نجات یافت. سپس برگشت و به هر کس می رسید، می گفت: آنچه که اینجا بوده برای شما بس است و به هیچ وجه نمی توانید از آن عبور کنید. پس هر کس را می دید، او را برمی گرداند. ابوبکر گفت: و به نفع ما کار را به اتمام رسانید. تا آنجا که راوی گوید که ابن شهاب گفت: عبدالرحمن بن مالک مدلجی که برادرزاده سراقه است گفت: فرستاده قریش نزد ما آمدند و دیه هر کدام از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ابوبکر را مقرر کردند برای کسی که او را بکشد یا اسیرش گرداند.<sup>۱</sup> در آن شبی که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از مکه خارج شد، صبحش مشرکان فهمیدند که وی خارج شده و این خبر انتشار یافت. مشرکان به دنبال رهگذران فرستادند و به آنان پول هنگفتی جهت کشتن یا اسیر کردن پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ابوبکر دادند. اینکه مشرکان پول هنگفتی به کسی می دادند که ابوبکر را بیاورد، دلیل بر آن است که آنان رابطه محبت و دوستی ابوبکر با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را می دانستند و فهمیده بودند که ابوبکر دشمنشان است.<sup>۲</sup>

### ابوبکر، با تقواترین فرد امت اسلام

ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن و سنت نبوی، با تقواترین فرد امت است؛ در قرآن خداوند متعال می فرماید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِهِ الْأَعْلَى﴾ (لیل: ۱۷-۲۰).

۱- صحیح مسلم، ک 53، ح 75؛ صحیح بخاری، ک 61، ب 25؛ ک 62، ب 2 و ک 63، ب 45.

گویم: ماجرای هجرت به مدینه در کتاب های تفسیر و حدیث و سیره به تفصیل آمده است. و هدف از آوردن بخشی از ماجرا در اینجا، تنها بیان فضائل خاص ابوبکر است.

۲- منهاج السنة، 4/ 257-259.

«به زودی باتقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود. همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود. و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست».

بسیاری از علما بر این باورند که این آیه دربارهٔ ابوبکر نازل شده است. ابن جریر در تفسیر خود با سند از عبدالله بن زبیر و دیگران نقل کرده که این آیه دربارهٔ ابوبکر نازل شده است. همچنین ابن ابوحاتم و ثعلبی از عبدالله و سعید بن مسیب روایت کرده‌اند که آیه مذکور در شأن ابوبکر نازل شده است. ابن ابوحاتم در تفسیر خود ذکر کرده است: پدرم برای ما نقل کرده که محمد بن ابوعمر عدنی برای ما نقل نمود که سفیان برای ما نقل نموده که هشام بن عروه از پدرش برای ما نقل کرده و گوید: ابوبکر هفت برده‌ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می‌شدند، آزاد نمود که عبارتند از: بلال، عامر بن فهیره، نهیدیه و دخترش، زبیره، ام عبیس و کنیز بنی المؤمل. سفیان گوید: زبیره، زنی رومی و کنیز بنی عبدالدار بود. هنگامی که مسلمان شد، بینایی خود را از دست داد. مشرکان گفتند: لات و عزی او را کور کرده است. او می‌گفت که من لات و عزی را قبول ندارم و به آنها کافرم. سپس خداوند بینائی‌اش را به وی بازگرداند. بلال هم در حالی که زیر سنگ گذاشته شده بود و شکنجه می‌شد، ابوبکر او را خرید و آزادش کرد. مشرکان گفتند: اگر تنها یک اوقیه<sup>۱</sup> پردازی، او را به تو می‌فروشیم. ابوبکر گفت: اگر قیمت او را یکصد اوقیه هم قرار دهید، او را از شما می‌خرم. سفیان گوید: آنگاه این آیه درباره‌اش نازل شد: ﴿وَسَيَجْزِيهَا الْأُنْفَىٰ...﴾ تا آخر سوره<sup>۲</sup>.

اگر به فرض گفته شود که همهٔ صحابه مشمول این آیه هستند، باید گفت که ابوبکر

۱- اوقیه برابر با هفت مثقال است. یا وزن چهل درم سنگ می‌باشد. (مترجم).

۲- ابن جوزی گوید: علما اتفاق نظر دارند که آیه مذکور دربارهٔ ابوبکر نازل شده است. (تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 38).

گویم: قبلاً ذکر شد که ابوبکر در حالی اسلام آورد که چهل هزار درهم داشت و سپس همه‌اش را در راه خدا مصرف نمود.

مستحق ترین و شایسته ترین فرد امت است که مشمول آن شود. بنابراین او با تقواترین و برترین فرد این امت است؛ زیرا خداوند «اتقی» را همراه با صفات ابوبکر، توصیف نموده، صفاتی که او از تمام امت، کامل ترین آنها را داراست. این صفات در این آیات بیان شده است: ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾<sup>۱</sup>. (لیل: ۱۸).

«همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می بخشد تا پاک شود».

و ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ﴾<sup>۲</sup>. (لیل: ۱۹-۲۰).

«و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست».

در مورد دادن مال از جانب ابوبکر باید گفت که در احادیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده که انفاق ابوبکر بهتر و برتر از انفاق دیگران است. و کمک و یاری ابوبکر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کامل تر و بیشتر از کمک و یاری دیگران است. در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده که ایشان فرمودند: «ما نفعني مال قط كمال أبي بكر»<sup>۳</sup>: «هیچ مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانده است». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث از تمامی مال امت نفی کرده که همانند مال ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفع رسانیده باشد. پس چگونه ممکن است که اموال دیگران مشمول آیه قرار بگیرند ولی مال کسی که سودمندترین مال برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، مشمول آن قرار نگیرد؟! ابوبکر از راه صدقه و هدایا و نذر دیگران امرار معاش نمی کرد بلکه تجارت می کرد و از راه تجارت و کسب و کار خودش، امرار معاش می نمود. و هنگامی که به خلافت رسید و به خاطر مشغول شدن به امور و مصالح مسلمانان نتوانست تجارت کند، از مال خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امرار معاش می کرد که

۱- «آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا مصرف می کند و) می دهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد».

۲- «هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او به آن نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می باشد».

۳- احمد آن را اخراج کرده است. قبلاً نیز حدیث «إن أمن الناس عليّ في صحبته وماله أبو بكر» ذکر شد.

خداوند آن مال را برای ابوبکر قرار داده بود، و از مال مردم مصرف نمی نمود. و پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از مال دنیا را به ابوبکر نمی داد که تنها مختص به او باشد بلکه آنچه به او می داد از غنائم جنگی بود که دیگر مسلمانان هم از آن بهره مند بودند. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر مال می گرفت و آن را بر مسلمانان انفاق می نمود. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله او را به کار گرفته و تا جایی که معلوم است دستمزدی را به او نداده است. ابوبکر هیچ گاه از پیامبر صلی الله علیه و آله نه مالی را خواسته است و نه حاجتی دنیوی، بلکه تنها علم و دانش دینی را از او خواسته است. و در صلح حدیبیه زمانی که ابوبکر به عروه بن مسعود گفت: شرمگاه لات را بمک، آیا ما فرار می کنیم و پیامبر صلی الله علیه و آله را رها می کنیم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر گفت: اگر دست منت تو بر من نبود، قطعاً جوابت می دادم. و در مسند امام احمد آمده است: «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يَسْقُطُ السُّوْطَ مِنْ يَدِهِ فَلَا يَقُولُ لِأَحَدٍ نَاوِلْنِي إِيَّاهُ، وَيَقُولُ: إِنَّ خَلِيلِي أَمْرِي أَنْ لَا أَسْأَلَ النَّاسَ شَيْئًا»<sup>۱</sup>.

«ابوبکر رضی الله عنه تازیانه از دستش می افتاد و به کسی نمی گفت که آن را به دستم بده. و می گفت: همانا دوستِ محبوبم مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم». پس ابوبکر راجع به نعمتی که جزایش داده شود، دورترین مردم، و راجع به نعمتی که جزایش داده نمی شود، اولی ترین و نزدیکترین شان بوده است. بنابراین او مستحق ترین و شایسته ترین کسی است که مشمول آیه فوق الذکر باشد.

اما درباره اخلاص ابوبکر در جلب رضای پروردگارش، باید گفت که او کامل ترین فرد امت در این خصوص است؛ زیرا میان او و میان پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از ایمان هیچ سبب دیگری وجود نداشته که ابوبکر به خاطر آن پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست بدارد و مالش را خرج

۱- از ابن ابوملیکه روایت است که گوید: «هنگامی که افسار از دست ابوبکر افتاد، با دست و بازویش شترش را می زد تا اینکه بایستد، و آنگاه افسار را برمی داشت. روای گوید که همراهان به وی گفتند: چرا به ما نگفتی که آن را به دست بدهیم؟ ابوبکر گفت: همانا دوستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم». (مسند احمد بن حنبل، 1/ 11،

کند. و او پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم را به خاطر رابطه خویشاوندی یاری نداده آن گونه که ابو طالب، او را یاری داد. و عمل و رفتار ابوبکر کاملاً خالصانه برای خداوند متعال بود.<sup>۱</sup>

### ابوبکر، با ایمان ترین فرد امت اسلام

ایمان و یقینی که در دل ابوبکر بود، هیچ کسی در آن با او برابری نمی کند و هیچ کس نمی تواند مثل او باشد. ابوبکر بن عیاش گوید: ابوبکر در کثرت نماز و روزه بر هیچ یک از صحابه پیشی نگرفت، بلکه تنها با چیزی که در دلش جای گرفته بود، بر آنان پیشی گرفت. به همین خاطر گفته شده که اگر ایمان ابوبکر با ایمان تمام مردم روی زمین وزن شود، بدون شک ایمان ابوبکر برتری دارد. همچنان که در سنن از ابوبکر آمده که وی از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هل رأى أحد منكم رؤيا؟ فقال رجل أنا رأيت كأن ميزاناً نزل من السماء فوزنت أنت وأبو بكر فرجحت أنت بأبي بكر، ثم وزن أبو بكر وعمر فرجح أبو بكر، ثم وزن عمر وعثمان فرجح عمر، ثم رفع الميزان. فاستاء لها رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فقال: خلافة نبوة، ثم يؤتى الله الملك من يشاء»<sup>۲</sup>.

«آیا یکی از شما خواب دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم مثل اینکه ترازویی از آسمان فرو فرستاده شد و تو و ابوبکر وزن شدید که تو بر ابوبکر برتری یافتی. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند و ابوبکر برتری یافت. سپس عمر و عثمان وزن شدند و عمر برتری یافت. سپس ترازو برداشته شد. (ابوبکره گوید): پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم به خاطر آن اندوهگین شد و فرمود: خلافت این افراد همان جانشینی پیامبری است. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر کسی که بخواهد می دهد»<sup>۳</sup>.

### گواهی دادن پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر

۱- منهاج السنة، 4/101، 274، 275، 276 و 376.

۲- ابوداود آن را به شماره 4634 و ترمذی آن را به شماره 2288 روایت کرده اند.

۳- منهاج السنة، 4/273.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمودند: «بینما رجل يسوق بقرة له قد حمل عليها التفتت إليه فقالت: إني لم أخلق لهذا، ولكن إننا خلقت للحرث. فقال الناس: سبحان الله تعجباً وفضلاً: بقرة تتكلم؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: بينما راع في غنمه عدا عليه الذئب فأخذ منها شاة فطلبه الراعي حتى استنقذها منه، فالتفت إليه الذئب فقال له: من لها يوم السبع يوم ليس لها راع غيري. فقال الناس: سبحان الله، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: فإني أؤمن بذلك أنا وأبوبكر وعمر، وما هما ثم»<sup>۱</sup>.

«در حالی که مردی، سوار بر گاوی بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه کرد و گفت: من، برای سواری، آفریده نشده‌ام. بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». مردم با تعجب و وحشت گفتند: سبحان الله، گاوی حرف می‌زند؟! و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همچنین، گرگی، گوسفندی را گرفت و فرار کرد. چوپان، گرگ را دنبال کرد. گرگ به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی. اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟! مردم با تعجب گفتند: سبحان الله! آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم و ابوبکر و عمر آنجا حضور نداشتند»<sup>۲</sup>.

## ابوبکر، عالم ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک ترین و باهوش ترین شان

ابوبکر رضی الله عنه در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت می‌نمود و فتوا می‌داد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تأیید می‌نمود. و این مقام عالی برای شخص دیگری غیر از او نبود. در حدیث صحیح

۱- بخاری آن را در مبحث فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است (ک 41، ب 4). و مسلم آن را در مبحث فضائل صحابه، باب فضائل ابوبکر و عمر، به شماره 2388 روایت کرده است.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله این را بدان جهت فرمود که از غلبه ایمان راستین شان و قوت یقینشان اطلاع داشت (فتح الباری، 7/ 27).

۳- منهاج السنة، 4/ 44 و 253.

آمده که ابوبکر در روز حنین گفت: «نه، قسم به خدا، به شیری از شیرهای خدا رو نمی‌آورد در حالی که پیامبر به خاطر دفاع از خدا و رسول خدا با دشمنان جهاد می‌کند و غنیمت آن جنگ را به تو می‌دهد. پیامبر فرمود راست می‌گوید آن غنیمت را به او بده، پس او آن غنیمت را به او داد»<sup>۱</sup>. و در صحیحین از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده که وی گوید: «ابوبکر عالم‌ترین فرد از میان ما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بود»<sup>۲</sup>.

بسیاری از علما مانند منصور بن عبدالجبار سمعانی<sup>۳</sup> و دیگران، نقل کرده‌اند که اهل علم اتفاق نظر دارند بر اینکه ابوبکر صدیق عالم‌ترین فرد از میان امت است. این امری واضح و آشکار است، زیرا امت اسلامی در زمان خلافت او در هر مسأله‌ای که اختلاف نظر داشته‌اند، ابوبکر با علم و ذکر دلیل از قرآن و سنت نبوی، آن را برایشان حل می‌کرد. و این به خاطر کامل بودن علم و عدالت ابوبکر صدیق و آگاهی کامل وی از ادله‌ای که اختلاف را رفع کند، می‌باشد. اغلب دلایل و براهینی که اختلاف نظر صحابه را رفع نموده، از جانب ابوبکر صدیق بوده، و تنها کمی از آن دلایل بوده که عمر یا دیگران آن را گفته باشند و ابوبکر آن را تأیید نموده باشد<sup>۴</sup>. و ابوبکر هر گاه به صحابه دستوری می‌داد،

۱- مسلم آن را روایت کرده است. (ک 32، ح 41). و در آن حدیث آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و فرمود: هر کس یکی از دشمنان را بکشد و بر آن شاهی داشته باشد، غنیمت آن مقتول، مال اوست، راوی (ابو قتاده) گوید: من گفتم که چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ سپس نشستم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اش را تکرار نمود. راوی گوید: من بلند شدم و گفتم: چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ آنگاه نشستم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار سوم فرموده‌اش را تکرار نمود. من هم دوباره بلند شدم. در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو قتاده، تو را چه شده؟ من هم ماجرا را برایش نقل نمودم. آنگاه مردی از میان جماعت گفت: ای رسول خدا، او راست می‌گوید، غنیمت آن مقتول پیش من است. پس او را با دادن حقش راضی کن. در این حال ابوبکر گرفت: نه به خدا قسم! ... تا آخر حدیث».

بخاری نیز آن را روایت نموده است (ک 57، ب 18).

۲- این موضوع در ماجرای گریه ابوبکر خواهد آمد بدان گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله خیر کردن بنده‌ای میان خوبی و خوشی دنیا و میان آنچه که نزد خداست، ذکر نمود.

۳- منصور سمعانی، و مروزی، یکی از علمای شافعی مذهب، آن را در کتابش «تقویم الأدلة» ذکر کرده است.

۴- این غیر از مسائلی است که بعداً ذکر می‌شود.

از وی اطاعت می کردند؛ همچنان که وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را برایشان بیان نمود<sup>۱</sup> و آنان را بر ایمان ثابت گردانید<sup>۲</sup>.

سپس مکان دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را برایشان مشخص کرد<sup>۳</sup>. و میراث او را برایشان توضیح داد<sup>۴</sup>. همچنین جنگ با مانعان زکات را برای صحابه توجیه کرد در آن موقعی که عمر رضی الله عنه در آن دچار شک شده بود<sup>۵</sup>. و برایشان روشن ساخت که خلافت از میان قریش است<sup>۶</sup>. و لشکر اسامه را برای جنگ آماده نمود<sup>۷</sup>. همچنین ابوبکر برای صحابه بیان کرد که خداوند

۱- آنگاه که قسمتی از صورت مبارکش آشکار شد و گفت: «بأبي أنت وأمي طبت حياً وميتاً، وقال من كان يعبد محمداً فإن محمداً قد مات»: «پدر و مادرم فدایت باد! چه زنده و چه مرده، خوشبو هستی. و گفت: هر کس محمد را می پرستید، اینک محمد از دنیا رفته است...» بقية ماجرا بعداً می آید.

۲- هنگامی که برایشان سخنرانی کرد و آنان را امیدوار و تشویق نمود. که بعداً از آن سخن به میان می آید.

۳- از عایشه رضی الله عنها روایت است که او گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد و صحابه راجع به مکان دفنش اختلاف نظر داشتند، ابوبکر گفت: فراموش نکرده ام آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که می فرمود: «ما قبض الله نبياً إلا في الموضع الذي يجب أن يدفن فيه»: «خداوند جان هیچ پیامبری را قبض نمی کند مگر در جایی که او دوست داشته در آنجا به خاک سپرده شود». پس او را در خانه اش به خاک سپردند. (ترمذی آن را در کتاب «الشمائل» اخراج کرده است. همچنین ابویعلی، ابن ماجه و نسائی آن را روایت نموده اند.

۴- اینکه هر مالی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به جا گذاشته، صدقه است و از او مالی به ارث برده نمی شود. در ماجرای «فدک» از آن سخن به میان می آید.

۵- پس از گفتگو و استدلال ابوبکر با صحابه، برایشان روشن شد که گفته او درست است، در نتیجه گفته اش را پذیرفتند. همانا عبارتی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «الا بحقها»: «مگر در مقابل حق آن»، فقه و دانش عمیق = ابوبکر را روشن می سازد؛ چون این عبارت، در مورد جنگ با مانعان زکات جهت ادای آن، صریح است، و مطابق قرآن است؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَوْا زَكَاةً فَحَلَّوْا سَبِيلَهُمْ﴾ (توبه: 5) «و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید». مشرکان (عهد شکن) را هر کجا بیابید بکشید و... تا آنجا که می فرماید: و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید» (منهاج السنة، 3/ 231؛ 4/ 229).

۶- بعداً از آن سخن به میان می آید.

۷- این موضوع در آخر کتاب خواهد آمد.



بنده‌ای را میان دنیا و آخرت مخیر نموده است.<sup>۱</sup> و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را در اولین حجی که از شهر مدینه گذارد، به خدمت گرفت. ابوبکر مناسک و اعمال حج را دقیق تر از عبادات می دانست. اگر وسعت و فراوانی علمش نمی بود، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را به خدمت نمی گرفت. ابوبکر در مکه، هنگام اولین حج، ندا سر داد که از این سال به بعد هیچ مشرکی حق زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه‌ای نباید طواف کعبه نماید. و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ابوبکر را همراه علی به حج فرستاد. علی گفت: فرمانده هستم یا مأمور؟ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: مأمور. آنگاه ایشان، ابوبکر را فرمانده علی نمودند. بنابراین علی از جمله کسانی بود که پیامبر به وی دستور داد تا گوش به فرمان و مطیع ابوبکر باشد. همچنین پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، ابوبکر را در نماز جانشین خویش ساخت. اگر علم و فقاہت ابوبکر نمی بود، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را جانشین خود نمی ساخت. این در حالی است که پیامبر غیر از ابوبکر کس دیگری را نه در حج و نه در نماز، جانشین خود قرار نداد. مبحث صدقه‌ای که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن را فرض نموده، انس از ابوبکر آن را اخذ نموده است. که حاوی صحیح ترین روایات در این زمینه است<sup>۲</sup> و فقهاء بر آن تکیه نموده‌اند. همچنین انس بعضی از روایات منسوخ را از ابوبکر اخذ نموده است، و این نشان می‌دهد که ابوبکر عالم ترین فرد نسبت به احادیث ناسخ است. هیچ گفته‌ای از ابوبکر که مخالف نص قرآن و سنت باشد، به خاطر سپرده نشده، و این نهایت خبرگی و علم او را می‌رساند. خلاصه، هیچ مسأله‌ای از مسائل شریعت یافت نشده که ابوبکر در آن اشتباه نموده باشد، در حالی که دیگران در مسائل زیادی اشتباه نموده‌اند. همچنان که در جای خود به تفصیل آمده است.<sup>۳</sup> و بعد از او صحابه در مسائلی مسائلی چند اختلاف نظر داشته‌اند؛ مانند مسأله جد و إخوة، عمریتین<sup>۴</sup>، عول و دیگر

۱- این موضوع بعداً تحت عنوان: «الصدیق أحب إلى رسول الله» می‌آید.

۲- نگاه کنید به صحیح بخاری، ک ۲۴، ب ۳۷-۴۰.

۳- نگاه کنید به کتاب رفع الملام عن الأئمة الأعلام، اثر شیخ الاسلام ابن تیمیہ.

۴- منظور دو مسئله از مسائل ارث است که عمر رضی اللہ عنہ بدان فتوا داده، از این رو به «عمریتین» مشهور است. (مترجم).

مسائل ارث. و در مسأله طلاق حرام، طلاق ثلاث با لفظ واحد، طلاق با لفظ البتة و دیگر مسائل طلاق اختلاف نظر داشتند. همچنین صحابه بعد از او در مسائل دیگری اختلاف نظر داشته‌اند که تا به امروز، مسائل اختلافی میان امت اسلامی بوده است. به علاوه، در اقوالی که پس از وفات ابوبکر صدیق با وی مخالفت شده، قول و رأی او راجح‌تر از قول کسانی بوده که پس از وفاتش با وی مخالفت کرده‌اند؛ از قبیل مسأله جد و إخوة ... و جایز بودن فسخ حج به عمره با حج تمتع. از ابن عباس رضی الله عنهما به ثبوت رسیده که وی ابتدا به قرآن فتوا می‌داد، اگر حکمی را در قرآن نمی‌یافت، به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا می‌داد، پس اگر آن حکم را در سنت هم نمی‌یافت، به قول ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و قول آن دو را بر قول دیگر صحابه مقدم می‌داشت. از پیامبر صلی الله علیه و آله هم ثابت شده که ایشان فرمودند: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل»<sup>۱</sup>: «خدایا، فهم و درک دین را به ابن عباس بده و علم تأویل را به او یاد بده»<sup>۲</sup>.

### علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه

خلفای چهارگانه در تبلیغ کلیات دین و ترویج اصول دین و دنباله‌روی مسلمانان از آنان در این گونه مسائل، ویژگی‌هایی دارند که دیگران ندارند؛ مانند جمع‌آوری قرآن در مصاحف توسط ابوبکر و عمر. سپس عثمان رضی الله عنه قرآن را تنها در چند مصحفی جمع‌آوری نمود که آن را به بعضی از کشورها فرستاد. در واقع اهتمام به جمع‌آوری قرآن و تبلیغ آن، مهمتر از بقیه مسائل است. همچنین بعضی دیگر از کارهای مهمی که تنها خلفای راشدین انجام دادند، عبارتند از: تبلیغ احکام اسلامی به مردم سایر کشورها، جهاد و مبارزه‌شان به

۱- مسند احمد بن حنبل، 1/266؛ در صحیح مسلم، ک 44، ح 138 «اللهم فقهه...» آمده و در صحیح بخاری، ک 62، ب 25 «اللهم

علمه الحکمة» و «اللهم علمه الكتاب» آمده است. حکمت اکتسابی در غیر نبوت است.

۲- منهاج السنة، 2/296؛ 3/113، 122، 124، 125؛ 4/135-137، 216، 217، 221 و 296. و نگاه کنید به مجموع

الفتاوی، 4/400.

خاطر آن، جانشین خود قرار دادن فرماندهان و علما در این خصوص، و تصدیق آنان از جانب فرماندهان و علما در آنچه که ایشان از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ابلاغ کرده‌اند. و علمای دین هم تمام احکام و مسائل دینی‌ای که از خلفای راشدین گرفته‌اند، به دیگران رسانده‌اند تا اینکه دین اسلام، به صورت متواتر و آشکار و معلوم برای نسل‌های بعدی تا روز قیامت نقل شده است؛ به گونه‌ای که به وسیله آن حجت و برهان آشکار برای همه اقامه شده و راه راست دین برای همه روشن شده باشد. و به وسیله آن آشکار شده که این بزرگواران خلفای هدایت یافته پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هستند؛ کسانی که پس از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم علم و عمل را در میان امتش به جا گذاشتند. همچنان که آنانی که پس از صحابه آمدند و مردم به عملشان نیاز پیدا کردند، از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم احادیث زیادی را نقل کردند که خلفای چهارگانه و بزرگان صحابه آنها را نقل نکردند؛ زیرا آنان نیازی به نقل آنها نداشتند، چون مسلمانانی که در زمان آنان بودند، این احادیث را همانند آنان می‌دانستند. به همین خاطر احادیثی از ابن عمر، ابن عباس، عائشه، انس، جابر، ابوسعید خدری رضی اللہ عنہم و دیگر صحابه روایت شده که از علی و عمر روایت نشده است در حالی که علی و عمر از همه اینان عالم‌تر بوده‌اند.

گذشته از آن، گاهی در نزد شخص مفضول علم قضیه معینی هست که شخص افضل آن را نمی‌داند، در نتیجه از او استفاده می‌کند و این موجب نمی‌شود که شخص مفضول به طور مطلق عالم‌تر از شخص فاضل باشد. به همین خاطر خلفای راشدین، از بعضی از صحابه علمی را دریافت کرده‌اند که خود نداشته‌اند؛ همچنان که ابوبکر علم میراث جد را از محمد بن مسلمه و مغیره بن شعبه گرفته، عمر دیه جنین و ارث دادن زن از دیه شوهرش و امثال آن را از دیگری گرفته، عثمان حدیث ماندن زنی را که شوهرش فوت کرده در خانه‌اش تا اینکه عده‌اش تمام شود، از دیگری گرفته، و علی حدیث نماز توبه را از دیگری اخذ نموده است.<sup>۱</sup>

۱- منهاج السنة، 4/ 113، 114 و 459.

شیخ الاسلام ابن تیمیه نمونه‌های دیگری را در این زمینه ذکر کرده که من به خاطر اختصار آنها را حذف نموده‌ام. ابن تیمیه از ابن حزم نقل کرده است: در خصوص روایت حدیث و فتوا دادن از جانب ابوبکر باید گفت که وی تنها دو سال و شش ماه پس

### ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود

ابوبکر رضی الله عنه یکی از کاتبان وحی بود. عمر، عثمان، علی، زید بن ثابت، عامر بن فهیره، عبدالله بن ارقم، ابی بن کعب، ثابت بن قیس، خالد بن سعید بن عاص، حنظله بن ربیع اسدی، معاویه، و شریحیل بن حسنه - خداوند از همه شان راضی باد! - دیگر کاتبان وحی بودند.<sup>۱</sup>

### ابوبکر، پارساترین صحابه

اهل علم می گویند: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زاهدترین مردم در دین، ابوبکر و عمر هستند؛ زیرا ابوبکر تمام اموالی که از راه تجارت کسب کرده بود، در راه خدا خرج کرد. و هنگامی که خلافت را به دست گرفت به بازار رفت و خرید و فروش می کرد و کسب روزی می نمود. عمر و علی او را دیدند که لباس های خطدار در دستانش است. عمر به او گفت: کجا می روی؟ ابوبکر گفت: آیا گمان کرده ای که من معیشت و وسیله زندگانی را برای زن و فرزندانم ترک نموده ام؟ عمر این خبر را به ابوعبیده و مهاجرین رساند و آنان هم چیزی از بیت المال را برایش مقرر نمودند. ابوبکر، عمر و ابوعبیده را سوگند داد. آنان برایش قسم خوردند که گرفتن دو درهم در روز برایش حلال است. سپس ابوبکر، مالش را در بیت المال گذاشت و از آن به بعد از طریق بیت المال زندگی خود و خانواده اش را به سر می برد. سپس در نزدیکی وفات، به عائشه دستور داد که آنچه را از مال مسلمانان در مال او داخل شده، به بیت المال بازگرداند. عایشه، یک جامه سائیده و کهنه که پنج درهم هم نمی ارزید، کنیزی حبشی که به پسر ابوبکر شیر می داد، برده ای حبشی، و شتری آبکش را یافت و آنها را به عمر داد. عبدالرحمن بن عوف به عمر گفت:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرد. و تنها برای حج یا عمره از مدینه خارج شده، و مردم نیاز به نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که نزدش بود، نداشتند، زیرا تمام اطرافیان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بودند و تمامی آن احادیثی که نزد ابوبکر بود، می دانستند. او تنها یکصد و چهل و دو حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با سند روایت نموده است (منهاج السنة، 4/ 139 و 140).

۱ - منهاج السنة، 2/ 277. گویم: ابوبکر برای سراقه بن مالک در سفر هجرت به مدینه، بعضی از پیام وحی را نوشته است.

آیا خانواده ابوبکر این اموال را دزدیده‌اند؟ عمر گفت: نه، سوگند به پروردگار کعبه، ابوبکر در زمان حیات خود هیچ گاه به خاطر آن اموال مرتکب گناه و کاری حرام نشده و من بعد از مرگش آن را بر می‌دارم. آنگاه گفت: خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر، به راستی امیران پس از خودت را دچار سختی کردی<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، شجاع ترین انسان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

شجاعت به دو معنی آمده است: یکی، دلاوری و پایداری قلب هنگام خطرات و حوادث وحشت انگیز. و دیگری، پیکار و مبارزه سخت جسمی، به اینکه شخص، افراد زیادی را بکشد و کشتار عظیمی را به پا کند.

مبارزه، هم نیاز به تدبیر و اندیشه دارد و هم نیاز به شجاعت قلب و دلاوری و مبارزه با دست دارد. نیازی که مبارزه به تدبیر و اندیشه و شجاعت در قلب و در عقل خالص دارد، بیشتر از نیازی است که به قدرت و توانایی جسمی دارد. و فضیلت شجاعت در دین تنها به خاطر جهاد در راه خداست و گرنه شجاعت در صورتی که صاحبش برای جهاد در راه خدا از آن استفاده نکند، از دو حال خارج نیست: یا آسیب و ضرر را متوجه او می‌گرداند در صورتی که در راه پیروی از شیطان و هواهای نفسانی، آن را به کار گیرد، و یا هیچ نفع و سودی به وی نمی‌رساند در صورتی که آن را در مواردی به کار گیرد که او را به خداوند نزدیک نمی‌گرداند.

ابوبکر رضی الله عنه شجاع ترین انسان بود و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کسی از او شجاع تر نبود. او از عمر شجاع تر بود. و عمر از عثمان و علی و طلحه و زبیر شجاع تر بود. این چیزی است که هر کسی که از سیرت و احوال و اوضاع آنان باخبر باشد، آن را می‌داند؛ زیرا ابوبکر اقدام به کارهای ترسناک و وحشتناکی نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابتدای اسلام

۱- منهاج السنة، 1/ 217؛ 4/ 129.

۲- این تیمیه از ابن حزم نقل کرده که ابوبکر از مال دنیا روی برتافته است. (منهاج السنة، 4/ 130) و فتح الباری، 7/ 13. زبیر بن بکار عروه از عایشه روایت نموده که ابوبکر هنگامی که از دنیا رفت، هیچ دینار و درهمی را به جای نگذاشت.

تا آخرش، اقدام به آن نموده است. ابوبکر در این کارها هیچ ترسی به دل راه نداد، بر وی سنگینی ننموده و هیچ گاه شکست نخورده است. او در مواقع خطرناک پیش روی می کرد و با جان خود از پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت و پاسداری می نمود. گاهی با دستش با مشرکان جهاد می کرد، گاهی با زبانش و گاهی با مالش. و در تمامی اینها پیشقدم و پیشرو بود.

در روز بدر به تنهایی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در خیمه بود در حالی که می دانست دشمن قصد مکان رسول الله صلی الله علیه و آله را دارند. او در این موقع ثابت دل و بی باک و کاملاً متین و حواس جمع بود. پیامبر صلی الله علیه و آله را کمک و یاری و پشتیبانی می نمود، از او دفاع می کرد، و به او می گفت که ما به نصرت و یاری خداوند مطمئن هستیم. به سمت دشمن نگاه می کرد، دقت می کرد که آیا دشمن با مسلمانان مبارزه می کنند یا نه. به صف های مسلمانان نگاه می کرد تا اینکه به هم نخورده و آشفتنگی در صفوف مسلمانان ایجاد نشود. و تمامی دستورات و سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله در این هنگام را به مسلمان می رساند. در حدیث صحیح آمده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْعَرِيشِ مَعَهُ الصَّدِيقُ أَخَذَتْ رَسُولَ اللَّهِ

۱- در صحیح مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده که او گفت: در روز بدر رسول الله صلی الله علیه و آله به مشرکان نگاه کرد که آنان هزار نفرند و همراهانش سیصد و نوزده نفر بودند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به قبله کرد سپس دستانش را بالا کشید و شروع به فریاد طلبیدن پروردگارش نمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ آتْ مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تَعْبُدْ فِي الْأَرْضِ»: «خدایا، به آنچه که به من وعده داده ای، وفا کن. پروردگارا، آنچه را که به من وعده داده ای، به جا آر. خداوندا، اگر این جماعت از مسلمانان را از بین ببری، دیگر بر روی زمین پرستش نمی شوی». مدام پروردگارش را به فریاد می طلبید در حالی که دستانش رو به قبله بالا کشیده بود تا اینکه جامه اش از شانه هایش افتاد. ابوبکر پیش او رفت و جامه اش را گرفت و آن را بر شانه هایش گذاشت. سپس پشت سرش ایستاد و گفت: به فریاد طلبیدن پروردگارت بس است، زیرا بدون شک او به آنچه که به تو وعده داده، وفا می کند و آن را به جا می آورد. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِذْ تَسْتَعْجِلُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُّمِدُّكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْسِلِينَ﴾ (انفال: 9) «به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر)، از پروردگارتان کمک می خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می آیند، یاری می کنم». پس خداوند در این جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله را با فرشتگان یاری داد. (صحیح مسلم، ک 32، ب 18، ص 1383 و 1384؛ صحیح بخاری، ک 64، ب 4)

رضی الله عنه نَعَسَةَ مِنَ النُّومِ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ مَبْتَسِماً فَقَالَ: أَبْشُرْ يَا أَبَا بَكْرٍ هَذَا جَبْرَائِيلُ عَلَى ثَنَائِهِ النُّعْمَ: «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر به همراه ابوبکر صدیق در خیمه بود، چرت و پینکی زد. سپس با حالت تبسم بیدار شد و فرمود: مژده بده ای ابوبکر، این، جبرئیل است که بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است». در روایت ابن اسحاق آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَبْشُرْ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَاكَ نَصْرُ اللَّهِ، هَذَا جَبْرَائِيلُ آخِذٌ بِعَنْقَانِ فَرْسِهِ يَقُودُهُ عَلَى ثَنَائِهِ النُّعْمَ»: «مژده بده ای ابوبکر، نصرت و یاری خداوند شامل حالت شده؛ این جبرئیل است که افسار اسبش را گرفته و آن را می‌راند و بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر بعد از آن ماجرا از خیمه خارج شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشتی خاک به طرف کافران پرتاب کرد؛ پرتابی که خداوند در قرآن از آن سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: ۱۷).

«این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت.»

ابوبکر صدیق در این هنگام با کافران مبارزه می‌کرد تا جایی که پسرش، عبدالرحمن به او گفت: در کارزار بدر تو را دیدم و از تو روی گردانیدم. ابوبکر گفت: اما اگر من تو را می‌دیدم، تو را می‌کشتم.

مسلمانان دو بار شکست خوردند؛ در جنگ أحد و جنگ حنین. براساس آنچه که در سیره‌ها و مغازی آمده، در این دو جنگ ابوبکر و عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان پایداری و مقاومت کردند و به همراه مسلمانانی که شکست خوردند، آنان شکست نخوردند و تا آخر جنگیدند.<sup>۲</sup>

۱- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جَبْرَائِيلُ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرْسِهِ عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ»: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر فرمود: این جبرئیل است که سر اسبش را گرفته و وسایل جنگی بر روی آن است». (صحیح بخاری، ک 64، ب 11). ابن کثیر در کتاب البداية والنهاية، جلد 3/ 276، 280، 283 و 284 طرق این حدیث و روایان آن را ذکر کرده است.

۲- هنگامی که در جنگ أحد آن مصیبت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد و مشرکان رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترسید که مبادا مشرکان برگردند از این رو فرمودند: چه کسی به دنبالشان می‌رود؟ هفتاد نفر به زودی پاسخ دادند که از میان آنها، ابوبکر و زبیر هم بودند. بخاری آن را از عایشه روایت کرده است. (نگا: بخاری، ک 64، ب 25).

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و بزرگترین و ناگوارترین مصیبت به مسلمانان روی آورد تا جایی که این حادثه عقل‌ها را سست گردانید: یکی وفاتش را انکار می‌کرد، یکی با دلسردی در جای خود نشسته بود، و دیگری متحیر و سرگشته مانده بود. معلوم نبود چه کسی بر او می‌گذرد و چه کسی بر او سلام می‌کند. آنان آن قدر گریه و زاری می‌کردند که با همان حالت بر پهلو می‌خفتند. آنان در نمونه‌ای از قیامت افتاده بودند. گویی که آن، قیامت صغری برگرفته از قیامت کبری بود. اکثر بادیه‌نشینان از دین اسلام برگشتند و دلاوران‌شان خوار و دل شکسته گشتند. اما در این هنگام ابوبکر صدیق رضی الله عنه با قلبی استوار و دلی شجاع پابرجا بود و ناشکیبایی و بی‌تابی نکرد و سست و ضعیف دل نشد. به راستی خداوند صبر و یقین را در وجود او جمع کرده بود. پس، او وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را به مسلمانان اعلام کرد و به آنان خبر داد که خداوند آنچه را که نزدش بوده برای پیامبرش اختیار کرده است. و به آنان گفت: «من کان یعبد محمداً فإِنَّ محمداً قد مات، ومن کان یعبد الله فإِنَّ الله حی لا یموت»: «هر کس محمد را می‌پرستید، اینک محمد از دنیا رفته، و هر کس خدا را پرستش می‌کرد، همانا خداوند زنده است و هیچ گاه نمی‌میرد». آنگاه این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

سپس برایشان خطبه خواند. و آنان را ثابت قدم و پابرجا و استوار ساخت و آنان را دلداری و دلگرمی داد و آنان را امیدوار و تشویق کرد. انس گوید: «ابوبکر رضی الله عنه برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را امیدوار و تشویق



می‌کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و دلیر شدیم». ابوبکر با مشورت صحابه شروع به آماده کردن لشکر اسامه کرد.<sup>۱</sup> و با مشورت آنان جهت جنگ با مرتدین کم کم دست به کار شد. همچنین شروع به جنگ با مانعان زکات نمود<sup>۲</sup> حتی عمر با آن همه قدرت و شجاعتش به او می‌گفت: ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله، با مردم مدارا کن. ابوبکر گفت: بر سر چه چیزی با آنان مدارا کنم، بر سر دین ساخته و پرداخته، یا بر سر شعر جعلی و ساختگی؟

گویم: از جمله کارهایی که شجاعت ابوبکر را می‌رساند، دفاع وی از پیامبر صلی الله علیه و آله بدان گاه که عقبه بن ابومعیط خواست او را خفه کند. همان طور که قبلاً ذکر شد. و قبلاً اشاره به موضع‌گیری ابوبکر در سفر هجرت شد، بدان گاه که با پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد هجرت به مدینه، از مکه خارج شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله زیر تخته سنگی خوابید و ابوبکر برخاست و از پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت و پاسداری می‌نمود ....

روایت شده که وقتی به ابوبکر گفته شد: حوادث و اتفاقاتی برای تو پیش آمده که اگر برای کوه‌ها پیش می‌آمد، کوه‌ها را در هم می‌شکست و اگر برای دریاها پیش می‌آمد، دریاها را به خشم می‌آورد؛ اما تو را ندیدیم که ضعف و سستی‌ای از خود نشان دهی. ابوبکر گفت: بعد از آن شبی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در غار ثور بودم، هیچ‌گاه ترس و وحشت به دلم راه نیافته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که غم و اندوه مرا دید، فرمود: «نباید نگران باشی ای ابوبکر، زیرا خداوند متعال این امر را با نزول اجلال و رحمت به عهده گرفته است»<sup>۳</sup>.

۱- این موضوع در آخر کتاب بیان خواهد شد.

۲- این موضوع در آخر کتاب بیان خواهد شد.

۳- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، نفاق پدیدار گشت، عرب‌ها مرتد شدند، و انصار کناره‌گیری کردند. اگر آنچه برای پدرم پیش آمد، برای کوه‌های محکم و استوار پیش می‌آمد، قطعاً آنها را در هم می‌شکست». ترمذی آن را از عایشه به شماره 1023 روایت کرده است. و از ابوبکر روایت است که گوید: «بعد از آن شبی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در غار ثور بودم، هیچ‌گاه نگرانی از چیزی به وجود من راه نیافته، و به خاطر دین اسلام اندوه و

ابوبکر رضی الله عنه در عین شجاعت و دلیری فطری و خدادادی، دارای شجاعتی دینی و ایمان و یقینی قوی به خداوند - عز وجل - بود. و اطمینان و اعتمادی کامل داشت به اینکه خداوند او و مؤمنان را یاری می‌دهد. چنین شجاعتی تنها برای کسی حاصل می‌شود که قلبی قوی و دلی استوار داشته باشد. اما این شجاعت هنگام زیاد شدن ایمان و یقین، زیاد می‌شود و هنگام نقص ایمان و یقین، آن هم رو به نقص و کمی می‌رود. پس کسی که یقین داشته باشد که بر دشمنش چیره می‌شود، در این صورت بر او دلیری می‌نماید، برخلاف کسی که چنین نیست. و این امر از بزرگترین شجاعت مسلمانان و دلیری نمودن آنان بر دشمنشان است.

گذشته از این، هر انسانی که از سیرت و زندگانی صحابه باخبر باشد، می‌داند که ابوبکر از همه صحابه قلبی قوی‌تر داشته و هیچ یک از آنان در این زمینه حتی نزدیک به او هم نبوده‌اند؛ زیرا از وقتی که خداوند پیامبرش را مبعوث نموده تا زمانی که ابوبکر از دنیا رفته، او پیوسته فردی مجاهد و دلیر و شجاع و دلاور مردی بوده که هیچ گاه در جنگ با دشمنش بیم و ترسی به دل راه نداده است. بلکه حتی در هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که دل‌های اکثر صحابه ضعیف و سست شده بود، او تنها کسی بود که آنان را ثابت قدم و استوار گردانید و آنان را دل‌داری داد. (همچنان که قبلاً این موضوع بیان شد) و در روز فتح مکه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل مکه شد، ابوبکر به عنوان سردسته مهاجرین در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسید بن حضیر به عنوان سردسته انصار در سمت چپ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.<sup>۱</sup>

### ابوبکر، محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ترس برای کسی به دلم راه نیافته است؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که غم و نگرانی‌ام به خاطر او و به خاطر دین را دید، به من گفت: «هون علیک، فإن الله عزوجل قد قضی لهذا الأمر بالنصر والتمام»: «آرام باش، زیرا خداوند - عزوجل - این امر را بایاری دادن و نزول اجلال و رحمت مقدر فرموده است». (ابن عساکر آن را اخراج کرده است. کنز العمال، 12/486).

۱- منهاج السنة، 4/164-167، 262، 285 و 286. با کمی اختصار در بعضی جاها و پس و پیش نمودن بعضی از مطالب آن.

از عمرو بن عاص ﷺ روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَأَتَيْتَهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ. قُلْتُ مِنْ الرِّجَالِ؟ قَالَ: أَبُوهَا. فَقُلْتُ ثَمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَعَدَّ رِجَالًا»<sup>۱</sup>.

«پیامبر ﷺ او را بر سر لشکر ذات السلاسل فرستاد. پس نزد پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. گفتم از میان مردان چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: پدرش. گفتم بعد از او چه کسی؟ فرمود: سپس عمر بن خطاب. و چند مرد دیگری را نام برد».

در احادیث «مخاله»<sup>۲</sup> که به حد تواتر رسیده، آن گونه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم است، از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گوید: «پیامبر ﷺ برای مردم خطبه خواند و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ خَيْرٌ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ»: «همانا خداوند متعال بنده‌ای را میان دنیا و میان آنچه که نزد خداست، مخیر کرده و او آنچه را که نزد خداست، انتخاب نموده است». آنگاه ابوبکر گریه کرد و گفت: با پدر و مادرمان فدایت شویم! ابوسعید خدری گوید: آن کسی که میان دنیا و آنچه که نزد خداست، مخیره شد، رسول الله ﷺ بود، و ابوبکر از همه ما عالم‌تر به آن بود. آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «يا أَبَا بَكْرٍ لَا تَبْكُ إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا<sup>۳</sup> وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامِ وَمُودَتِهِ، لَا يَبْقَيْنُ فِي الْمَسْجِدِ بَابَ إِلَّا سَدَّ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»<sup>۴</sup>.

«ای ابوبکر! گریه نکن». سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش

۱- صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم، ک 44، ح 8.

۲- مخال به معنای رابطه دوستی خالص و صمیمانه کسی با دیگری است (مترجم).

۳- از آنجایی که دوستی خالص و صمیمانه، مستلزم کمال محبت و در بر گرفتن تمام قلب است، از این رو پیامبر ﷺ صلاح ندانست که مخلوقی را به عنوان خلیل و دوست صمیمی خود برگزیند... (منهاج السنة، 3/88).

۴- صحیح بخاری، ک 8، ب 80 و ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم، ک 44، ح 2-7.

بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر را انتخاب می‌کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت صلی الله علیه و آله در پایان، فرمود: «تمام درهائی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر رضی الله عنه را».

همچنین بخاری این حدیث را از طریق ابن عباس بدین صورت روایت کرده که بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بیماری وفات، در حالی که پارچه‌ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمِنَ عَلَىٰ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بَنِ أَبِي قَحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ خَلَّةَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ، سَدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ» وفي رواية: «ولكن أخي وصاحبي».

«ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر رضی الله عنه را برمی‌گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه دريچه‌هایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید جز دريچه خانه ابوبکر رضی الله عنه را».

گویم: ابن تیمیه رحمته الله بقیه احادیث و روایات راجع به موضوع «مخاله» را ذکر کرده و سپس می‌گوید: تمامی این نصوص، مختص بودن ابوبکر به فضائل و برتری‌های همنشینی و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و به جای آوردن تمامی حقوق آن را نشان می‌دهند، چیزی که کس دیگری از آن بهره‌مند نیست. این ویژگی برای ابوبکر تا آنجا رسیده که اگر رابطه دوستی خالص و صمیمانه با مخلوق ممکن می‌بود تنها ابوبکر مستحق آن می‌بود که خلیل و دوست صمیمی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. اما چون دوستی خالص مستلزم

نهایت و کمال محبت است، از این رو چنین رابطه‌ای تنها با خداوند درست است. این نصوص صراحتاً بیان می‌دارند که ابوبکر محبوب‌ترین و بهترین انسان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود.<sup>۱</sup>

### حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر

آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر حمایت و جانبداری می‌نمود و مردم را از رویارویی و نزاع با وی، نهی می‌کرد. بخاری از ابودرداء رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم .. دنباله حدیث را ذکر می‌کند.<sup>۲</sup> و در آن آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ: كَذَبْتَ وَقَالَ ابُوبَكْرٍ: صَدَقْتَ، وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي. فَمَا أَوْذَى بَعْدَهَا»<sup>۳</sup>: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد و شما در جواب

۱ - منهاج السنة، 4 / 253 و 254.

۲ - این حدیث در مبحث «پیشی گرفتن ابوبکر در اسلام آوردن»، ذکر شد.

۳ - گویم: برای ابوبکر و ربیع بن کعب اسلمی، ماجرای مشابهی با این ماجرا اتفاق افتاده است؛ در مسند ربیع آمده که او گوید: «به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت می‌کردم و او در عوض، زمینی را به من داد و زمینی را هم به ابوبکر داد. روزگار سپری شد و روزی از روزها با ابوبکر بر سر درخت خرما و میوه‌اش اختلاف پیدا کردیم. ابوبکر گفت: آن خوشه در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است، و من گفتم: نه، در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است. در نتیجه بین من و ابوبکر جر و بحث و نزاع بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود. بعداً پشیمان شد و به من گفت: ای ربیع، تو هم حرفی مثل آن به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ابوبکر گفت: یا این کلمه را به من می‌گویی، و یا اینکه از رسول الله صلی الله علیه و آله برای این کار یاری می‌خواهم. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ربیع گوید: ابوبکر زمین را ترک کرد و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار شد، من هم به دنبالش رفتم. کسانی که تازه اسلام آورده بودند، آمدند و گفتند: خدا به ابوبکر رحم کند به خاطر چه از رسول الله صلی الله علیه و آله علیه تو کمک می‌گیرد در حالی که او بود که آن کلمه ناخوش را به تو گفت. گفتم: آیا می‌دانید این مرد کیست؟ این، ابوبکر است: دومین نفر در غار ثور، و ریش سفید و بزرگمرد اسلام. شما را برحذر می‌دارم از اینکه چنین حرف‌هایی بزنید. او با این حرف‌هایی که می‌زنید، می‌بیند که شما مرا علیه او یاری می‌کنید، آنگاه ناراحت می‌شود و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رود و او هم به خاطر ناراحتی‌اش خشمگین می‌شود و خداوند هم به خاطر خشم و ناراحتی آن دو، خشمگین می‌شود؛ در نتیجه ربیع نابود می‌شود. گفتند: پس چه دستوری به ما می‌دهی؟ گفتم: برگردید. آنگاه ابوبکر به

دعوت من گفتید: دروغ می گویی، ولی ابوبکر گفت: راست می گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق من بر نمی دارید؟ آیا دست از سر رفیق من بر نمی دارید؟ ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت».

### ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بدی نکرد

در هیچ جای قرآن نیامده که خداوند ابوبکر را سرزنش نماید. و ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بدی نکرده است. بلکه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان در یکی از خطبه هایش فرمودند: «أیها الناس اعرفوا لأبي بكر حقه؛ فإنه لم یسؤني قط»<sup>۱</sup>.

سوی پیامبر صلی الله علیه و آله روانه شد و من هم با احتیاط و یواشکی او را دنبال کردم تا اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و ماجرا را برایش بازگو = نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را رو به من بلند نمود و فرمود: ای ربیعه، چه چیزی برای تو و ابوبکر صدیق پیش آمده؟! گفتم: ای رسول خدا، ماجرا چنین و چنان بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود و سپس به من گفت: آنچه را که به تو گفته ام، به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوب، حرفش را رد مکن و در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر، آنگاه ابوبکر رو به آن طرف کرد در حالی که می گریست». (طبرانی آن را از ربیعه اسلمی روایت کرده است). ابن حجر هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» گوید: در اسناد این روایت، مبارک بن فضاله وجود دارد که حدیثش، حسن است و بقیه راویان آن، اهل ثقه و مورد اعتمادند. (مجمع الزوائد، 45/9). امام احمد نیز این حدیث را روایت کرده و در آن بعد از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «ولی در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر»، عبارت: «آنگاه گفتم .... تا آخر» آمده است. (فتح الباری، 26/7).

۱- از سهل بن یوسف بن سهل بن مالک از پدرش، و او هم از پدر بزرگش که برادر کعب بن مالک است، روایت شده که وی گفته است: «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برگشت، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أیها الناس إن أبابکر لم یسؤني قط»: «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ گاه در حق من بدی نکرده است». ابن منده آن را اخراج کرده و گفته که این حدیث، غریب است و تنها از این طریق روایت شده است (کنز العمال، 504/12).

طبرانی از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برگشت، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أیها الناس إن أبابکر لم یسؤني قط فاعرفوا له ذلك، أیها الناس إني راض عنه وعن عمر، وعثمان، وعلی، وطلحة، والزبیر، وسعد، وعبدالرحمن بن عوف والمهاجرین الأولین فاعرفوا ذلك لهم»: «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ گاه در حق من بدی نکرده است، پس قدرش را بدانید و شما هم در حق او بدی نکنید. ای مردم، همانا من از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف و مهاجرین اولین راضی و خشنودم، پس شما هم قدرشان را بدانید و از آنان راضی و خشنود باشید».

«ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حق من بدی نکرده است»<sup>۱</sup>.

### دختر ابوبکر (عایشه)، محبوب ترین همسر در نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با دختر ابوبکر ازدواج نمود. و او از میان تمام همسران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، در نزد او از همه محبوب تر بود. این چیزی است که هیچ یک از صحابه بجز عمر رضی اللہ عنہ، از این فضیلت بهره مند نیست؛ اما دختر عمر، حفصه به پای عایشه نمی رسید، بلکه حتی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حفصه را طلاق داد و سپس به او رجعت نمود. هنگامی که سوده نوبت همبستری خود را با اجازه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به عایشه داد، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دو شب نزد عایشه می رفت<sup>۲</sup>. پس نسبت خویشاوندی ابوبکر با پیامبر به گونه ای بود که هیچ یک از صحابه چنان نبودند. از پیامبر راستگو به ثبوت رسیده که فرمودند: «فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام»<sup>۳</sup>.

«فضل و برتری عایشه بر سایر زنان همانند فضل و برتری ترید گوشت بر سایر غذاهاست».

و در حدیث صحیحی که عمرو بن عاص آن را روایت کرده، آمده است که او گفت:  
«قلت یا رسول الله أي النساء أحب إليك؟ قال: عائشة»<sup>۴</sup>.

«گفتم ای رسول خدا، کدام یک از زنان در نزد تو از همه محبوب تر است؟ فرمود:  
عایشه».

عایشه همدم و همنشین و همراه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در اواخر نبوت و کامل شدن دین اسلام بود، از این رو درجه والایی از علم و ایمان برایش حاصل شده که برای کسانی که تنها در

۱- منهاج السنة، 4/ 64.

۲- آن چنان که در صحیح بخاری، ک 67، ب 98؛ و صحیح مسلم، ک 17، ب 14 آمده است.

۳- صحیح بخاری، ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم، ک 42، ب 13.

۴- تخریج آن قبلاً ذکر شد.

آغاز نبوت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، حاصل نشده است؛ زیرا عایشه بیشتر از همه به امت اسلام نفع رسانیده و علوم دینی و سنت‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله را به امت اسلام رسانیده که دیگران آن را نرسانده‌اند.<sup>۱</sup>

اهل سنت بر بزرگداشت و احترام و دوستی عایشه اتفاق نظر دارند. همچنین متفق‌اند که در میان زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، مادران مؤمنان، عائشه در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از همه‌شان محبوب‌تر بوده و در نزد مسلمانان از همه‌شان احترام بیشتری دارد. در حدیث صحیح آمده است: «مسلمانان به وسیله هدایایی که به یکدیگر می‌دادند، می‌خواستند که روزگاری همانند روزگار عایشه داشته باشند<sup>۲</sup>، چون می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله تا چه حدی به او محبت می‌ورزید. تا جایی که همسرانش بر آن رشک می‌بردند و فاطمه رضی الله عنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا به او بگویند: همسرانت از تو می‌خواهند که در حق دختر ابوبکر عدالت را رعایت نماید، و بیش از حد به او محبت نورزد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه گفت: آیا دوست نداری آنچه را که من دوست دارم؟ فاطمه گفت: چرا دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس عایشه را دوست بدار». این حدیث در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد.<sup>۳</sup> همچنین در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا عائشة هذا جبرئیل یقرأ علیک السلام قالت: وعلیه السلام ورحمة الله، تری ما لا نری»<sup>۴</sup>: «ای عایشه، این جبرئیل است که بر تو سلام می‌کند. عایشه گفت: سلام و رحمت خداوند بر او باد! تو چیزی را می‌بینی که ما نمی‌بینیم». و پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری‌اش که در آن فوت نمود می‌گفت: «أین أنا الیوم»: «امروز

۱- ابن تیمیه رحمته الله آن را در مبحث «برتری میان او و خدیجه» آورده است.

۲- صحیح بخاری، ک 62، ب 30.

۳- صحیح مسلم، شماره 2442.

۴- صحیح بخاری، ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم، ک 42، ح 2447.



من کجایم؟ خواست در نزد عایشه بماند<sup>۱</sup>. سپس از همسرانش اجازه گرفت که هنگام بیماری در خانه عایشه باشد. پس در خانه او بیمار شد و در آنجا ما بین بالای سینه و گردن عایشه و در دامن او وفات یافت<sup>۲</sup>. عایشه رضی اللہ عنہا شخصی پر خیر و برکت برای امت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود تا جایی که اسید بن حضیر هنگامی که خداوند آیه تیمم را به سبب عایشه نازل فرمود، گفت: «ای خاندان ابوبکر، این اولین خیر و برکت شما نیست (بلکه شما خیر و برکت زیادی داشته‌اید)، هیچ گاه امر ناخوشایندی برای تو پیش نیامده مگر آنکه خداوند در آن، خیر و برکتی را برای مسلمانان قرار داده است»<sup>۳</sup>. قبل از این آیه، آیات تبریئه عایشه از آن تهمتی که تهمت زنان به او بستند، نازل شد که خداوند با نازل کردن این آیات، عایشه را از بالای هفت طبقه آسمان هم مبرا نمود و او را از حمایت شدگان و نگهدارشدگان از فساد قرار داد<sup>۴</sup>.

### ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، از ویژگی‌های ابوبکر است

پدر ابوبکر بنا به اتفاق همه به پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ایمان آورد. همچنین مادرش، فرزندان و نوه‌هایش همگی به پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ایمان آوردند. ابوقحافه در مکه انسان بزرگی بود و در سال فتح مکه اسلام آورد که ابوبکر او را پیش پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آورد در حالی که سر و ریشش همانند گیاه «درمنه» سفید بود. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «لو أقررت الشیخ مکانه لأتیناه»: «کاش این مرد ریش سفید جایش می‌نشاندی (و زحمت را به او نمی‌دادی)، حتماً ما پیش او

۱- صحیح بخاری، ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم، ک 42، ح 2443.

۲- صحیح مسلم، شماره 2443؛ صحیح بخاری در چندین باب. (نگاه کنید به جامع الأصول، 11/62-68).

۳- صحیح بخاری، ک 62، ب 30.

۴- منهاج السنة، 2/228، 233، 241 و 242؛ 4/208.

می رفتیم». پیامبر صلی الله علیه و آله این را به خاطر اکرام و بزرگداشت ابوبکر فرمود<sup>۱</sup>. در میان صحابه چه زن و چه مرد کسی نبوده که پدر و مادر و فرزندان و نوه‌هایش اسلام آورده باشند و با حالت ایمان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشند بجز ابوبکر. پس محمد بن عبدالرحمن بن ابوبکر بن ابوقحافه، هر چهار نفرشان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند. همچنین عبدالله بن زبیر بن اسماء دختر ابوبکر، همه‌شان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و همراه او بودند. و ام‌الخییر هم به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. پس اینان اهل خانه ایمان بودند که منافقی در میانشان نبود. چنین امری برای کسی غیر از ابوبکر شناخته نشده است. می‌گفتند: ایمان، خانه‌هایی دارد و نفاق هم خانه‌هایی. پس خانه ابوبکر از خانه‌های ایمان است و خانه بنوالنجار هم که انصار بودند، از خانه‌های ایمان است<sup>۲</sup>.

### احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوبکر رضی الله عنه از همه مسلمانان بیشتر حقوق خویشان و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را مراعات می‌نمود و به آنان احترام می‌گذاشت؛ زیرا محبت زیاد او به پیامبر صلی الله علیه و آله، موجب سرایت حب و دوستی‌اش به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود، چون رعایت حقوق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و احترام به آنان، از جمله مواردی بود که خدا و رسولش بدان امر کرده‌اند؛ در صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر - که میان مکه و مدینه واقع شده است -

۱- بزار از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «ابوقحافه را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. ایشان فرمودند: «چرا این مرد ریش سفید را رها نکردی تا من نزدش می‌رفتم؟» ابوبکر گفت: بلکه سزاوارتر آن است که او نزد شما بیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا ما او را نزد خود، به خاطر بزرگیها و نیکی‌های پسرش نگه می‌داریم». (مسند احمد بن حنبل، 3/ 160).

۲- طبرانی از موسی بن عقبه روایت نموده که او گفت: «هیچ چهار نفری را نمی‌شناسیم که خودشان و پسرانشان با حالت ایمان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشند، غیر از این چهار نفر: 1) ابوقحافه 2) پسرش، ابوبکر 3) پسر- ابوبکر، عبدالرحمن 4) ابوعتیق، پسر عبدالرحمن که نامش محمد است». و ابن‌مده و ابن‌عساکر از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که او گفت: «پدر هیچ يك از مهاجرین اسلام نیاورد بجز ابوبکر». (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 107).

۳- منهاج السنة، 4/ 208 و 230.

برای اصحاب و یارانش خطبه خواند و فرمود: «أذكركم الله في أهل بيتي»<sup>۱</sup>: «در مورد اهل بیتم، خدا را به یاد داشته باشید و نسبت به آنان تقوای خدا را پیشه کنید». و در سنن ابن ماجه آمده که آن حضرت فرمودند: «و الذي نفسي بيده لا يؤمنون حتى يحبوكم لله ولقرايتي»<sup>۲</sup>: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، آنان ایمان ندارند مگر آنکه شما را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدارند». ابوبکر صدیق رضي الله عنه می‌گفت: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درباره اهل بیتش مراعات و محافظت کنید و آنان را اذیت نکنید»<sup>۳</sup>. و در جای دیگری گفته است: «به خدا قسم، بیشتر دوست دارم که صلۀ رحم را در حق خویشان و نزدیکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به جای آورم تا خویشان و نزدیکان خودم»<sup>۴</sup>. همچنین عمر رضي الله عنه با خویشاوندان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین رفتاری داشته است؛ زیرا ابوبکر و عمر در زمان خلافتشان همیشه علی و سایر افراد بنی هاشم را مورد اکرام و احترام قرار می‌دادند و آنان را بر سایر مردم مقدم می‌داشتند. اما راجع به این آیه که

۱- مسلم آن را روایت نموده است. (ک 44، ح 36).

۲- این ماجه آن را در مقدمه در مبحث فضیلت عباس بن عبدالمطلب، به شماره 140 از زبان خود عباس بن عبدالمطلب روایت نموده که وی گفت: ما به چند نفر از افراد قریش برخورد کردیم در حالی که با هم حرف می‌زدند. به محض اینکه ما را دیدند، سخنان را قطع کردند. ما این جریان را برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «ما بال أقوام يتحدثون فإذا رأوا الرجل من أهل بيتي قطعوا حديثهم، والله لا يدخل قلب رجل الإيمان حتى يحبهم لله ولقرايتهم مني»: «چرا افرادی با هم حرف می‌زنند و هر گاه کسی از اهل بیتم را می‌بینند، حرفشان را قطع می‌کنند؟ به خدا قسم، ایمان داخل قلب کسی نمی‌شود مگر آنکه آنان را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدارد». (نگاه کنید به: کنز العمال، 13/462).

۳- بخاری آن را روایت کرده است. (ک 62، ب 12). ابوبکر آن را وقتی گفت که برای مردم خطبه می‌خواند.

۴- بخاری آن را روایت کرده است. (صحیح بخاری، ک 62، ب 12).

گویم: بعداً در ماجرای بیعت علی می‌آید که ابوبکر به تنهایی به خانه علی رفت و بنی هاشم هم آنجا بودند. آنگاه ابوبکر فضایل آنان را برایشان خاطر نشان ساخت و آنان هم فضایل ابوبکر را برایش خاطر نشان ساختند و با او بیعت کردند در حالی که ابوبکر تنها خودش در نزد آنان بود. و این، نهایت اکرام و احترام ابوبکر به آنان را می‌رساند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup>. (شوری: ۲۳).

«این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد، بندگان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بگو: در برابر آن از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم مگر آن که به خاطر خویشاوندی‌ام مرا دوست داشته باید (یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد، پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجولانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم)، هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی عمل او می‌افزایم، خداوند آمرزگار شکرگذار است.»

باید گفت که در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر روایت شده که وی گوید: از ابن عباس درباره این آیه سؤال شد. من گفتم: یعنی محمد صلی الله علیه و آله را درباره خویشاوندان و نزدیکانش اذیت نکنید. ابن عباس گفت: عجله کردی، زیرا هیچ طایفه‌ای از قریش نیست مگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان خویشاوند است. معنی آیه این است که در برابر آن دعوت، از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم، بلکه تنها از شما می‌خواهم که رابطه خویشاوندی‌ای که میان من و شماست، محفوظ نگه دارید<sup>۲</sup>. پس پیامبر صلی الله علیه و آله از مردمانی که از همان ابتدا به سویشان فرستاده شده می‌خواهد که صله رحم او را به جای آورند و

۱ - «بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلامی به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عائد خودتان می‌گردد)».

۲ - صحیح بخاری، ک 61، ب 1. ابن کنیر رضی الله عنه گوید: آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» به این معنی است که ای محمد، به این مشرکان از کفار قریش بگو: در برابر این دعوت و خیرخواهی‌ام برای شما، مالی را نمی‌خواهم که به من بدهید بلکه تنها از شما می‌خواهم که شرتان را از من دور کنید و مرا بگذارید تا رسالت‌ها و دستورات پروردگارم را به مردم ابلاغ نمایم. اگر مرا یاری نمی‌کنید حداقل مرا اذیت نکنید به خاطر قرابت و خویشاوندی‌ای که میان من و شماست. سپس ابن کنیر حدیثی را که بخاری روایتش کرده، و همچنین اقوالی که درباره آیه گفته شده، ذکر کرده است. (نگاه کنید به: تفسیر ابن کنیر، 4/112).

بر او تجاوز و ستم نکنند تا اینکه رسالت و پیام پروردگارش را به مردم ابلاغ کند. آیه نگفته که بجز دوستی و یاری با خویشاوندان. بدون شک محبت اهل بیت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم واجب است، اما وجوب آن به وسیله این آیه ثابت نشده، بلکه به وسیله دو حدیث قبلی ثابت شده است.<sup>۱</sup>

### اختلاف بر سر قضیه «فدک» با نص پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرتفع شده است

بخاری از عروه و او هم از عایشه روایت نموده که فاطمه رضی اللہ عنہا و عباس پیش ابوبکر رفتند و ارث خود را از فدک از ابوبکر مطالبه نمودند. ابوبکر گفت: «سمعت رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یقول: لا نورث ما ترکنا صدقة»<sup>۲</sup>.

«از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیدم می گفت: ما از خود ارثی به جا نمی گذاریم و آنچه بعد از خود به جا می گذاریم، صدقه محسوب می شود (و باید به نیازمندان داده شود)».

اینکه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از خود ارث به جا نگذاشته، با سنت مسلم و قطعی و با اجماع صحابه ثابت شده است. و هر یک از این دو دلیل، قطعی و مسلم است و این گمان که حدیث پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در این زمینه، عموم است این امر را رد نمی کند. و اگر عموم هم باشد، عموم مخصوص است ... به همین خاطر هیچ یکی از همسران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر مطالبه ارث خود اصرار ننموده، و عموی پیامبر، عباس هم بر مطالبه میراث خود اصرار ننموده است. و هر کس ارثی را مطالبه کرده باشد و بعداً از فرموده پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اطلاع حاصل نموده باشد، از خواست خود منصرف شده است. این امر در زمان خلفای راشدین تا هنگام خلافت علی رضی اللہ عنہ به همین منوال بوده، و علی چیزی از آن را تغییر نداد و ترکه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را میان وارثین تقسیم ننمود. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت شده که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «لا یقتسم ورثتی دیناراً ولا درهماً ما ترکت بعد مؤنة نسائی و مؤنة عاملی

۱- منهاج السنة، 28/4 و 298.

۲- صحیح مسلم، ک 32، ح 49-54.

فهو صدقة<sup>۱</sup>.

«میراث و ترکه من چه دینار باشد و چه درهم، میان وارثین تقسیم نمی‌شود بلکه آنچه را به جا می‌گذارم بعد از مخارج همسران و خدمتکارم، صدقه محسوب می‌شود (و باید به نیازمندان داده شود)». و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره آمده که او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «لا نورث ما ترکنا فهو صدقة»: «آنچه را که ما، پیامبران بعد از خود به جا می‌گذاریم، ارث نیست که میان وارثین تقسیم شود، بلکه صدقه است (و باید به نیازمندان داده شود)».

بخاری آن را از جماعتی از جمله ابوهریره روایت نموده<sup>۲</sup>، و مسلم آن را از ابوهریره و دیگران روایت کرده است<sup>۳</sup>. پس همانا خداوند متعال پیامبران را محفوظ کرده از اینکه اموال دنیوی را به عنوان ارث از خود به جا بگذارند، تا اینکه برای افرادی که به دنبال پیدا کردن عیب و نقصی از نبوتشان هستند، این شبهه را ایجاد نکند که آنان به دنبال دنیا و متاع دنیوی بوده‌اند و آن را برای وارثین خود به ارث گذاشته‌اند.

تازه، ابوبکر و عمر از بیت المال مسلمانان چند برابر آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جا گذاشته بود، به خویشاوندان و نزدیکان وی داده‌اند. و به فرض اگر فدک ارث هم باشد – هر چند که این باطل است – در این صورت همانا آنچه که ابوبکر از آنان گرفته تنها دهات کوچکی بوده است. و مالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خود به جا گذاشته، ابوبکر و عمر از آن هیچ نفع و استفاده‌ای نبرده‌اند، بلکه عمر آن را تحویل علی و عباس که خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند، داده و ابوبکر و عمر با آن مال چنان کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده بود. این چیزی است که موجب منتفی شدن تهمت و افترا از آنان می‌شود؛ زیرا هیچ دلیل و برهانی نیست مبنی بر اینکه ابوبکر و عمر واجبی را ترک نموده یا کار حرامی را مرتکب

۱- صحیح مسلم، ک 32، ح 49، 50 و 55.

۲- صحیح بخاری، ک 57، ب 1.

۳- صحیح مسلم، ک 32/56.

شده‌اند.<sup>۱</sup>

### در مشورت و نظر خواهی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با یارانش، ابوبکر بر همه مقدم بود

ابوبکر بعد از نماز عشاء نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌ماند و راجع به امور مسلمانان با او سخن می‌گفت و هیچ یک از دیگر اصحاب و یارانش آنجا حضور نداشتند.<sup>۲</sup>

به علاوه، هر گاه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با یارانش مشورت می‌نمود، اولین کسی که حرف می‌زد و نظر خودش را بیان می‌کرد، ابوبکر بود. چه بسا کسی دیگر غیر از ابوبکر حرف می‌زد و چه بسا کسی چیزی نمی‌گفت. پس پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در کارهای بزرگ و امور مهم تنها به رأی ابوبکر عمل می‌نمود. و هر گاه رأی دیگران مخالف رأی ابوبکر می‌بود، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از رأی ابوبکر پیروی می‌نمود نه از رأی مخالفان او. اینک به عنوان مثال به چند مورد در این زمینه اشاره می‌شود:

اول - پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر با یارانش مشورت نمود. ابتدا ابوبکر سخن گفت و رأی خودش را اعلام نمود؛ مسلم در صحیح خود از ابن عباس روایت نموده که او گوید: «هنگامی که در جنگ بدر عده‌ای از کافران به اسارت مسلمانان در آمدند، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به ابوبکر و عمر گفت: نظرتان درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آنان عموزاده‌ها و قوم و عشیره تو هستند، نظر من این است که از آنان فدیة قبول کنی تا هم ما علیه کافران قدرت و توانایی مالی کسب کنیم، و هم امید است که خداوند آنان را به سوی اسلام هدایت کند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: نظر تو چیست ای پسر خطاب؟ عمر گفت: نه، به خدا قسم، رأی ابوبکر را قبول ندارم. نظر من این است که به ما اجازه دهی تا گردنشان را بزنیم. به علی اجازه بده تا گردن عقیل را بزند؛ به حمزه اجازه بده تا گردن عباس را بزند؛ و به من اجازه بده تا گردن فلان خویشاوند عمر را بزنم. و ابن رواحه هم به سوزاندن آنان اشاره کرد. اصحاب و یاران

۱- منهاج السنة، 2/ 199 و 217-219؛ 3/ 230 و 231. (نگاه کنید به: البداية و النهاية، 5/ 285).

۲- ابوبکر رضی اللہ عنہ در میان صحابه، درست‌ترین و محکم‌ترین رأی و کامل‌ترین عقل داشت. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 43).

رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه اختلاف نظر پیدا کردند؛ عده‌ای از آنان موافق رأی ابوبکر بودند، عده‌ای رأی عمر را پسندیدند و عده‌ای هم موافق رأی ابن رواحه بودند. راوی گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به رأی ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رأی عمر تمایل پیدا نکرد. و بقیه حدیث را ذکر کرد.<sup>۱</sup>

دوم - در روز حدیبیه هنگامی که خبرگزار پیامبر صلی الله علیه و آله، خزاعی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به او خبر داد که قریش گروهی از مردم قبایل گوناگون را جمع کرده و آنان قصد پیکار با پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان دارند و مانع می‌شوند که پیامبر و مسلمانان خانه خدا را زیارت کنند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله با عده‌ای از یارانش که طرف مشورت او بودند، مشورت نمود که آیا به سوی فرزندان آن جماعت مردم سرازیر شوند یا اینکه به سوی مکه رهسپار شوند؟ ابوبکر گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. ای پیامبر خدا، ما برای عمره آمده‌ایم و برای جنگ با کسی نیامده‌ایم. اما اگر کسی مانع طواف کعبه شود، با او می‌جنگیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس حرکت کنید». این حدیث نزد علما، مفسران، سیره‌نویسان و فقها، معلوم و شناخته شده است. و بخاری و امام احمد در مسندش آن را روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

سپس هنگامی که عروه بن مسعود ثقفی - که از افراد چالاک و زیرک و جزو هم پیمانان قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله بود - سخن گفت و شروع به سخن گفتن درباره یاران و رفیقان پیامبر کرد که «آنان افرادی به هم ریخته از هر جنسی هستند» و در مسند امام احمد آمده که «آنان افراد اوباش و اراذلی هستند که فرار می‌کنند و تو را رها می‌کنند»، ابوبکر صدیق به عروه گفت: «شرمگاه لات را بمک»، آیا ما فرار می‌کنیم و پیامبر را رها می‌کنیم؟!<sup>۳</sup>

سپس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با قریش صلح نمود، ظاهراً در این صلح، خواری و ظلم بر مسلمانان بود، و کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، به خاطر طاعت خداوند و اطمینان به

۱- صحیح مسلم، ک 32، ح 58.

۲- صحیح بخاری، ک 64، ب 35؛ مسند احمد بن حنبل، 6/342.



وعدۀ او و اینکه خداوند، او را بر کافران و مشرکان پیروز می‌گرداند، بود. این کار جمهور مسلمانان را خشمگین کرد و حق بر افرادی از آنان از قبیل عمر، علی، سهل بن حنیف و ... ناگوار آمد؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابوائل روایت شده که وی گوید: «سهل بن حنیف در روز صفین برخاست و گفت: ای مردم، خودتان را متهم کنید. و در لفظ دیگری آمده است: نظرتان را دربارهٔ دیتان متهم کنید. ما در روز حدیبیه همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم و اگر جنگ را به صلاح می‌دانستیم، جنگ می‌کردیم و این هم در صلحی بود که بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین مشرکان بود. آنگاه عمر بن خطاب آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته شدگان ما در بهشت نیستند و کشته شدگان آنان در جهنم؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس چرا در دین مان پستی و حقارت را قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر خطاب، همانا من فرستادهٔ خدا هستم و خدا هرگز مرا ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: پس عمر از آنجا رفت و همچنان خشمگین و ناراحت بود و پیش ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ ابوبکر گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته شدگان ما در بهشت نیستند و کشته شدگان آنان در جهنم؟ گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس به خاطر چه در دین مان پستی و حقارت قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ ابوبکر گفت ای پسر خطاب، همانا محمد، فرستادهٔ خداست و خدا هرگز او را ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: آنگاه آیات فتح و پیروزی مسلمانان بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد. پیامبر به دنبال عمر فرستاد و آن آیات را برایش خواند. عمر گفت: ای رسول خدا، آیا راستی این، فتح و پیروزی است؟ فرمود: بله. پس عمر خوشحال و شادمان شد و برگشت. و خداوند به مسلمانانی که با اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند و آن را نپذیرفتند، توفیق توبه داد و توبهٔ آنان را پذیرفت.

۱- این لفظ از مسلم است؛ (حدیث شماره 1411-1413)؛ همچنین بخاری (ک 65، ب 5).

خداوند از همه‌شان راضی باد! این موضع‌گیری‌های ابوبکر، از روشن‌ترین اموری است که نشان می‌دهد که قول و عمل و علم و حالات ابوبکر تا چه حدی با پیامبر صلی الله علیه و آله موافق و سازگار بوده، و اینکه اینها تنها مختص به ابوبکر است، زیرا قول و عملش از جنس قول و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله است. همچنین این موضع‌گیری‌های ابوبکر جاهایی را روشن می‌سازد که ابوبکر در امر مشورت بر دیگران مقدم بود<sup>۱</sup>.

### مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسائل عمومی جامعه که شامل تمام مسلمانان می‌شود، هر گاه وحی مخصوصی درباره آن نازل نشده بود، با ابوبکر و عمر مشورت می‌نمود اگر چه دیگران هم عضو شورا بوده باشند؛ ولی به هر حال آن دو در شورا اصل بودند. عمر گاهی بعضی آیات قرآن موافق رأیش نازل می‌شد، و گاهی بر خلاف رأی او، حقیقت برایش روشن می‌شد و او بلافاصله از رأی و نظر خود منصرف می‌شد. اما راجع به ابوبکر باید گفت که هیچ موقع رأی و نظرش مورد انکار قرار نگرفته و در هیچ موردی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نگرفته بجز در مسأله‌ای که میان او و عمر اختلاف بر سر این بود که چه کسی از میان بنی تمیم، سرپرستی دیگر افراد بنی تمیم را به عهده گیرد<sup>۲</sup>.

### پیامبر صلی الله علیه و آله هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر از ابوبکر نظرخواهی کرد و

۱- منهاج السنة، 4/ 64، 245، 249 و 250؛ و نگاه کنید به کتاب الهدی النبوی، 2/ 128.

احمد از عبدالرحمن بن غنم روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر گفت: «لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتكما»: «اگر هر دوی شما در امر مشورت و نظرخواهی، متفق القول می‌بودید، با شما مخالفت نمی‌کردم». همچنین طبرانی آن را از طریق حدیث براء بن عازب، روایت کرده است.

۲- منهاج السنة، 4/ 64 و 65.

او به فدیة گرفتن از آنان اشاره نمود، و از عمر نظرخواهی کرد و او به کشتن آنها اشاره نمود، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: اینک شما را از دو رفیقان آگاه می‌سازم: ای ابوبکر، تو با این نظری که دادی همانند ابراهیم هستی که گفت: ﴿فَمَنْ تَعِنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (ابراهیم: ۳۶).

«پروردگارا! آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند! هر کس از من پیروی کند از من است؛ و هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی.»

و همانند عیسی هستی، آنگاه که گفت: ﴿إِنْ تَعَدَّيْتُمْ فَإِنَّمَا تَعْبَادُونَ الْكُفْرَانَ وَإِن تَتُوبَ إِلَىٰ رَبِّكُم فَأِنَّكُمْ لَعِنْدَ رَبِّي أَنفُسٌ مُّسَلِّمَةٌ﴾ (مائده: ۱۱۸).

«(با این حال)، اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه بی‌حکمتی است، و نه بخشش تو نشانه ضعف!)».

و تو ای عمر، با این نظری که دادی، همانند نوح هستی، آنگاه که گفت: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ (نوح: ۲۶).

«نوح علیه السلام گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین باقی مگذار.»

و همانند موسی هستی، که گفت: ﴿رَبَّنَا أَطْمَسَ عَلَيْنَا أَمْوَالَهُمْ وَأَشَدَّ عَلَيْنَا قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ (یونس: ۸۸).

«پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان)، دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر هیچ یک از آنان به خاطر نظری که اظهار کردند، خُرده‌گیری نکرد و از آنان انتقاد ننمود، بلکه آنان را مدح و ستایش، و به پیامبران تشبیه نمود؛ ابوبکر را در آرامی و نرمی‌اش به خاطر خدا، به ابراهیم و عیسی تشبیه کرد، و عمر را در تندگی و

۱- این موضوع مربوط به ماجرای اسیران جنگ بدر است که در کتاب صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده و قبلاً بیان شد.

سخت گیری اش به خاطر خدا، به نوح و موسی تشبیه نمود<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، از فصیح ترین و سخنورترین مردمان بود

فصاحت به معنای به تکلف فصاحت نمودن کلام نیست. همچنین به معنای سخن قافیه دار و منظم نیست. و در میان خطبای عرب چه صحابه و چه غیر صحابه، تکلف سخنان قافیه دار و منظم، و تکلف نیکو کردن و آراستنی که فقط به لفظ بر می گردد و به آن «علم بدیع» می گویند، نبوده است بدان گونه ای که خطیبان و نامه نگاران و شاعران متأخر آن را انجام می دهند. بلاغتی که بدان امر شده مانند این آیه: ﴿وَقُلْ لَهُمْ فِتْنَةٌ أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ (نساء: ۶۳).

«و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما!».

همان «علم معانی و بیان» است. پس در کلام فصیح و بلیغ، آورنده آن، هم معانی مقصوده را تکمیل می گرداند و هم با بهترین صورت و به وجه احسن، آن کلام را تبیین

۱- منهاج السنة، 4/ 88 و 214.

۲- در کتاب مجمع الزوائد آمده که از عبدالله بن عباس روایت شده که گوید: «در روز بدر، پیامبر فرمود: «ما تقولون في هذه الأسرى»: «در باره این اسیران چه می گوید؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، اینان قوم و = عشیره و نزدیکان تو هستند. از آنان فدیة بگیر تا قدرت و توانایی مالی بر کافران را به دست آوریم، شاید خداوند توفیق توبه را نصیبشان کند و از آنان درگذرد. راوی گوید: عمر گفت: ای رسول خدا، آنان تو را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند و تو را تکذیب نمودند، پس گردنشان را بزنی. و عبدالله بن رواحه گفت: ای رسول خدا، دره ای پر از هیزم را ترتیب بده و آنان را داخل آن گردان، سپس آتش را بر آنان افروخته کن و آنان را بسوزان. راوی گوید: آنگاه عباس گفت: رابطه خویشاوندی ات را قطع کردی. راوی گوید: پس رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد و رأی آنان را رد نکرد. عده ای گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله رأی ابوبکر را می پذیرد، عده دیگری گفتند رأی عمر را می پذیرد، و عده دیگری گفتند: رأی ابن رواحه را می پذیرد. راوی گوید: پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان وارد شد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَلِينُ قُلُوبِ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَلَيْنَ مِنَ اللَّبَنِ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَشْدُدُ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وَإِنَّ مَثَلَكُ يَا أَبَا بَكْرٍ...»: «همانا خداوند دلهای کسانی را نرم می کند تا جایی که از شیر هم نرم ترند، و همانا خداوند - عز وجل - دلهای کسانی را سخت می گرداند تا جایی که از سنگ هم سخت ترند. و همانا مثل تو ای ابوبکر، ...» (مجمع الزوائد، 6/ 86 و 87؛ مسلم، شماره 1763).

می‌کند.<sup>۱</sup>

اغلب خطبه‌هایی که صاحب کتاب «نهج البلاغه» آورده و آن را به علی رضی الله عنه نسبت داده، دروغ و افترا بر علی است. منزلت و ارزش علی بزرگتر و بالاتر از آن است که چنین سخنانی بگوید. ولی این گونه افراد دروغ‌ها را وضع می‌کنند و گمان می‌کنند که آنها مدح و ستایش هستند. اینها نه راست هستند و نه مدح و ستایش. هیچ شکی نیست که علی از سخنورترین مردمان بود. و ابوبکر و عمر هم خطیب و سخنور بودند. و مشهور است که ثابت بن قیس بن شماس خطیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. همان طور که حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، شاعران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند.

اما ابوبکر رضی الله عنه در حضور و در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرف او برای مردم سخنرانی می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه در عیدهای بزرگ خارج می‌شد، ابوبکر مردم را به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می‌خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساکت بود و گفته‌های او را تأیید می‌کرد. گفته‌های ابوبکر مقدمه و زمینه‌سازی برای چیزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را تبلیغ می‌کرد و در واقع کمک و یاری به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، نه پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیامبر. و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر به مدینه هجرت نمودند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشست و ابوبکر برخاست و از طرف او برای مردم سخنرانی کرد تا جایی که کسی که آن دو را نمی‌شناخت، گمان می‌کرد که ابوبکر، رسول خداست تا اینکه بعداً می‌دانستند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن کسی است که نشسته است. او به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مسافران و

۱- اما تکلف سخنان مسجع و موزون و تکلف جناس و تطبیق و دیگر چیزهایی که شاعران و خطیبان و نامه‌نگاران و واعظان متأخر، با تکلف و ظاهرسازی آنها را رعایت می‌کنند، جزو عادت خطیبان و = سخن‌پردازان صحابه و تابعین نبوده، و از چیزهایی نبوده که قوم عرب بدان اهتمام داشته باشند. غالب کسانی که چنین کاری می‌کنند، لفظ را به ظاهر و دروغ می‌آریند بدون آنکه معانی مفید و مطلوبی داشته باشد، درست مانند مجاهدی که به ظاهر و دروغ سلاح را به دست می‌گیرد در حالی که ترسو است. و به همین خاطر دیده می‌شود که شاعر هر اندازه در مدح و هجو سعی و کوشش نماید، به همان اندازه دچار افراط در دروغ می‌شود و از تخیلات و تصورات و تشبیهات کمک می‌گیرد. (متهاج السنة، 4/ 158 و 159).

نمایندگان اعزامی خارج می شد و برای آنان سخنرانی می کرد. همچنین ابوبکر در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان سخنرانی می کرد. و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، او کسی بود که برای مردم خطبه می خواند.<sup>۱</sup>

### خطبه ابوبکر بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

عمر رضی الله عنه از سخنورترین مردمان بود و ابوبکر از او سخنورتر بود که عمر، او را با آن می شناخت. ابوبکر کسی بود که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله برای مسلمانان خطبه خواند و درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان روشن ساخت و ایمان را در دل های مسلمانان ثابت و محکم گردانید تا اینکه مسلمانان به خاطر عظمت و بزرگی مصیبتی که برایشان پیش آمده بود، آشفته و پریشان نشوند؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است: «ابوبکر بیرون رفت در حالی که عمر با مردم سخن می گفت. ابوبکر گفت: بشنین ای عمر، عمر خودداری کرد از اینکه بنشیند، پس مردم به ابوبکر روی آوردند و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: هر یک از شما محمد را می پرستید، اینک همانا محمد از دنیا رفته است و هر کس خدا را می پرستد، همانا خدا زنده است و هیچ گاه نمی میرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

تا اینکه ابوبکر آن را خواند. پس همه مردم آن را دیکته کردند و هر کسی که آیه فوق

۱- منهاج السنة، 4/ 157-159 (و نگاه کنید به البداية والنهاية، 3/ 186).

الذکر را شنید، آن را تلاوت می کرد. «مسیب به من خیر داد که عمر گفت: به خدا قسم، انگار که این آیه اصلاً نازل نشده بود تا اینکه از ابوبکر شنیدم که آن را تلاوت کرد. پس ناگهان متحیر شدم و پایم لرزید تا جایی که پاهایم بلند نمی شد و تا جایی که به زمین خوردم هنگامی که از ابوبکر شنیدم که آن آیه را تلاوت کرد و دانستم که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از دنیا رفته است»<sup>۱</sup>.

### خطبة ابوبکر در روز سقیفه

ابوبکر در روز سقیفه خطبة بلیغ و رسائی را ایراد کرد که همه حاضران از آن بهره بردند تا جایی که عمر گفت: من در ذهن خودم گفتاری را آماده کردم که از آن خوشم آمد و می خواستم آن را در حضور ابوبکر تقدیم کنم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. پس ابوبکر سخن گفت در حالی که از من بردبارتر و با وقارتر بود. به خدا قسم، کلمه ای از گفتار آماده شده ام که از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت مگر اینکه بدون فکر و اندیشه همانند آن یا بهتر از آن را گفت.<sup>۲</sup>

### خطبة ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او<sup>۳</sup>

ابن اسحاق گوید: زهری برایم نقل کرد که انس بن مالک برایش نقل کرد و گفت: هنگامی که در سقیفه با ابوبکر بیعت شد، فردای آن روز ابوبکر بر منبر نشست ... تا آنجا که گوید: آنگاه خدا را حمد و ثنا کرد بدان گونه ای که لایق و شایسته او بود. سپس گفت: ای مردم، همانا من به خلافت رسیده ام در حالی که بهتر از شما نیستم. پس اگر

۱- بخاری آن را از عایشه رضی اللہ عنہا روایت کرده است. (صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ ک 23، ب 3، ج 4/194). (و نگاه کنید به:

البدایة والنہایة، 5/241-243).

۲- منهاج السنة، 3/215؛ 4/158 و 262.

۳- منهاج السنة، 4/157 و 158. نص این خطبه در ماجرای بیعت در سقیفه می آید.

۴- این خطبه و دو خطبه بعدی از کتاب «البدایة والنہایة» اثر ابن کثیر گرفته ام که به خاطر اهمیتشان آنها را نقل کردم.

نیکی کردم، مرا یاری کنید و اگر بدی کردم، مرا راست گردانید. صدق و راستی، امانت است و دروغ، خیانت. ضعیف شما در نزد من قوی است تا اینکه إن شاء الله ضعف وی را برطرف کنم، و قوی شما در نزد من ضعیف است تا اینکه إن شاء الله حق را از وی بستانم. هر قومی که جهاد در راه خدا را کنار گذارند، خداوند ذلت و خواری را نصیبشان می‌کند و هر قومی، گناهان بزرگ (همچون زنا) و کارهای زشت و ناروا پخش گردانند، خداوند بلا و مصیبت را شامل حالشان می‌گرداند. تا زمانی که در اطاعت خدا و رسول خدا هستم، از من اطاعت کنید و هر گاه خدا و رسول را نافرمانی کردم، از من اطاعت نکنید. برای نماز برخیزید، رحمت خدا بر شما باد!» اسناد این روایت، صحیح است!

### خطبه ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند

ابن عساکر از دو طریق از شبابه بن سوار روایت کرده که او گفت عیسی بن یزید مدنی برای ما نقل کرد که صالح بن کیسان برایم نقل کرد و گفت: هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند، ابوبکر در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که انسان را به راه راست هدایت نمود و او را کفایت کرد، و تمام نعمت‌ها را به انسان داد و او را بی‌نیاز کرد. همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد زمانی که علم و دانش، رانده شده و اسلام، غریب و دور انداخته بود. ریسمان آن، کهنه و پوسیده شده، و روزگار آن به سر آمده بود و مسلمانان سرگردان و آواره بودند. و خداوند اهل کتاب را نفرت کرده بود و هیچ خیری را به آنان عطا نمی‌کرد و هیچ شری را از آنان دور نمی‌کرد. آنان کتابشان را تحریف کردند و چیزهایی را بدان افزودند که کلام الهی نبود. و قوم عرب در امنیت بودند، گمان می‌کردند که در ایمنی خداوند هستند او را عبادت نمی‌کردند و او را به فریاد نمی‌طلبیدند. از این‌رو خداوند زندگانی‌شان را سخت، و دینشان را باطل گردانید در زمینِ درشت و سخت



همراه با مقداری ابر. پس خداوند به وسیله محمد در حق آنان بسیار نیکی و مهربانی کرد و آنان را امتی میانه قرار داد و آنان را به وسیله کسانی که از آنان تبعیت کردند، یاری داد و آنان را بر دشمنان پیروز گردانید تا اینکه خداوند جان پیامبرش را گرفت. پس شیطان سوار بر مرکبش شد و دست‌های آنان را به چنگ آورد و منتظر هلاک و نیستی‌شان شد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

همانا عرب‌هایی که در اطراف شما هستند، گوسفندان و شترانشان را دریغ داشته‌اند و حق زکات آنها را ادا نمی‌کنند و پارساترین‌شان در چنین روزی، در دینشان نیستند. و قوی‌ترین شما در چنین روزی در دینتان نیستید براساس برکت و خیر پیامبرتان که آورده بود. او شما را به دوست کفایت‌کننده محول کرده است؛ کسی که محمد ﷺ را سرگشته و حیران یافت و رهنمودش کرد. و او را فقیر و بی‌چیز یافت و ثروتمند و بی‌نیازش کرد:

﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد.»

به خدا قسم، پیکار به خاطر امر خدا را ترک نمی‌کنم تا اینکه خداوند به وعده‌اش وفا کند و عهدش را برای ما کامل گرداند و هر کس از ما که کشته می‌شود، با حالت شهید بودن او را بکشد و او را داخل بهشت گرداند. و کسی از ما که زنده مانده، جانشین و برگزیده‌اش در زمین باقی بگذارد. حکم خداوند، حق است و فرموده‌اش حق است که در آن خلافی نیست: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور: ۵۵).

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد».<sup>۱</sup>  
سپس از منبر پائین آمد.<sup>۲</sup>

### خطبه ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام جمع کرد

هنگامی که گروه‌های مردم برای جنگ شام نزد ابوبکر صدیق گرد آمدند، ابوبکر جهت ایراد خطبه در میان مردم برخاست. حمد و ثنای خداوند آن گونه که لایق و شایسته او بود، به جا آورد. سپس مردم را برای جهاد تشویق کرد و گفت: آگاه باشید هر کاری مجموعه اسباب و وسایلی دارد، هر کس آنها را متحقق سازد، برایش کافی است، و هر کس برای خدا کاری کند، خدا او را کفایت می‌کند. باید شما تلاش و جدیت و نیت خالص داشته باشید، زیرا نیت خالص زودتر انسان را به هدف عالی‌اش می‌رساند. آگاه باشید کسی که ایمان ندارد، دین هم ندارد، و کسی که خشیت و ترس از خدا نداشته باشد، ایمان ندارد، و کسی که نیت خالص نداشته باشد، هیچ عملی از وی پذیرفته نمی‌شود. آگاه باشید همانا در قرآن ثواب و پاداش برای جهاد در راه خدا بیان شده است همچنان که باید انسان مسلمان دوست داشته باشد خود را به آن وابسته سازد. جهاد در راه خدا همان نجاتی است که خداوند بدان اشاره فرموده است، چون انسان به وسیله آن از خواری و رسوایی نجات پیدا می‌کند و کرامت و سربلندی نصیبش می‌شود.<sup>۳</sup>

### برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر است

خداوند بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده، و فرستادگان خود را بر

۱- البدایة والنهایة، 6/311 و 312.

۲- منبع سابق، 3/7.

دیگران برتری داده است. و پیامبران اولوالعزم از سایر پیامبران برترند. همچنین خداوند پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار را بر دیگر مسلمانان برتری داده است. همه شان اولیاء و دوستان خدا هستند و همه شان در بهشت اند. و خداوند برخی را بر برخی در جاتی بالاتر برده است.

اصل و اساس برتری‌ها و فضیلت‌ها عبارتند از: علم، دین، شجاعت و سخاوت و مروت. هر یک از پیامبران و صحابه و دیگر افراد که برتر از دیگری هستند، همانا او عالم تر است؛ یعنی در میان فضائل و برتری‌ها علم در رأس همه قرار دارد. خداوند متعال

می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۹).

«بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟!».

احادیث صحیح همراه با دلائل و قرائن متعدد و زیاد برای کسانی که از آنها مطلع باشند، موجب علم ضروری می شود به اینکه ابوبکر محبوب ترین صحابه در نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود و در نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از عمر و عثمان و علی و دیگران، برتر بود. هر کس به سنت و احوال رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آگاه تر باشد، این را بهتر می داند. و تنها کسانی در آن شک و تردید دارند که احادیث صحیح را از احادیث ضعیف باز نشناسند. یکی از این احادیث صحیح، حدیثی است که بخاری و مسلم از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت کرده اند که او گوید: «ما در حالی که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در قید حیات بود، می گفتیم: برترین فرد از میان امت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بعد از او، ابوبکر، پس از او عمر و سپس عثمان است»<sup>۱</sup>. و ترمذی و دیگران به طور مرفوع از علی رضی اللہ عنہ روایت کرده اند که او از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هذان سیدا کهول أهل الجنة من الأولین والآخرین لا تخبرهما یا علی»<sup>۲</sup>: «این دو نفر (ابوبکر و عمر) سروران کهنسال بهشتی از اول تا آخر هستند»<sup>۳</sup>. ای علی، این خبر را

۱ - بخاری، ک 62، ب 5: «کنا نخیر بین الناس...»؛ بخاری، ک 62، ب 4: «کنا لا نعدل بأبي بكر أحدا».

۲ - سنن ترمذی، 4 / 310.

۳ - به اعتبار آنچه که در دنیا بودند و إلا در بهشت، پیری نیست. (طیبی این را گفته است).

به آنان مده». و در صحاح آمده: هنگامی که جنازه عمر رضی الله عنه به خاک سپرده شد، علی بن ابی طالب آمد و صف‌های مردم را شکافت و جلو رفت، سپس گفت: همانا من آرزو مندم که خداوند تو را همراه دو رفیق قرار دهد؛ زیرا من زیاد از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «دخلت أنا وأبوبکر وعمر، وذهبت أنا وأبوبکر وعمر»: «من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، و من و ابوبکر و عمر رفتیم».

این حدیث نشان دهنده ملازمت و همراهی همیشگی ابوبکر و عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله در دخول و خروج و رفت و آمد اوست. به همین خاطر هنگامی که هارون الرشید به امام مالک گفت که ای ابو عبدالله درباره منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبر به من خبر بده، امام مالک به او گفت: منزلت آن دو در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات او همانند منزلتشان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش است. هارون الرشید گفت: مرا شفا دادی ای مالک، مرا شفا دادی ای مالک.

از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب رضی الله عنه به تواتر ثابت شده که وی گفته است: «بهترین فرد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و پس از او عمر است». این گفته از طرق زیادی از علی روایت شده تا جایی که گفته شده این طرق به هشتاد طریق می‌رسد. و بخاری در صحیح خود این گفته را از علی رضی الله عنه از طریق همدانی‌ها که علی خیلی دوستشان داشته، روایت کرده است. علی آن قدر (قبیله) همدانی‌ها را دوست داشته که درباره‌شان می‌گفت:

لو كنت بواباً على باب الجنة لقلت لهمدان ادخلي بسلام

«اگر من دربان بهشت می‌بودم، به همدان می‌گفتم که با اطمینان خاطر و بدون هیچ گونه خوف و هراسی به بهشت درآ».

۱- صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ ک 62، ب 7؛ و صحیح مسلم، شماره 3389. «خیثمه» که یکی از روایان این حدیث است، در طبقه صحابه قرار دارد. ترمذی گوید: این حدیث از این طریق، غریب است. این حدیث از علی رضی الله عنه غیر از این طریق، روایت شده است. و خیثمه و ابن شاهین آن را از طریق حارث از علی روایت کرده‌اند. و ابن ابوعاصم آن را از طریق خطاب یا ابوخطاب روایت کرده است. (کنز العمال، 5/13 و 6).

بخاری این گفته علی را از طریق سفیان ثوری - که همدانی است - از منذر - که او هم همدانی است - از محمد بن حنفیه روایت کرده که او گفت: «به پدرم گفتم چه کسی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله از همه بهتر است؟ علی گفت: ابوبکر. محمد بن حنفیه گفت: گفتم سپس چه کسی؟ گفت: سپس عمر<sup>۱</sup>». علی این را به پسرش گفته و او کسی نیست که روا باشد علی، این گفته را از روی تقیه به او گفته باشد. و محمد این گفته را فقط از پدرش روایت نموده و در حالی که بر روی منبر بود، آن را از پدرش نقل کرد. و از او هم روایت شده که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است. و هیچ شکی نیست که علی این را از روی علم گفته است. و این چیزی است که در شأن علی رضی الله عنه می‌باشد، زیرا او از همه صحابه بیشتر حق ابوبکر و عمر و منزلتشان در اسلام و تأثیر خوبشان را در دین شناخته است تا جایی که آرزو می‌کرد که با عملی مثل عمل عمر رضی الله عنه خدا را ملاقات کند. و علی دو تا از پسرانش را ابوبکر و عمر نام نهاده است.

علی رضی الله عنه می‌گفت: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، حد شخص افترا زننده را بر وی اجرا می‌کنم<sup>۲</sup>. این گفته از باب تواضع نیست، چون متواضع نمی‌تواند اقدام به مجازات کسی کند که او را بر دیگری برتری داده، و نمی‌تواند او را افترازننده بنامد. از ابن عباس هم به تواتر ثابت شده که او ابوبکر و عمر را بر علی برتری می‌داد. ابن بطه با اسناد خود روایت کرده و گوید: «از لیث بن ابوسلیم شنیدم که می‌گفت: شیعیان نخستین را دیدم، آنان هیچ کسی را بر ابوبکر و عمر برتری نمی‌دادند. شریک بن ابونمر در جواب کسی که به او گفت: کدام یک از این دو برتر است ابوبکر یا علی؟ گفت: ابوبکر. شخص سؤال کننده به او گفت: این را می‌گویی در حالی که شیعه هم

۱ - صحیح بخاری، ک 62، ب 5. در این روایت آمده که پس از گفته «سپس عمر»، این عبارت آمده است: «و ترسیدم از اینکه بگویند عثمان. گفتم: سپس تو از همه بهتری؟ علی گفت: من کسی نیستم جز فردی از مسلمانان». همچنین ابن عساکر آن را از علی روایت کرده و می‌گوید: آنچه به خاطر سپرده شده این است که این روایت، موقوف است. (کنز العمال، 11/2684 و 936139/13).

۲ - نگاه کنید به: مناقب العشرة، 1/401؛ فضائل الصحابه، 1/83، شماره 49.

هستی؟ شریک بن ابونمر گفت: بله، همانا شیعه کسی است که چنین بگوید. به خدا قسم، علی این چوب‌ها را بلند کرده و گفت: آگاه باشید همانا بهترین فرد این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر است. پس آیا ما گفته‌اش را رد کنیم؟ آیا او را تکذیب کنیم؟ به خدا قسم، او دروغگو نبود. قاضی عبدالجبار این را ذکر کرده و آن را به کتاب ابوالقاسم بلخی نسبت داده است<sup>۱</sup>.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله بعد از اینکه آیه: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ (توبه: ۴۰). «غم مخور، خدا با ماست!».

را ذکر کرد، گفت: این آیه هیچ دلیلی نیست بر اینکه علی یا عثمان یا عمر و یا دیگران برتر از ابوبکر هستند، زیرا آنان در این موقع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند. و اگر همراه او می‌بودند، معلوم نمی‌بود حالشان بهتر از حال ابوبکر صدیق باشد، بلکه آنچه از حال آنان و حال ابوبکر معروف است، این است که در هنگام خطرات و حوادث ترسناک، یقین و صبر ابوبکر از همه‌شان کامل‌تر بود. و هنگام وجود اسباب شک و تردید، یقین و اطمینان و آرامش ابوبکر از همه‌شان بیشتر بود. و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله رنجیده می‌شد، ابوبکر از همه صحابه بیشتر به دنبال خشنود کردن او می‌بود و دورترین صحابه از آزار پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این چیزی است که برای هر کس که احوال و اوضاع صحابه را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفاتش بررسی کند، معلوم و روشن است<sup>۲</sup>.

## هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن است

۱- ابومنصور بغدادی اجماع اهل سنت را نقل کرده مبنی بر اینکه برترین انسان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی، سپس سایر عشره مبشره، سپس بقیه اهل بیعت رضوان، و سپس بقیه صحابه، می‌باشد. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص ۴۴).

۲- منهاج السننه، 2/182؛ 3/162، 165 و 246/4؛ 63/102، 137، 138، 140، 202، 246، 261، 276 و 297. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی، 1/224؛ 4/421-426.

به طور کلی هر آیه‌ای در قرآن که با خطاب «مؤمنین»، «متقین» و «محسنین» و ... آمده و مؤمنان را ستایش و تمجید نموده، ابوبکر اولین و برترین فرد این امت است که مشمول آن است. پس معلوم می‌شود که او برترین فرد از میان امت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌باشد. همان‌طور که از چندین طریق از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مشهور است که ایشان می‌فرمایند: «خیر القرون القرن الذي جئت فيه، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»<sup>۱</sup>: «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آن آمده‌ام، بعد از آن دوره کسان است که بعد از آنها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسان است که بعد از آنان می‌آیند».

خداوند متعال هم در قرآن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (زمر: ۳۳).

«اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند». قول مشهورتر نزد مفسران این است که آن که حقیقت و صداقت را با خود آورده، حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است، و کسی که حقیقت و صداقت را باور داشته، ابوبکر است. گروهی از علما چنین نظری را دارند و طبری این رأی را با اسناد خود از علی رضی اللہ عنہ ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

در این مورد داستانی وجود دارد که بعضی از علما آن را از ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر، خدمتکار ابوبکر خلال آورده‌اند که: کسی از وی راجع به این آیه سؤال کرد، او یا بعضی از حاضرین گفتند: این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. سؤال کننده گفت: نه،

۱- در صحیح بخاری، ک 62، ب 1، ج 4/189 با این لفظ آمده است: «خیر أمتی قرنی ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»: «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آنم، بعد از آن دوره کسان است که بعد از آنها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسان است که بعد از آنان می‌آیند». همچنین مسلم آن را در صحیح خود، صفحات 1942، 1963 و 4164 روایت کرده است.

۲- طبری گوید: احمد بن منصور برایم نقل کرد و گفت: احمد بن مصعد مروزی برایم نقل کرد و گفت: عمر بن ابراهیم بن خالد از عبدالملک بن عمیر از اسید بن صفوان از علی رضی اللہ عنہ برایم نقل کرد که علی گفت: عبارت ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ منظور محمد است و عبارت ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ منظور ابوبکر رضی اللہ عنہ است ... تا آخر. (برگرفته از تفسیر ابن جریر طبری رحمته اللہ علیہ).

این آیه درباره‌ی علی نازل شده است. ابوبکر بن جعفر گفت: ما بعد آیه را بخوان: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (زمر: ۳۳). «آنان پرهیزگارانند».

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (۳۳) ﴿هُم مَّا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۳۴) ﴿لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (زمر: ۳۳-۳۵).

«اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند. آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است؛ و این است جزای نیکوکاران. تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده‌اند (در سایه ایمان و صداقت آنها) بیامرزد، و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش دهد».

«خداوند (چنین تفضلی در حق ایشان می‌فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را (چه برسد به لغزش‌های ناچیزشان، بزدايد و) ببخشد...».

سؤال کننده متحیر ماند! لفظ آیه مطلق است و به ابوبکر و علی اختصاص ندارد، بلکه هر کسی مشمول عموم آیه قرار گیرد، مشمول حکم آن قرار می‌گیرد. و بدون شک ابوبکر، عمر، عثمان و علی شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد این امت هستند که مشمول آن باشند، اما تنها به آنان اختصاص ندارد. هر آیه‌ای که در بردارنده ستایش و تمجید است، شامل همه صحابه می‌گردد، زیرا آنان حقیقت و صداقت را آورده‌اند و بدان باور داشته‌اند. و آنان بیشتر از تمام مردم روی کره زمین، داخل حکم آیه هستند.

درباره این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید، و با صادقان باشید».

۱- گویم: چون سؤال کننده بر این باور بوده که علی در دوران اسلام بزرگ شده و جاهلیت را درک نکرده است.



باید گفت که با دلایل زیادی ثابت شده که ابوبکر، صدیق است، پس واجب است که این آیه به طور قطع او را در برگیرد و واجب است که ما همگام با او باشیم. بلکه حتی اولی تر و سزاوارتر آن است که این آیه شامل ابوبکر باشد نه دیگر صحابه. این آیه درباره کعب بن مالک نازل شد بدان گاه که به غزوه تبوک نرفت و پیامبر ﷺ راست گفت در اینکه او عذری نداشته و خداوند به برکت این صداقت و راستی اش، توبه اش را پذیرفت.<sup>۱</sup>

### خصلت‌هایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد

در صحیح مسلم ثابت شده که پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: «من أصبح منكم اليوم صائماً؟ فقال أبوبکر: أنا. قال: فمن تبع منكم اليوم جنازة؟ فقال أبوبکر: أنا. قال: هل فيكم من تصدق بصدقة؟ فقال أبوبکر: أنا. قال: ما اجتمعن في امری إلا دخل الجنة»<sup>۲</sup>: «کدام یک از شما امروز روزه بوده؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر ﷺ فرمود: کدام یک از شما امروز جنازه‌ای را دنبال کرده و در تشیع جنازه حضور داشته است؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر ﷺ فرمود: آیا کسی از شما هست که به عیادت بیماری رفته باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر ﷺ فرمود: آیا کسی از شما هست که صدقه‌ای داده باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر ﷺ فرمود: این خصال در هیچ کسی جمع نمی‌شود مگر آنکه او داخل بهشت می‌گردد». امثال این چهار خصلت برای علی و دیگران در یک روز، نقل نشده است.<sup>۳</sup>

### ابوبکر، اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد

ابوداود در سنن خود روایت نموده است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَمَا إِنَّكَ يَا

۱- منهاج السنة، 1/241؛ 4/51-53، 72 و 276.

۲- مسلم آن را از ابوهریره روایت کرده است. (ک 12، ح 87؛ ک 44، ح 12). عبارت منهاج این است: «ما اجتمع لعبد هذه الخصال إلا وهو من أهل الجنة»: «این خصلت‌ها برای هر بنده‌ای جمع شود، او بهشتی است».

۳- منهاج السنة، 4/44.

أبأبكر أول من يدخل الجنة من أمتي<sup>۱</sup>: «پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر گفت: همانا ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می گردی». از نظر اهل سنت، کسانی که در جنگ بدر حضور داشته اند، همه شان بهشتی اند. همچنین مادران مؤمنان، عایشه و دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله همگی بهشتی اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران بهشتیان هستند<sup>۲</sup>.

### ابوبکر، از تمام درهای بهشت فرا خوانده می شود

در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من أنفق زوجین<sup>۳</sup> في سبيل الله دعي من أبواب الجنة: يا عبدالله هذا خير. فمن كان من أهل الصلاة دعي من باب الصلاة، ومن كان من أهل الجهاد دعي من باب الجهاد، ومن كان من أهل الصدقة دعي من باب الصدقة. [ومن كان من أهل الصيام دعي من باب الصيام وباب الريان]<sup>۴</sup> فقال أبوبکر: ما علی هذا الذي يدعي من تلك الأبواب كلها من ضرورة<sup>۵</sup> فهل يدعی أحد من تلك الأبواب كلها؟»

۱ - سنن ابوداود، 4 / 295. ابتدای حدیث بدین صورت است: «أتاني جبرئيل فأخذ بيدي فأراني باب الجنة الذي تدخل منه أمتي، فقال أبوبکر: يا رسول الله، وددت أني كنت معك حتى أنظر إليه. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: أما إنك يا أبأبكر أول من يدخل الجنة من أمتي:» «جبرئیل نزد من آمد، دستم را گرفت و در بهشت که امت من از آن داخل بهشت می شوند، به من نشان داد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، دوست داشتم که همراهت می بودم تا من هم بدان نگاه می کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اما ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می گردی».

۲ - منهاج السنة، 4 / 45.

۳ - «زوجین» در این حدیث به معنای دو چیز است.

۴ - آنچه ما بین دو گروه است، در کتاب «منهاج السنة» ذکر نشده اما در حدیث آمده است.

۵ - صاحب کتاب «فتح الباری» گوید: در این حدیث اشاره به آن است که امور مذکور از جمله مواردی است که بر انجام دادن آن ترغیب شده و از مستحباتی است که انجام آن ثواب و پاداش زیادی در بر دارد.

۶ - این گفته نشان دهنده کم بودن کسانی است که از تمامی درهای بهشت فرا خوانده می شوند. (فتح الباری، 7 / 28).

قال: نعم وأرجو أن تكون منهم يا أبابكر<sup>۱</sup>: «هرکس، دو نوع انفاق در راه خدا نماید، از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده خدا! این است نتیجه کار خیر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازه نماز، و هر کس اهل جهاد بوده او را از دروازه جهاد، و کسی که اهل روزه بوده، او را از دروازه ریان و کسی که اهل صدقه بوده، او را از دروازه صدقه، صدا می‌زنند. ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد (اگر چه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه‌های دیگر او را صدا بزنند) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از همه درها صدا بزنند؟ فرمود: «آری، امیدوارم که تو نیز یکی از آنها باشی»<sup>۲</sup>.

### ستایش و تمجید عایشه از پدرش

عایشه رضی اللہ عنہا یکی از سخنورترین مردمان بود تا جایی که احنف بن قیس می‌گوید: خطبه ابوبکر، عمر، عثمان و علی را شنیده‌ام ولی از میان انسان‌ها کلامی به شیوایی و زیبایی کلام عایشه نشنیده‌ام.

عایشه رضی اللہ عنہا در خطبه‌اش<sup>۳</sup> گفت: «پدرم، شما نمی‌دانید پدرم کیست. به خدا قسم، دستها به او نمی‌رسند. او، کوه مرتفع و شاخه دراز است. هیئات گمان‌ها درباره او به دروغ رفته‌اند. زمانی که شما شکست خوردید، او پیروز و موفق شد. و زمانی که شما مانده و سست و ضعیف شدید، او غالب شد. بر اسبها پیشی گرفت بدان گاه که به پایان خط مسابقه رسید و بر آن دست یافت. ایام جوانی‌اش را در میان قریش گذراند و در زمان پیری او را از شهر و کاشانه خود بیرون کردند و او ناچاراً به غار رفت<sup>۴</sup>. در حق قریش

۱- صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم، شماره 711. ابوهریره این حدیث را روایت کرده است.

۲- منهاج السنة، 4/44.

۳- وقتی خبر به عایشه رسید که عده‌ای به پدرش، ابوبکر دشنام می‌دهند، به دنبال جماعتی از مردم فرستاد. هنگامی که حضور به هم رسانیدند، نقابش را پایین کشید و بالای تکیه گاهش رفت و سپس گفت: ...

۴- مراد غار ثور است که ابوبکر به همراه پیامبر در سفر هجرت به مدینه مدتی آنجا ماندند. (مترجم).

خوبی‌های زیادی نمود و فقیران قریش را گرامی می‌داشت و به آنان کمک می‌نمود. گروه‌ها و دسته‌های قریش را به آرامی دور هم جمع می‌کرد و میان آنان اتحاد و یکپارچگی برقرار می‌نمود و پراکندگی‌های امور این امت را جمع و جور می‌کرد تا اینکه محبت او در دل‌های این امت جای گرفت. سپس به خاطر رضای خدا تلاش و جدیت به خرج می‌داد و لحظه‌ای دست از تلاش و کوشش و اهتمام به امور دین، بر نمی‌داشت. هنوز هم به خاطر رضای ذات پروردگار قوی و توانا و دارای شرافت و مناعت نفس است و این امر لحظه به لحظه شدت می‌یابد تا جایی که در اطراف خانه‌اش مسجدی بنا کرد و در آن چیزهایی را احیاء کرد که باطل‌گرایان و مشرکان و بت‌پرستان آن را از بین برده بودند. ابوبکر چشمانش همیشه پر از اشک بود و قلبی محزون و صدایی گرفته و اندوهگین داشت. زنان و کودکان مکه ازدحام می‌کردند<sup>۱</sup> و او را استهزاء و مسخره می‌کردند: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (بقره: ۱۵).

«خداوند آنان را استهزا می‌کند؛ و آنها را در طغیانشان نگه می‌دارد، تا سرگردان شوند».

چنین امری بر مردان قریش گران آمد، پس کمان‌هایشان را برایش آماده کردند و تیرهایشان را برایش در چله انداختند تا به سویس بیندازند و او را نشانه تیر گرفتند، اما نتوانستند سنگی را برایش بشکنند<sup>۲</sup> و نتوانستند چوبی را برایش بشکنند و کمترین آسیبی به وی برسانند. روز به روز بر قدرت و توانایی‌اش افزوده شد تا اینکه دین اسلام جای خود را در دل‌های مردم به دست آورد و در جای خود مستقر و محکم شد. و پایه‌های محکم گشت و مردم دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا شدند و از هر فرقه‌ای دسته دسته و به طور پراکنده به اسلام، ایمان آوردند. خداوند آنچه که نزدش بود، برای پیامبرش اختیار کرد. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت، شیطان خیمه‌اش را بر

۱- ابوبکر رضی الله عنه نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌نمود که زنان و فرزندان مشرکان بر او جمع می‌شدند.

۲- اشاره به قوت و توانایی ابوبکر در دین است. (النهاية).

پای داشت و طناب‌هایش را گسترده و دام‌های شکارش را بر پای داشت. پس افرادی گمان بردند که آرزوهایشان بر آورده شده است و از چیزی خبر دادند که بدان امید دارند. اما چنین چیزی چگونه ممکن است در حالی که ابوبکر صدیق در میانشان است. پس او برهنه و بی‌زره و بدون سپر با کوله باری از تجربه و دانایی و توانایی علیه این فتنه‌ها به پا خاست. پس همراهانش را جمع کرد و مسلمانان را به هم نزدیک گردانید. پس نشر و گسترش اسلام را به همان حالت اولش بازگرداند.<sup>۱</sup> و با فراست و دانائی‌اش کجی آن را راست کرد و با آرامش خود، نفاق را از بین برد. پس دین دوباره جان گرفت. هنگامی که زکات را به مستحقانش بازگرداند و آنان را از نابودی نجات داد و به آنان جان تازه بخشید، مرگ به سراغش آمد. شکاف و خلأ او با همتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر، پسر خطاب است. ماشاءالله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی‌نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید و آنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت.<sup>۲</sup> پس خوردنیهایش را بالا آورد و پلیدی‌اش را بیرون انداخت. دنیا می‌خواست بر او مهربانی کند و او را دوست بدارد ولی او از دنیا روی گرداند و دنیا به او روی می‌آورد ولی او از آن امتناع و دوری می‌کرد. عمر در دنیا پرهیزکاری می‌نمود و آن را رها کرد بدان گونه‌ای که در آن می‌زیست. پس به من بگوئید از چه چیزی شک دارید و کدام یک از این دو روز پدرم را ناپسند می‌دارید و بر پدرم خُرده‌گیری می‌کنید؟ روز اقامتش بدان گاه که در میان شما عدالت برقرار نمود یا روز سفرش بدان گاه که با شما مهربانی کرد و بر شما ترحم و دلسوزی نمود؟ این را می‌گوییم و از خداوند برای خود و شما مغفرت و بخشش می‌طلبیم.» جعفر بن عون از پدرش و او هم از عایشه این ماجرا را روایت کرده است. و اینها راویان صحیح بخاری و صحیح مسلم هستند.

۱ - منظور تدبیر ابوبکر در قضیه ارتداد است که این درد را با درمان خاص خود مداوا نمود. (النهاية).

۲ - اشاره به فتوحات عمر است. (النهاية).

همچنین ابواسامه از هشام بن عروه از پدرش این ماجرا را روایت کرده است. بعضی هم آن را از هشام روایت کرده‌اند و عروه را به عنوان راوی ذکر نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

### عمر رضی الله عنه گوید: یک شبانه روز ابوبکر، از عمر و خاندان عمر بهتر است

طلمنکی از حدیث میمون بن مهران روایت کرده که او گفت: «ابوموسی اشعری هنگامی که روز جمعه در بصره خطبه خواند و آن موقع والی بصره بود، بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام و درود فرستاد. سپس عمر بن خطاب را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایش دعای خیر کرد. ضبه بن محسن عنزی بلند شد و گفت: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری دادی؟ سپس نشست. وقتی که چند بار این گفته را تکرار کرد، ابوموسی بر سر او فریاد زد و با او منازعه کرد. پس ابوموسی نامه‌ای برای عمر رضی الله عنه نوشت که «ضبه» ما را بدگویی و سرزنش می‌کند.

عمر هم نامه‌ای برای ضبه نوشت که نزد او برود. ابوموسی او را نزد عمر فرستاد. هنگامی که ضبه پیش عمر در مدینه رفت، دربان گفت: ضبه عنزی جلو در است؟! پس به او اجازه داد وارد شود. هنگامی که بر عمر داخل شد، عمر گفت: خوش مباد ضبه و خوش نیامد. ضبه گفت: فراخی و وسعت دادن از طرف خداست. چگونه روا دانستی مرا از شهر خود به اینجا احضار کنی بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشم و کار ناروایی انجام داده باشم. عمر گفت: به خاطر چه میان تو و ابوموسی اختلاف و منازعه روی داده است؟ گفت: همین حالا به تو خبر می‌دهم ای امیر مؤمنان. او هنگامی که خطبه خواند، حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام و درود فرستاد. سپس تو را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایت دعای خیر نمود. این امر مرا عصبانی کرد و به او

۱ - منهاج السنة، 3/ 163 و 164. گویم: دارالکتاب الجدید این خطبه را در سال 1400 هجری قمری چاپ و منتشر کرده است. در آخر این ماجرا آمده است: سپس مردم به سوی عایشه روی آوردند و او گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا چیزی از آنچه را که گفتم، انکار کردید؟ گفتند: نه، به خدا.

گفتم: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری دادی؟ به همین خاطر او به تو نامه نوشت و از من شکایت نمود. راوی گوید: پس عمر با حالت گریان خمیده گردید و می گفت: به خدا قسم، تو موفق تر و هدایت یافته تر از او هستی. آیا مرا می بخشی خداوند تو را ببخشد! گفتم: خدا تو را ببخشد ای امیر مؤمنان. سپس عمر با حالت گریان خمیده گردید و می گفت: به خدا قسم، یک شبانه روز ابوبکر از عمر و خاندان عمر بهتر است. آیا می خواهی شب و روز ابوبکر را برایت توصیف کنم؟ گفتم: بله، ای امیر مؤمنان. گفت:

در مورد شب ابوبکر باید گفت هنگامی که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از دست مشرکان فرار کرد و از مکه خارج شد، در شب از مکه خارج شد و ابوبکر هم به دنبالش رفت. او گاهی جلو پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم راه می رفت و گاهی پشت سرش. گاهی در سمت راست پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم راه می رفت و گاهی در سمت چپش. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به او گفت: این چه کاری است ای ابوبکر؟! من از این کارت سر در نمی آورم. ابوبکر گفت: وقتی به فکرم می رسد که ممکن است کسی در کمین تو نشسته باشد، جلوت حرکت می کنم و وقتی به فکرم می رسد که شاید کسی تو را تعقیب کند، پشت سرت حرکت می کنم. و گاهی در سمت راست حرکت می کنم و گاهی در سمت چپت. و به خاطر تو امان و قرار ندارم. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر روی کناره های انگشتان پایش راه رفت تا اینکه پایش سائیده شد. وقتی که ابوبکر رضی اللہ عنہ دید که پای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سائیده شده، او را بر دوشش نهاد تا اینکه او را به دهانه غار برد و آنجا او را پایین آورد. سپس گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده، داخل آن غار نمی شوی تا من داخل شوم. تا اگر در آن چیزی باشد، برای من پیش بیاید. پس ابوبکر داخل شد و چیزی را ندید که او را به شک و تردید اندازد. پس پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را بلند کرد و او را داخل غار نمود. هنگامی که داخل شدند، ابوبکر صدیق سوراخ های مارهای افعی را یافت. هنگامی که ابوبکر آن را دید، پاشنه اش را بر دهانه آن قرار داد. مارها شروع به گزیدن پایش کردند و از درد آن، اشکهایش بر گونه اش می افتاد. و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم می فرمود: نگران مباش که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بهره ابوبکر ساخت. این بود

شب ابوبکر.

اما دربارهٔ روز ابوبکر باید گفت هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، قوم عرب از دین برگشتند. بعضی گفتند: نماز می‌خوانیم ولی زکات نمی‌دهیم و عده‌ای هم گفتند: زکات می‌دهیم ولی نماز نمی‌خوانیم. نزد ابوبکر آمدم و از هیچ نصیحتی کوتاهی نکردم و گفتم: ای خلیفهٔ رسول خدا، با مردم مدارا کن و با آنان جنگ مکن. به من گفت: آیا تو در جاهلیت انسانی جبار و سرکش بودی و اینک در اسلام، انسانی ضعیف و سست هستی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله از میان ما رفت و وحی قطع شد. به خدا قسم اگر آنان زکاتی را که به رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دادند، به من ندهند، به خاطر آن، با ایشان می‌جنگم. به خدا قسم، ابوبکر در امور دین هوشیار و راه یافته بود.

سپس عمر نامه‌ای را به ابوموسی نوشت و او را سرزنش کرد. این حدیث ضبه از مشهورترین احادیث است<sup>۱</sup>.

۱ - دینوری در کتاب «المجالسة» ز ابوالحسن بن بشران در «فوائد» و لالکائی در کتاب «السنة» آن را روایت کرده‌اند. همچنین حاکم در المستدرک، 3/ 106 آن را روایت کرده و گوید: این حدیث صحیح است و ذهبی آن را تأیید کرده و گوید: این حدیث صحیح و مرسل است. حاکم آن را با این لفظ روایت کرده: «مردانی در زمان خلافت عمر پیدا شدند. گویی آنان عمر را بر ابوبکر برتری می‌دادند...» و این در معنای همان حدیث ضبه است (کنز العمال، 12/ 491-494).

۲ - منهاج السنة، 2/ 185-186.

گویم: اما روایاتی از قبیل حدیث غدیر، حدیث مباحله، حدیث «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» و امثال آن که بدعت‌گذاران برای افضل بودن علی و اینکه او برای امر خلافت مستحق‌تر و شایسته‌تر بود، بدان استدلال کرده‌اند، در آخر کتاب هنگام سخن از بیعت نکردن علی و بعضی از افراد بنی هاشم با ابوبکر صدیق در همان ابتدای خلافت، آورده می‌شود.



## خلافت ابوبکر صدیق

### ابوبکر صدیق، جانشین برحق پیامبر ﷺ و شایسته‌ترین فرد برای خلافت<sup>۱</sup>

تعریف خلیفه: خلیفه کسی است که جانشین دیگری می‌شود اگر چه آن دیگری او را به عنوان جانشین خود قرار ندهد. این معنای مشهور لغوی آن است و جمهور علما هم بر این باورند. خلیفه گاهی به معنای کسی است که دیگری او را جانشین خود قرار دهد. جانشین کسی نمی‌شود مگر در غیاب یا مرگ شخصی که او را جانشین خود قرار داده است. به همین خاطر درست نیست گفته شود: خداوند، کسی را جانشین خود قرار داده، زیرا خداوند زنده و پاینده است، تدبیر کننده و اداره کننده امور بندگان است، و از مرگ و خواب و غیبت، منزّه و مبراست. اما درست است که انسان، خداوند را جانشین خود قرار دهد؛ همچنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللهم أنت الصاحب في السفر والخليفة في الأهل»<sup>۲</sup>: «خدایا، تو در سفر، همراه منی و جانشین من در خانواده‌ام هستی». و پیامبر ﷺ در هنگام سخن از دجال فرمودند: «والله خلیفتي علی کل مسلم»<sup>۳</sup>: «خداوند جانشین من در امور مسلمانان است». خداوند در قرآن هر کسی را که به خلافت توصیف نموده، او جانشین مخلوقی کسی است که قبل از خود بوده است؛ مانند این آیات: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ (یونس: ۱۴).

«سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم».

و ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾ (اعراف: ۶۹).

«و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد».

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور: ۵۵).

۱ - دلایل زیادی که بعداً می‌آیند، این امر را روشن می‌سازند.

۲ - سنن ترمذی، 5/161.

۳ - صحیح مسلم، ک 51، ب 57، 2/978؛ سنن ترمذی، 5/161؛ مسند احمد بن حنبل، 2/433.

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد».

و ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰).

«من در روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد».

یعنی جانشین مخلوقاتی که قبلاً بوده‌اند همان طور که مفسران چنین نظری را دارند. اما آنچه عده‌ای می‌گویند که انسان جانشین خداست، چنین چیزی جهالت و گمراهی است. به همین خاطر است هنگامی که به ابوبکر گفتند: ای خلیفه خدا، گفت: من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و این برایم کافی است<sup>۱</sup>.

### خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان، حق و درست است

نصوص زیادی هستند که بر حق و درست بودن خلافت ابوبکر صدیق دلالت دارند. و این از جمله مواردی است که علما در آن اختلاف نظر ندارند. اما در این اختلاف نظر دارند که خلافت وی با نصی که همان وصیت و تعیین وی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله است، منعقد شده یا با اجماع و انتخاب شوری صورت گرفته است<sup>۲</sup>.

همان طور که سخن امام احمد می‌رساند، حقیقت امر این است که خلافت ابوبکر با انتخاب صحابه و بیعت‌شان با وی صورت گرفته است. و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع خلافت وی خبر داده به گونه‌ای که آن را مورد تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور مسلمانان به او امر

۱- منهاج السنة، 2/ 222؛ 4/ 94.

۲- اما در مورد اعتقاد شیعه امامیه که می‌گویند جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با نص آشکار بر خلافت علی، و اعتقاد زیدیه و جارودیه که می‌گویند جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با نص خفی بر خلافت علی، و باور راوندی‌ها که معتقد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با نص بر خلافت عباس، ثابت شده، باید گفت که این اعتقادات و اقوال، در نزد علما و مسلمانان، به طور آشکار فاسد و باطل است و تنها کسانی این اعتقاد را دارند که یا جاهل و نادان هستند و یا ظالم. و اغلب کسانی که بر این باورند، زندق و بی‌دین هستند.

کرده و امت اسلام را بر بیعت با او ارشاد فرموده است. این سه وجه، یعنی خبر، امر و ارشاد پیامبر رضي الله عنه درباره خلافت ابوبکر صدیق از پیامبر رضي الله عنه ثابت است. اینک این سه وجهی که با سنت ثابت شده و قرآن بر آن دلالت دارد، در زیر بیان می شود<sup>۱</sup>:

### وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است

۱- پیامبر رضي الله عنه در حدیث صحیحی می فرماید: «رأيت كأي أنزع علي قلب فأخذها ابن أبي قحافة فنزع ذنوباً أو ذنوبين وفي نزعه ضعفٌ والله يغفر له. ثم أخذها ابن الخطاب فاستحالت غرباً، فلم أر عبقرياً من الناس يفري فرية حتى ضرب الناس بعطن»<sup>۲</sup>: «(در خواب) دیدم که گویی از چاهی آب می کشیدم، که پسر ابوقحافه (ابوبکر) آن (دلو) را از من گرفت و یک دلو یا دو دلو پر از آب، از آن چاه، آب کشید. در آب کشیدنش از چاه، یک نوع ضعف بود<sup>۳</sup>. سپس پسر خطاب (عمر) آن (دلو) را گرفت. پس آن دلو به دلو بزرگی تغییر یافت. هیچ یک از انسان‌های بزرگ را ندیدم که دلو بزرگی همانند دلو عمر داشته باشد و با آن از چاه آب بکشد تا جایی که همه مردم از آن سیراب گشتند». پیامبر رضي الله عنه در این حدیث به اموری خبر داده که مستلزم شایستگی و خوبی حاکمان است و این امور هم در زمان خلافت ابوبکر و عمر، روی داد<sup>۴</sup>.

۲- در سنن ابوداود و دیگران از طریق حدیث اشعث، از حسن و او هم از ابوبکره روایت شده که پیامبر رضي الله عنه فرمودند: «من رأى منكم رؤياً؟ فقال رجل أنا رأيت كأن ميزاناً

۱- منهاج السنة، 4/234؛ مجموع الفتاوى، 35/47.

۲- بعد از ذکر احادیثی که بر سه وجه مذکور دلالت دارند، آیاتی را هم که بر این سه وجه دلالت دارند، ذکر می شوند.

۳- بخاری آن را روایت کرده است. (صحیح بخاری، ک 62، ب 5، ص 197؛ ک 91، ب 28-30).

۴- این گفته، اشاره به کم بودن مدت خلافت ابوبکر دارد.

۵- منهاج السنة، 1/184؛ 3/267.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوْزَنَتَ أَنْتَ وَأَبُوبَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ وَزَنَ عُمَرُ وَأَبُوبَكْرٍ، فَرَجَحَ أَبُو بَكْرٍ، وَوَزَنَ عُمَرُ وَعِثْمَانُ فَرَجَحَ عُمَرُ، ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ، فَرَأَيْتَ الْكِرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ<sup>۱</sup>: «كِدَامَ يَكُ مِنْكُمْ إِذَا خَوَّابِي دَيْدَهُ اسْتَمْتِ؟ مَرْدِي كَفْتِ: مِنْ دَرِ خَوَّابٍ دَيْدَمُ مِثْلَ إِيْنِكُ تَرَاوِيبِي مِنْ أَسْمَانِ فَرُو فَرَسْتَادَهُ شَدَّ وَ تُو وَ أَبُو بَكْرٍ وَزَنَ شَدِيدُ كُفْتِ تُو بِرِ أَبُو بَكْرٍ بِرْتَرِي يَافْتِي. سِيسِ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَزَنَ شَدَنَدُ وَ أَبُو بَكْرٍ بِرْتَرِي يَافْتِ. سِيسِ عُمَرُ وَ عِثْمَانُ وَزَنَ شَدَنَدُ وَ عُمَرُ بِرْتَرِي يَافْتِ. سِيسِ تَرَاوُ بَرْدَاشْتَهُ شَدَّ. (أَبُوبَكْرَهُ كَوَيْدُ): مِنْ نَاخُوشِي رَا دَرِ چَهْرَهُ پِيَامْبِرِ ﷺ مَشَاهِدَهُ كَرْدَمُ». هَمِچْنِينِ أَبُو دَاوُدِ اَيْنِ حَدِيثِ رَا مِنْ طَرِيقِ حَدِيثِ حَمَادِ بْنِ سَلْمَةَ، مِنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَدْعَانَ، مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ وَ أُو هَمُ مِنْ أَبِي بَكْرِهِ هَمَانَدُ أَنْ رَا رَوَايَتِ كَرْدَهُ وَ مَشَاهِدَهُ كِرَاهِيَتِ وَ نَاخُوشِي دَرِ چَهْرَهُ پِيَامْبِرِ ﷺ رَا ذَكَرَ نَكْرَدَهُ اسْتِ. دَرِ دَنْبَالَهُ حَدِيثِ آمَدَهُ اسْتِ: «فَاسْتَأْذَنَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: خِلَافَةُ نَبْوَةٍ، ثُمَّ يَوْئِي اللَّهُ الْمَلِكُ مِنْ يَشَاءٍ<sup>۲</sup>: «پِيَامْبِرِ ﷺ بَهْ خَاظِرِ أَنْ اَنْدُوهِگِينِ شَدَّ وَ فَرَمُودُ: خِلَافَتِ اَيْنِ اَفْرَادِ، هَمَانِ جَانَشِينِي پِيَامْبِرِي اسْتِ. سِيسِ خِدَاوَنْدِ سُلْطَنْتِ وَ پَادِشَاهِي رَا بَهْ هَرِ كَسِي كِهْ بَخَوَاهَدِ مِي دَهْدُ». پِيَامْبِرِ ﷺ دَرِ اَيْنِ حَدِيثِ بِيَانِ فَرَمُودَهُ كِهْ خِلَافَتِ اَيْنِ اَفْرَادِ، هَمَانِ جَانَشِينِي نَبُوتِ اسْتِ وَ بَعْدُ مِنْ اَنْ، سُلْطَنْتِ وَ پَادِشَاهِي بِرِ سَرِ كَارِ مِي آيْدُ. دَرِ اَيْنِ حَدِيثِ ذَكَرِي مِنْ عَلِيِّ رضی الله عنه بَهْ مِيَانِ نِيَامَدَهُ، چُونِ دَرِ زَمَانِ وِي صَحَابَهُ بِرِ خِلَافَتِشِ اِجْمَاعِ نَكْرَدَنَدُ، بَلَكِهْ دَرِ مَوْرِدِ خِلَافَتِ وِي اِخْتِلَافِ نَظَرِ دَاشْتَنَدُ<sup>۳</sup>.

۳- دَرِ صَحِيحِ بَخَارِي وَ مُسْلِمِ مِنْ اَزْ عَايِشَةَ رضی الله عنها رَوَايَتِ شَدَّهُ كِهْ اُو كَوَيْدُ: رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَرِ هَنْگَامِ بِيْمَارِي اَشْ بَهْ مِنْ كَفْتِ: «ادْعِ لِي اَبَاكَ وَ اَخَاكَ حَتَّى اُكْتَبَ لَأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا، فَاِنِّي

۱- ابوداود آن را به شماره 4634 و ترمذی آن را به شماره 2288 روایت کرده‌اند. ترمذی گوید که این حدیث حسن صحیح است.

۲- ابوداود آن را به شماره 4635 روایت کرده است.

۳- منهاج السنة، 1/185.

أخاف أن يتمنى متمن ويقول قائل: أنا أولى، ويأبى الله والمؤمنون إلا أبابكر<sup>۱</sup>: «پدرت و برادرت را صدا بزن تا نوشته‌ای را برای ابوبکر بنویسم؛ زیرا می‌ترسم از اینکه کسی آرزو کند و کسی بگوید که من برای خلافت، اولی‌تر و شایسته‌تر هستم. ولی خداوند و مؤمنان این را قبول ندارند که جز ابوبکر، کسی برای خلافت، اولی‌تر و شایسته‌تر باشد». این حدیث بیان می‌دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند از ترس چیزی بنویسد. سپس برایش معلوم شده که چنین امری واضح و روشن است و محل اختلاف و نزاع نیست از این‌رو آن کار را نکرد؛ زیرا او دانست که آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر و استحقاق وی برای خلافت به گونه‌ای است که دیگر نیازی به وصیت و تعیین ابوبکر به عنوان جانشین خود، نیست.

۴- در صحیح بخاری آمده است: «أن عائشة رضی الله عنها لما قالت: وارأساه، قال رسول الله صلی الله علیه و آله بل أنا وارأساه، لقد هممت أن أرسل إلى أبي بكر وابنه وأعهد، أن يقول القائلون أو يتمنى المؤمنون، ثم قلت: يأبى الله ويدفع المؤمنون، أو يدفع الله ويأبى المؤمنون»<sup>۲</sup>.

«هنگامی که عایشه رضی الله عنها گفت آخ سرم! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه من آخ سرم! می‌خواستم به دنبال ابوبکر و پسرش بفرستم و ابوبکر را به عنوان جانشین خود تعیین کنم تا مبادا کسانی بگویند یا کسانی آرزو کنند که آنان برای خلافت، سزاوارترند. سپس گفتم: خداوند از آن سرباز می‌زند و مؤمنان هم آن را نمی‌پذیرند. یا خداوند آن را نمی‌پذیرد و مؤمنان هم از آن سرباز می‌زنند». در این حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته که برای ابوبکر نوشته‌ای مبنی بر خلافت وی بنویسد تا کسی نگوید من برای خلافت، سزاوارترم. سپس فرمود: «خدا و مؤمنان از آن سرباز می‌زنند و آن را نمی‌پذیرند که کسی جز ابوبکر برای امر خلافت، سزاوارتر و شایسته‌تر باشد». پس پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- صحیح مسلم، ک 44، ح 11. بعداً حدیثی که در صحیح بخاری در این باره آمده، آورده می‌شود.

۲- صحیح بخاری، ک 75، ب 16، 8/7. بخاری و مسلم هر دو عبارت «ویأبى الله والمؤمنون» را آورده‌اند. و در مسند احمد بن حنبل، 106/6 آمده که عایشه رضی الله عنها گفت: «پس خداوند و مؤمنان نپذیرفتند که کسی جز پدرم برای امر خلافت، سزاوارتر باشد. پس پدرم به عنوان خلیفه از طرف مسلمانان انتخاب شد».

دانست که خداوند متعال و مؤمنان جز ابوبکر کسی را برای امر خلافت انتخاب نمی‌کنند و به این اکتفا کرده و نوشته‌ای را برای ابوبکر مبنی بر تعیین او به عنوان خلیفه نوشت. نوشتن این امر از چیزهایی نیست که خداوند بر او واجب کرده باشد که در آن موقع آن را بنویسد یا آن را ابلاغ کند، زیرا وقتی امت پیامبر صلی الله علیه و آله، به دلخواه خود و بدون هیچ الزام و اجباری، ابوبکر را برای امر خلافت انتخاب کردند و ابوبکر هم کسی است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از وی راضی و خوشنودند، این نشان می‌دهد که او برترین فرد در میان امت اسلام است. همچنین این امر نشان دهنده علم و دین ابوبکر می‌باشد. همانا اگر امت پیامبر صلی الله علیه و آله ملزم و مجبور می‌بودند که ابوبکر را به عنوان خلیفه تعیین کنند، چه بسا آن وقت گفته می‌شد که امت محمد صلی الله علیه و آله بر کار حق مجبور شده‌اند در حالی که خودشان آن را به دلخواه خود اختیار نکردند؛ همچنان که چنین چیزی برای بنی اسرائیل پیش آمد. و چه بسا آن وقت کسی گمان می‌کرد که در میان امت اسلام، بقایای جاهلیت در مورد مقدم کردن خویشاوندان و بستگان وجود دارد. بنابراین، آنچه که خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اختیار کرده، بهتر است. پس ستایش خدایی را که این امت را هدایت نموده و ما را از پیروان آن قرار داده است. و خداوند از میان ببرد کسی را که اختیار نمی‌کند آنچه را که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اختیار کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۵- همچنین ابوداود از طریق حدیث ابن شهاب، از عمرو بن ابان و او هم از جابر روایت کرده که جابر رضی الله عنه نقل می‌کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أرى الليلة رجل صالح كأنَّ أبابكر نيط برسول الله، ونيط عمر بأبي بكر، ونيط عثمان بعمر»: «امشب مرد صالحی به

۱- منهاج السنة، 1/188؛ 3/212، 268، 269 و 270؛ 4/294. گفته ابن عباس که: «همانا آفت، هر نوع آفتی است که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و میان اینکه چیزی بنویسد، حایل شده است»، مقتضی آن است که این حایل، = آفت است. و آن آفت در حقیقت کسی است که در خلافت ابوبکر صدیق شک کند، چون چنین امری بر وی مشتبه گردیده است؛ زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را در این زمینه می‌نوشت، شک مرتفع می‌گردید. اما کسی که می‌داند خلافت ابوبکر، حق است، در حقیقت آفت نیست. (منهاج السنة، 3/135).

من نشان داده شد گویی که ابوبکر به رسول الله صلی الله علیه و آله وصل شده بود و عمر به ابوبکر و عثمان به عمر وصل شده بود». جابر گوید: «هنگامی که از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بلند شدیم، گفتیم: آن مرد صالح، رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن کسانی که به همدیگر وصل شده‌اند، خلفای این دینی هستند که خداوند، پیامبرش را با آن مبعوث کرد»<sup>۱</sup>.

۶- همچنین ابوداود از طریق حدیث حماد بن سلمه، از اشعث بن عبدالرحمن، از پدرش و او هم از سمره بن جندب روایت کرده که او گوید: «مردی گفت ای رسول خدا، من در خواب دیدم که گویی دلوی از آسمان آویزان شد. پس ابوبکر آمد و اطراف آن را گرفت و مقدار کمی از آب آن را نوشید. سپس عمر آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس عثمان آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس علی آمد و اطراف آن را گرفت. در این موقع دلو از هم باز شد و مقداری آب بر او پاشید»<sup>۲</sup>.

۷- از سعید بن جهمان، از سفینه روایت شده که گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خِلافة النبوة ثلاثون سنة، ثم يؤتی الله الملك من یشاء، أو ملکه من یشاء»<sup>۳</sup>.

جانشینی پیامبری، تنها سی سال دوام می‌آورد. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر که بخواهد می‌دهد. یا خداوند هر که بخواهد، پادشاهی به وی می‌دهد. سعید گوید که سپس سفینه به من گفت: حساب کن دو سال خلافت ابوبکر، ده سال خلافت عمر، دوازده سال خلافت عثمان و شش سال خلافت علی. که روی هم رفته سی سال است. سعید گوید که به سفینه گفتم: بعضی می‌پندارند که علی، خلیفه نبوده است. گفت: بازماندگان بنی زرقاء (یعنی بنی مروان) دروغ گفتند<sup>۴</sup>.

۱- ابوداود آن را اخراج کرده است (سنن ابوداود، 1/513).

۲- ابوداود آن را در باب خلفاء، 1/515 روایت کرده است.

۳- منبع سابق.

۴- ابوداود آن را اخراج کرده است. (2/515) و امام احمد آن را در مسند خود، 5/220 و 221 روایت کرده و عبارت: «سعید

گوید که سفینه به من گفت...» را بدان افزوده است. ابن کثیر رحمته الله گوید: این حدیث به صراحت ردی است بر روافض

## وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او

۱- در کتاب‌های سنن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمودند: «اقتدوا بالذین من بعدی ابي بکر و عمر»؛ «به دو نفری که بعد از من می‌آیند (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید».

پس دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به اقتدا کردن به ابوبکر و عمر که بعد از او می‌آیند، دلیلی است بر خلافت آن دو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله. به همین خاطر یکی از دو قول علما که یکی از دو روایت امام احمد هم هست، بر این است که هر گاه ابوبکر و عمر بر امری اتفاق بکنند، قولشان حجت است و عدول از آن جایز نیست. اگر این دو نفر ظالم می‌بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور نمی‌داد که مسلمانان به آنان اقتدا بکنند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان امر نمی‌کند که به شخص ظالم اقتدا بکنند؛ زیرا انسان ظالم نمی‌تواند پیشوایی باشد که از وی دنباله روی کرد؛ به دلیل فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴). «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد».

پس از آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به اقتدا به افراد بعد از خود داده و اقتدا هم، همان پیروی است و از طرف دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که ابوبکر و عمر بعد از وی می‌آیند، دلیل بر آن است که آن دو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، خلیفه هستند. و این چیزی است که مطلوب حدیث است. کسی که به او اقتدا می‌شود، درجه‌اش در افعال و سنت‌هایی که

---

که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را انکار می‌کنند. همچنین ردی است بر نواصب از میان بنی امیه و پیروانشان از مردم شام که خلافت علی را انکار می‌کنند».

کلمه «إستاه» که در متن عربی این عبارت آمده، جمع «إست» است که به معنای سرین زن می‌باشد و بر حلقه دُبر هم اطلاق می‌شود. منظور از این کلمه در عبارت فوق الذکر آن است که این گفته، گفته دروغی است که از طرف بازماندگان زرقاء گفته شده است. و زرقاء هم، اسم زنی از زنان بنی امیه است.

۱- سنن ابن ماجه، 97/1؛ سنن ترمذی، 3744/5؛ مستدرک حاکم، 75/3؛ مسند احمد بن حنبل، 385/5، 399 و 402.

همچنین ابوداود در سنن خود آن را روایت کرده است.



برای مسلمانان انجام می دهد، بالاتر از درجه کسی است که تنها در سنت هایی که به جا می گذارد از وی تبعیت می شود. فرق میان حدیث مذکور و روایت «أصحابي كالنجوم...» در عین اینکه حدیث صحیحی نیست، این است که در این روایت کلمه «بعدي» و امر به اقتدای به آنان نیامده است.<sup>۱</sup>

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله در جای دیگری می فرماید: «عليكم بستتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي»<sup>۲</sup>: «بر شما واجب است که از سنت من و سنت و راه و روش خلفای راشدین هدایت یافته بعد از من پیروی کنید». پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث دستور به پیروی از سنت خلفای راشدین هدایت یافته داده، و در جای دیگری مدت خلافتشان را تعیین نموده است. پس این نشان می دهد که افرادی که در این مدت متولی امور جامعه اسلامی هستند، همان خلفای راشدین هستند، زیرا آنان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در اداره جامعه اسلامی بودند. بنابراین به وسیله هدایت و کمال آنان، گمراهی و ضلال از آنان منتفی شده است. و این نهایت علم و عمل آنان است.

همانا گمراهی، عدم علم و کج روی و ضلال، پیروی از هواهای نفسانی است. به همین خاطر قول اظهر و راجح علما آن است که اتفاق خلفای چهارگانه، حجت است و مخالفت با آن جایز نیست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی کردن از سنت و راه و روششان امر فرموده است.<sup>۳</sup>

۳- در صحیح بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم، از پدرش روایت شده که «زنی از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی دستور داد که دوباره نزدش برگردد. آن زن گفت: ای رسول خدا، اگر آمدم و تو را نیافتم، آن موقع چی؟ - پدرم گوید: منظور آن زن

۱- منهاج السنة، 1/184 و 185؛ 3/162؛ 4/238. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی، 24/400.

۲- سنن ابوداود، 2/506؛ سنن ابن ماجه، 1/42 و 43؛ مسند احمد بن حنبل، 4/126 و 127. ابن رجب هم آن را در کتابش «جامع العلوم والحکم» آورده و احوال راویان آن را بررسی نموده و شرح کاملی بر آن داده است.

۳- منهاج السنة، 3/267 و 268.

این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله فوت کند - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو<sup>۱</sup>.

۴- همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در جای دیگری می‌فرماید: «إذا لم تجدوه أعطوها أبابکر»<sup>۲</sup>: «هر گاه او را نیافتید، آن را به ابوبکر بدهید». پس اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که نزدش آمده، دستور داده که بعد از مرگ خود، نزد شخصی برود که قائم مقام اوست، دلالت می‌کند بر اینکه او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خلیفه است. چنین امری برای ابوبکر روی داد<sup>۳</sup>.

### وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله به بیعت کردن با ابوبکر

۱- در صحیح مسلم آمده است که اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و آله در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. بقیه حدیث را ذکر کرده که در آن آمده است: «إن يطع القوم أبابکر وعمر یرشدوا»<sup>۴</sup>: «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت بکنند، هدایت می‌یابند».

۱- صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ ک 96، ب 24؛ صحیح مسلم، ص 1856 و 1857.

۲- حاکم آن را از انس بن مالک روایت کرده که گوید: «بنی مطلق مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند: از رسول الله صلی الله علیه و آله بپرس که بعد از تو صدقات خود را به چه کسی بدهیم؟ فرمود: به ابوبکر». و حاکم آن را صحیح دانسته و طبرانی نیز آن را از عصمه بن مالک آورده است. (فتح الباری، 24/7).

۳- منهاج السنة، 1/184؛ 3/267؛ 4/295.

۴- صحیح مسلم، ص 681. و در آن آمده است: «سپس گفت: می‌بینید که مردم چه کار کردند. راوی گوید: سپس گفت: مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. پس ابوبکر و عمر گفتند: در شأن رسول الله صلی الله علیه و آله نیست که شما را به جا بگذارد. مردم گفتند: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله در بین شماست، پس اگر از ابوبکر و عمر اطاعت کنید، راه می‌یابید». و در مسند احمد بن حنبل، 5/298، از طریق حدیث ابوقتاده آمده که او می‌گوید: ما، در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. ایشان فرمودند: همانا شما اگر فردا آب نیابید، تشنه می‌شوید. مردم به دنبال پیدا کردن آب رفتند و من همراه رسول الله صلی الله علیه و آله ماندم». همچنین در این حدیث آمده که راوی آن گوید: «مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. مردم به یکدیگر گفتند: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال آب رفته است. در میان گروهی ابوبکر و عمر حضور داشتند. آن دو گفتند: ای مردم، همانا در شأن رسول الله صلی الله علیه و آله نیست که برای پیدا کردن آب از شما پیشی گرفته باشد و شما را به جا گذاشته باشد. و اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت بکنند، هدایت می‌یابند. این را سه بار تکرار کرد».

۲- یکی دیگر از دلایلی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را راهنمایی کرده تا بعد از خود، با ابوبکر بیعت کنند، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در نماز ابوبکر را جانشین خود ساخت. این قضیه در کتاب‌های صحاح و سنن و مسانید از چندین طریق آمده و به حد تواتر رسیده است؛ همچنان که بخاری، مسلم، ابن خزیمه، ابن حبان و دیگر صاحبان کتاب‌های صحاح از ابوموسی اشعری رضي الله عنه روایت کرده‌اند که وی گفت: «مرض النبي فاشتد مرضه، فقال: مروا بأببكر فليصل بالناس، قالت عائشة رضي الله عنها: يا رسول الله، إنَّ أببكر رجل رقيق متي يقوم مقامك لا يستطيع أن يصلي بالناس، قال: مري أببكر فليصل بالناس، فعاودت، فقال: مري أببكر فليصل بالناس فإنكن صواحب يوسف، فأتاه الرسول فصلى بالناس في حياة النبي صلی الله علیه و آله و سلم».

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شدت بیمار شد و فرمود: به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند. عایشه رضي الله عنها گفت: ای رسول خدا همانا ابوبکر مرد نازک دلی است و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. دوباره این جمله را تکرار کرد و فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. به راستی شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). پس عایشه رضي الله عنها، ابوبکر را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و او در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم امامت نماز کرد». و در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضي الله عنها روایت است که گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخت بیمار شد، بلال آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از وی خواست تا برای نماز اذان گوید و فرمود: «مروا أببكر فليصل بالناس»: «به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». گفتم: ای رسول خدا، همانا ابوبکر مردی است که زود دل‌تنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. فرمود: «مروا أببكر فليصل بالناس»: «به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». عایشه رضي الله عنها گوید که به حفصه گفتم: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بگو که ابوبکر مردی است که

زود دل‌تنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. حفصه این را به پیامبر گفت. پیامبر رضی الله عنه فرمود: «إِنْ كُنْ لَأَتَنَّ صَوَاحِبَ يُوسُفَ، مَرَوْا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»: «همانا شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند.» عایشه رضی الله عنها گوید: پس به ابوبکر گفتند که برای مردم نماز بخوان.<sup>۱</sup>

پس ابوبکر در طول بیماری پیامبر رضی الله عنه از روز پنجشنبه تا روز پنجشنبه تا روز دوشنبه هفته بعد برای مردم نماز خواند، یعنی مدت بیماری پیامبر رضی الله عنه براساس آنچه که گفته شده، دوازده روز بود. و اتاق او در کنار مسجد قرار داشت. پس در این روایت آمده که عایشه رضی الله عنها در این مورد از پیامبر رضی الله عنه تجدید نظر خواست و به حفصه گفت که از پیامبر رضی الله عنه تجدید نظر بخواهد. پیامبر رضی الله عنه به خاطر این اصرار، آنان را سرزنش کرد و آن را اصرار بر امری باطل به حساب آورد؛ مانند اصرار همراهان یوسف، در مورد یوسف. پس چنین امری نشان می‌دهد که مقدم نمودن کسی دیگر غیر از ابوبکر در نماز، جزو امور باطلی است که هر کس بر آن اصرار ورزد، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گیرد. این در حالی است که ابوبکر به عمر گفت که برای مردم نماز بخواند ولی عمر

۱ - صحیح بخاری، ک 10، ب 39، 46، 67، 68 و 70؛ ک 96، ب 5؛ صحیح مسلم، ک 4، ب 21. ابن کثیر رحمته الله در کتاب «البدایة والنهائة»، 5/ 244 گوید: «هنگامی که پیامبر رضی الله عنه وفات یافت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز صبح را برای مسلمانان خواند. این زمانی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله از بیهوشی‌ای که به خاطر درد و ناراحتی شدید = بود، به هوش آمد و پرده اتاق را کنار کشید و به مسلمانان نگاه کرد که آنان در نماز پشت سر ابوبکر هستند. این امر پیامبر رضی الله عنه را خوشحال کرد و لبخندی زد. حتی مسلمانان از خوشحالی قصد داشتند که نمازشان را نیمه تمام رها کنند و حتی ابوبکر خواست به عقب بیاید تا به صف بیوندند. اما پیامبر رضی الله عنه به آنان اشاره نمود که در جایشان بمانند و نمازشان را نیمه تمام رها نکنند و پرده را پایین کشیدند. و این در آخر عمر مبارک پیامبر رضی الله عنه بود. هنگامی که ابوبکر سلام نماز داد بر پیامبر رضی الله عنه داخل شد و به عایشه گفت: دیدم که درد و ناراحتی از رسول الله صلی الله علیه و آله دور شده است، و امروز نوبت دختر خارجه است که در منطقه سنح زندگی می‌کند (یعنی زن ابوبکر). هنگامی که پیامبر رضی الله عنه وفات یافت و در این باره میان صحابه اختلاف ایجاد شد، یکی می‌گفت: پیامبر رضی الله عنه مرد، پیامبر رضی الله عنه رفت. و دیگری می‌گفت: پیامبر رضی الله عنه نمرده است. آنگاه سالم بن عبدالله نزد ابوبکر صدیق رفت...».

جلو نرفت و گفت: تو برای این کار مستحق‌تر و شایسته‌تر هستی. پس در اینجا عمر رضی الله عنه اعتراف نموده که ابوبکر رضی الله عنه برای امامت نماز از او مستحق‌تر و شایسته‌تر است، همچنان که اعتراف نموده به اینکه ابوبکر رضی الله عنه برای امر خلافت از او و سایر صحابه مستحق‌تر و شایسته‌تر است، و ابوبکر رضی الله عنه از همه صحابه افضل و برتر است<sup>۱</sup>.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «در باره اینکه ابوبکر برای مردم امامت نماز بکند از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تجدید نظر خواستم. و در این تجدید نظرخواهی زیاد، آنچه برایم مسلم شد، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غیر از ابوبکر هرگز دوست نداشت که کسی دیگر به جایش بایستد و امامت نماز بکند. بدین وسیله خواستم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر دست بکشد»<sup>۲</sup>.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز وفاتش، پرده را کنار کشید در حالی که مسلمانان پشت سر ابوبکر نماز می‌خواندند. این امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مسرور و خوشحال کرد؛ در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که ابوبکر هنگام درد و ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که به دنبال آن وفات یافت، برای مسلمانان نماز خواند. تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید و در حالی که مسلمانان در صفوف نماز ایستاده بودند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرده اتاق را کنار کشید و به ما نگاه کرد در حالی که ایستاده بود. گویی صورتش همانند برگ قرآن<sup>۳</sup> بود. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی زد. راوی گوید: در حالی که ما، در نماز بودیم، از خوشحالی به خاطر بیرون آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از اتاقش، متحیر شدیم و ابوبکر به عقب برگشت تا به صف پیوندد و گمان کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز بیرون آمده است. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست به آنان اشاره نمود که به نمازتان را ادامه دهید. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داخل اتاقش شده و پرده را پایین کشید. راوی گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز

۱ - بعداً در این باره سخن به میان می‌آید.

۲ - صحیح بخاری، ک 64، ب 83؛ صحیح مسلم، ک 4، ح 93، شماره 313.

۳ - کنایه از زیبایی بسیار زیاد و روشنی صورت و نورانی بودنش است.

وفات یافت<sup>۱</sup>.

دفعه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل بیرون رفت و نشسته برای مسلمانان نماز خواند. ابوبکر ماند تا به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر نمازها را برای مردم بخواند؛ در حدیث صحیح از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که گوید: «بر عایشه رضی الله عنها داخل شدم و به او گفتم: آیا درباره بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی به من می‌گویی؟ گفت: چرا، می‌گویم. پیامبر صلی الله علیه و آله سخت بیمار شد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. فرمود: آب را در ظرفی برایم بریزید. ما هم این کار را کردیم. او غسل کرد و خواست از آنجا دور شود. پس بیهوش شد و بعداً به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. عایشه رضی الله عنها گفت: مردم در مسجد ماندند و برای نماز عشاء منتظر رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. عایشه رضی الله عنها گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را دنبال ابوبکر فرستاد تا برای مردم نماز بخواند. او ابوبکر را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله به تو دستور داده که برای مردم نماز بخوانی. ابوبکر که مرد نازک دلی بود گفت: ای عمر، برای مردم نماز بخوان. راوی گوید که عمر گفت: تو برای این کار شایسته‌تری. عایشه رضی الله عنها گفت: پس ابوبکر در آن چند روز برای مردم امامت نماز کرد. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله سبکی را در خودش احساس کرد و برای نماز ظهر از بین دو مرد که یکی عباس بود، بیرون رفت و ابوبکر برای مردم نماز می‌خواند. هنگامی که ابوبکر، پیامبر را دید، خواست به عقب برگردد اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد که به عقب نیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو نفر گفت: مرا کنار ابوبکر بنشانید. پس آن دو، پیامبر صلی الله علیه و آله را کنار ابوبکر نشانده و ابوبکر نماز می‌خواند و با حالت ایستاده از نماز رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی می‌کرد و مردم هم از نماز ابوبکر پیروی می‌کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود. عبیدالله گوید: بر عبدالله بن عباس رضی الله عنه داخل شدم و به او گفتم: آیا آنچه که عایشه درباره بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله به من گفته، به تو عرض کنم؟ گفت: بفرما. پس من هم گفته

۱ - صحیح بخاری، ک 21، ب 6؛ صحیح مسلم، ک 4، شماره 419.

عایشه را به او عرض کردم و او چیزی از آن را انکار ننمود. فقط گفت: آیا اسم مردی که با عباس بود به تو گفت؟ گفتم: نه. گفت: آن مرد، علی بود<sup>۱</sup>.

این حدیثی است که عایشه و ابن عباس رضی اللہ عنہما هر دو بر آن اتفاق دارند که از بیماری پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و جانشین خود قرار دادن ابوبکر در نماز خبر می دهند. و اینکه ابوبکر چند روز قبل از بیرون آمدن پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از خانه، برای مردم نماز خواند. و اینکه وقتی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برای نماز ظهر خارج شد به ابوبکر دستور داد که به عقب نیاید بلکه در جای خود بایستد و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کنار ابوبکر نشست. و مردم از نماز ابوبکر پیروی می کردند و ابوبکر در نماز پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را پیروی می کرد. همه علماء بر تصدیق این حدیث اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده اند. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قبل از این هم، ابوبکر را جانشین خود در نماز قرار داد؛ بدان گاه که نزد پسران عمرو بن عوف رفت تا میانشان صلح و آشتی برقرار سازد. و نقل نشده که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در غیاب خود در سفر و بیماری اش، جز ابوبکر کس دیگری را جانشین خود در نماز قرار داده باشد. اما تنها عبدالرحمن بن عوف در هنگام سفر برای جنگ تبوک، یک بار نماز صبح را برای مسلمانان خواند؛ زیرا پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برای قضای حاجتش رفته بود و تأخیر نموده بود<sup>۲</sup>.

۳- در سنن ترمذی به طور مرفوع آمده است: «لا ینبغی لقوم فیهم أبوبکر أن یؤمهم غیره»<sup>۳</sup>: «برای قومی که ابوبکر در میانشان است، شایسته نیست که کسی دیگر غیر از او برای آنان امامت بکند».

۱- صحیح بخاری، ک 10، ب 47، 51 و 67؛ ک 64، ب 83؛ صحیح مسلم، شماره 311.

گویم: از دیگر کسانی که احادیث جانشین قرار دادن پیامبر، ابوبکر را در نماز، روایت کرده اند، عبارتند از: امام مالک در کتاب «الموطأ»، 70/1 و 171؛ ترمذی در کتاب «سنن ترمذی»، به شماره 3673؛ و نسائی در کتاب «سنن نسائی»، 2/89-100 و 7/4.

۲- مسلم آن را از سهل بن سعد الساعدی، ک 4، ح 102-104 و بخاری در صحیح خود، ک 10، ب 48 روایت نموده اند.

۳- منهاج السنة، 1/184؛ 4/290-296.

۴- منهاج السنة، 4/45. ترمذی این حدیث را در ابواب مناقب به شماره 3755 روایت کرده و گفته که این حدیث غریبی است.

۴- احادیثی دیگر مانند فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر در حدیث صحیح که فرمودند: «لو كنت متخذاً من أهل الأرض خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً، لا يبقى في المسجد خوذة إلا سدت إلا خوذة أبي بكر»<sup>۱</sup>: «اگر من از میان مردم روی زمین دوستی صمیمی را برای خود بر می‌گزیدم، قطعاً ابوبکر را به عنوان دوست صمیمی خود بر می‌گزیدم. تمام روزنه‌ها و دریچه‌های مسجد بسته شود جز روزنه و دریچه خانه ابوبکر».

قائلان به نص جلی برای آن استدلال می‌کنند به اینکه صحابه بر نامگذاری ابوبکر به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق نظر دارند<sup>۲</sup>. اینان می‌گویند: خلیفه تنها به کسی گفته می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و معتقدند که در اینجا فعل به معنای مفعول است. پس این نشان می‌هد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر را جانشین خود بر امتش قرار داده است. گروه دیگری از علما بر این باورند که خلیفه هم به کسی گفته می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و هم به کسی گفته می‌شود که جانشین دیگری شود. در این صورت، فعل به معنای فاعل آمده است. به هر حال این دو وصف برای کسی جز ابوبکر ثابت نیست؛ پس تنها او خلیفه است.

ابن تیمیه رحمته الله گوید: اهل سنت معتقدند که ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده و او شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است<sup>۳</sup>.

۱- تخریج آن قبلاً ذکر شد. بعضی از علما می‌گویند: همانا در ابوبکر بدین خاطر استثنا شده که پیامبر دانسته که ابوبکر جانشین او می‌شود و نیاز به رفت و آمد به مسجد دارد.

۲- حاکم در مستدرک روایات صحیح از صحابه مبنی بر اجماعشان درباره خطاب قرار دادن ابوبکر به «یا خلیفه رسول الله» (ای جانشین رسول خدا، در صفحات 79 و 80 ذکر کرده است.

اما حدیث عمرو بن میمون: «وسدوا الأبواب كلها إلا باب علي»: «و تمام درها را بجز در علی ببندید»، از جمله روایاتی است که اهل تشیع به خاطر مقابله و مخالفت با اهل سنت، وضع نموده‌اند (منهاج السنة، 3/8 و 9. ابن جوزی هم آن را در موضوعات ذکر کرده است).

۳- منهاج السنة، 1/183 و 184؛ 2/223.



## دلالت قرآن بر خلاف ابوبکر صدیق

این سه وجهی که با سنت نبوی ثابت شده، آیات قرآن بر آنها دلالت دارند که در زیر می آید: ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴾ (نور: ۵۵). «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد».

﴿ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴾ (مائده: ۵۴).

«خداوند قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

﴿ سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأْسِ سَدِيدٍ يُفَنِّلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ ﴾ (فتح: ۱۶).

«بزودی از شما دعوت می‌شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها بیکار کنید تا اسلام بیاورند».

﴿ وَسَيَجْزِيهَا الْأَنْفَى ﴾ (لیل: ۱۷).

«به زودی بانقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود».

﴿ مِنْ النَّبِيِّنَ وَالصِّدِّيقِينَ ﴾ (نساء: ۶۹). «از پیامبران و صدیقان».

۱- این سه وجه عبارتند از: (۱) خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است. (۲) امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او. (۳) ارشاد و راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله به بیعت کردن با ابوبکر.

﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ (توبه: ۱۰۰).

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار».

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل

عمران: ۱۱۰). «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (بقره: ۱۴۳).

«همان‌گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‌ای قرار دادیم (در

حد اعتدال، میان افراط و تفریط)».

پس اگر خلافت ابوبکر حرام و منکر و ناپسند می‌بود، می‌بایست از آن نهی می‌شد، و اگر امامت علی واجب می‌بود، بدون شک چنین امری از بزرگترین معروفی می‌بود که می‌بایست بدان امر می‌شد ... و وقتی که صحابه گواهی داده‌اند که ابوبکر برای امر خلافت از همه مستحق‌تر و شایسته‌تر است، واجب و لازم می‌گردد که آنان در این گواهی، صادق و راستگو باشند. بنابراین، خلافت ابوبکر صدیق و وجوب اطاعت و پیروی از او، بنا به نص قرآن و سنت نبوی و اجماع، ثابت گردید<sup>۱</sup>.

۱ - منهاج السنة، 4/ 234 و 235؛ و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 48/35 و 49.

گویم: ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبدالرحمن بن عبدالحمید مهدی روایت کرده که او گوید: همانا خلافت ابوبکر و عمر در قرآن آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور: 55) (تاریخ الخلفاء، ص 96). و خطیب از ابوبکر بن عیاش روایت کرده که او گوید: ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن، جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ (حشر: 8) در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حدید: 19) پس کسی که ابوبکر را صدیق نامیده باشد، دروغ نگفته است و صحابه به او می‌گفتند: «یا خلیفة رسول الله» (ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله). ابن کثیر گوید: این استنباط خوبی است. نگاه کنید به تاریخ الخلفاء، ص 109 و 110).

## آثار و روایاتی که بر خلاف ابوبکر می توان بدان ها استدلال و استناد نمود

۱- در صحیح مسلم از ابن ابی ملیکه روایت است که گوید: «از عایشه رضی الله عنها شنیدم که در جواب این سؤال که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را جانشین خود قرار می داد، چه کسی را برای این کار انتخاب می کرد، گفت: ابوبکر. گفتند: پس از ابوبکر چه کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب می کرد؟ گفت: ابو عبیده بن جراح. سپس گفته اش را در اینجا به پایان رساند»<sup>۱</sup>.

۲- ابن بطه با اسناد خود روایت کرده می گوید: «حسن بن اسلم کاتب برای ما نقل کرده که زعفرانی برای ما نقل کرده که یزید بن هارون برای ما نقل کرده که مبارک بن فضاله برای ما نقل کرده که عمر بن عبدالعزیز، محمد بن زبیر حنظلی را نزد حسن بصری فرستاد و گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را جانشین خود قرار داد؟ گفت: آیا دوستت در این شک دارد؟! بله، سوگند به خدایی که جز او معبود برحق نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را جانشین خود قرار داد. به راستی ابوبکر با تقواتر از آن است که به ناحق و به ظلم بر امر خلافت مستولی شود. ابن مبارک گوید: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده، همان دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر بود که برای مردم امامت نماز بکند. و چنین امری از نظر حسن بصری، استخلاف محسوب می شود»<sup>۲</sup>.

۳- ابن بطه گوید: «ابوالقاسم عبدالله بن محمد به ما خبر داده که ابوخیثمه زهیر بن حرب برای ما نقل کرده که یحیی بن سلیم برای ما نقل کرده که جعفر بن محمد از پدرش و او هم از عبدالله بن جعفر برای ما نقل کرده که می گفت: ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. او بهترین جانشین بود. دلسوزترین و مهربان ترین جانشین به حال ما بود»<sup>۳</sup>.

۴- ابن بطه گوید: «از معاویه بن قره شنیدم که می گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر

۱- منهاج السنة، 3/135؛ 4/293. این روایت در صحیح مسلم، ک 44، ح 9، شماره 2385 آمده است.

۲- منهاج السنة، 1/183.

۳- منهاج السنة، 1/183.

را جانشین خود ساخت»<sup>۱</sup>.

۵- در کتاب‌های پیامبران که علما آنچه دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها آمده، بیرون آورده‌اند، ذکر کرده‌اند که در تابوتی که پیش مقوقس بود، عکس‌های پیامبران، عکس ابوبکر و عمر به همراه عکس پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بود. همچنین در آن این امر وجود داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله با کمک ابوبکر و عمر وظیفه‌اش را انجام می‌دهد.<sup>۲</sup>

### راه‌های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات ندارند

۱- تواتر: به اینکه ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود.

علاوه بر مردم عوام، بسیاری از علما، توانایی تشخیص در مبحث استدلال به احادیث و روایات و امثال آن را ندارند و تنها علمای حدیث از آن آگاهی و اطلاع دارند.

اینک راه دیگری را ذکر می‌کنیم و می‌گوییم: به فرض احادیثی که محل نزاع اهل تسنن و تشیع است، وجود ندارند یا معلوم نیست که کدام یک صحیح است. پس هر دو طرف استدلال به آنها را رها می‌کنیم و به آنچه از طریق تواتر معلوم است و به دلایل عقلی و عادت‌هایی که معلوم هستند و به آنچه که نصوص مورد اتفاق میان فریقین بر آن دلالت دارند، مراجعه می‌کنیم و بدان‌ها استدلال می‌نماییم. پس می‌گوییم: آنچه در نزد خاص و عام معلوم است و به حد تواتر رسیده و مورخین و سیره‌نگاران و ناقلان در آن هیچ گونه اختلاف نظری ندارند، این است که ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود. هیچ بذل و بخششی در خلافت نبود که مردم او را بدان ترغیب بکنند و هیچ شمشیری هم در میان نبود که او را به وسیلهٔ آن بترسانند.

۱- منهاج السنة، 1/ 183.

۲- منهاج السنة، 4/ 46.

و ابوبکر دارای قبیله و اموالی نبود که او را در امر خلافت یاری و پشتیبانی کنند همان طور که جزو عادت و رسم پادشاهان است که خویشاوندان و نزدیکانشان آنان را کمک و یاری می‌کنند. همچنین ابوبکر، با زبانش خواستار خلافت نبود و نگفت که با من بیعت کنید بلکه از مسلمانان خواست که با عمر یا ابوعبیده بیعت کنند. و کسانی را که با او بیعت نکردند از قبیل سعد بن عباده، اذیت نکرد<sup>۱</sup> و آنان را وادار به بیعت نکرد. و این نهایت وادار نکردن مردم بر بیعت است.

کسانی که با ابوبکر بیعت کردند، همان کسانی بودند که زیر درخت رضوان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نمودند که اینان همان، پیشگامان نخستین مهاجر و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، هستند. خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان اهل ایمان و هجرت و جهاد بودند. سپس ابوبکر در مدت خلافتش همراه با کسانی که با وی بیعت کرده بودند، با مرتدین و مشرکین جنگید و با مسلمانان پیکار نکرد؛ بلکه امور مسلمانان را به شیوه قبل از هجرت بازگرداند. او شروع به گسترش فتوحات اسلامی کرد و شروع به جنگ با فارس و روم نمود. او در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کردند و از طرف مسلمانان به خودی خود به چیزی نمی‌پرداخت و هیچ یک از نزدیکان خود را به امارت در نمی‌آورد. سپس عمر بن خطاب به خلافت رسید. شهرهای زیادی را فتح کرد. کافران را مغلوب کرد. مؤمنان را عزت و سربلندی داد و منافقان و دشمنان را ذلیل و خوار نمود. اسلام و دستورات اسلامی را منتشر کرد و عدالت را در میان مسلمانان گسترش داد. دیوان مالیات و بخشش را برای اهل دین وضع نمود و شهرهای زیادی را برای مسلمانان آباد نمود. خود را به هیچ مالی آلوده نکرد و هیچ یک از نزدیکان خود را به حکومت نرساند. این چیزی است که همه کس از آن آگاهی و اطلاع دارد.

۲- همانا مسلمانان در بیعت با ابوبکر از حق پیروی کردند نه از هوای نفسانی. و این

۱- علت بیعت نکردن و چشم‌پوشی کردنش از طلب خلافت، بعداً ذکر می‌شود.

برخاسته از کمال و بی‌عیبی آنان بود. می‌گفتند: انگیزه‌های مسلمانان پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی پیروی از حق روی آورده بودند و چیزی آنان را از پیروی حق باز نداشت و آنان بر این امر قادر بودند. و هر گاه انگیزه و سبب برای حق حاصل شود و مانع منتفی شود و قدرت بر انجام پیروی از حق فراهم باشد، انجام دادن آن واجب و لازم می‌گردد. پس معلوم می‌شود که مسلمانان در کاری که انجام دادند، از حق پیروی کردند؛ زیرا آنان بهترین امت‌ها هستند و خداوند احکام دین را برایشان کامل کرد و با عزت بخشیدن به آنان و استوار داشتن گام‌هایشان نعمت خود را بر آنان تکمیل نمود. ابوبکر هیچ غرض و قصد دنیوی نداشت که مسلمانان به خاطر آن، او را مقدم بدانند. بلکه اگر به خاطر طبع و سرشت چنین کاری می‌کردند، علی را مقدم می‌داشتند. و اگر انصار از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت پیروی از مردی از طایفه بنی هاشم و همچنین دیگر قبائل قریش به خصوص قبیله بنی عبد مناف و بنی مخزوم. برایشان دوست داشتنی‌تر و بهتر از پیروی از مردی از طایفه بنی تیم می‌بود؛ زیرا اگر از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت اطاعتشان از فردی منافی برایشان دوست داشتنی‌تر و بهتر از اطاعتشان از فردی تیمی می‌بود. بدین خاطر بود که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت و ابوبکر به خلافت رسید، به ابوقحافه گفته شد: رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت. او گفت: حادثه ناگواری است، چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: ابوبکر. گفت: آیا طایفه بنی عبد مناف و بنی مخزوم بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: این فضل و بخشش خداوند است که به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. یا چیزی با این مضمون گفت<sup>۱</sup>.

۱- حاکم در مستدرک خود از ابوهیره رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، مکه به طور کلی مضطرب و آشفته شد. ابوقحافه این خبر را شنید و گفت: چه اتفاق افتاده است؟ گفتند: = رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافته است. گفت: این اتفاق عظیم و ناگواری است. پس چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: پسر تو. گفت: آیا طایفه بنی عبد مناف و بنی مغیره بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: چیزی که طایفه بنی عبد مناف و بنی مغیره بلندش کردند، کسی نمی‌تواند آن را بر جای نهد و چیزی که آنان بر جای نهاده باشند، کسی نمی‌تواند آن را بلند کند». (تاریخ الخلفاء ص 73).

همچنین بدین خاطر بود که ابوسفیان نزد علی آمد و گفت: آیا شما راضی هستید که امر خلافت در میان طایفه بنی تیم باشد؟ علی گفت: ای ابوسفیان، همانا امور اسلام مانند امور جاهلیت نیست. یا چیزی با این مضمون گفت.<sup>۱</sup>

پس عدول از عباس و علی و امثال آنان و روی آوردن به ابوبکر، دلیل بر این است که مسلمانان حق را در جای خود نشانند و برای انجام کارِ راست‌تر و درست‌تر از در خود وارد شدند. و آنان دانستند که خدا و رسولش راضی و خشنودند که ابوبکر رضی الله عنه برای امر خلافت، مقدم داشته شود. به خدا قسم، ابوبکر از نظر شرعی و منزلت، به خلافت رسید و امور مؤمنان را اداره کرد و آنان را به چیزی که در اختیار گرفته بود، هدایت کرد بدون آنکه، آن را برای خود بخواهد.<sup>۲</sup>

۳- استخلاف ابوبکر برخاسته از کمال و بی‌عیبی نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله است و از جمله چیزهایی است که نشان می‌دهد رسول الله صلی الله علیه و آله برحق است و همانند پادشاهی از پادشاهان نیست؛ زیرا عادت و رسم پادشاهان بر این است که نزدیکان و بستگان خود را بیشتر از دیگران مقدم می‌داشتند و این از جمله اموری بود که آنان به کمک آن حکومت خود را اداره می‌کردند.<sup>۳</sup>

پس اینکه ابوبکر و عمر پس از پیامبر به خلافت رسیده‌اند و عموی پیامبر، عباس و عموزاده‌هایش، علی و عقیل، و کسان دیگری مانند ربیع بن حارث و ابوسفیان و امثال آنان، و همچنین سایر افراد بنی عبدمناف از قبیل عثمان بن عفان و خالد بن سعید بن

۱- حاکم با اسناد خود از مره طیب روایت کرده که او گفت: ابوسفیان بن حرب نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد و گفت: این چه کاری است که در میان کمترین و خوارترین افراد قریش روی داده است. (منظورش ابوبکر بود). به خدا قسم، اگر بخواهم سواران و مردان زیادی از قریش را بر آن جمع می‌کنم. علی گفت: ای ابوسفیان، تا بحال که با اسلام و مسلمانان دشمنی کردی، هیچ ضرری به آنها نرساندی. به راستی ما ابوبکر را شایسته و لایق خلافت دانستیم. (مستدرک، 3/78).

۲- منهاج السنة، 1/186، 214 و 215؛ 2/252 و 254؛ 3/122؛ ط/231 و 254.

۳- نگاه کنید به کتاب «بدائع الفوائد» اثر ابن قیم، 3/207 و 208 در مبحث «راز خروج خلافت از میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» که در آن نیز چنین معنایی آمده است.

عاص و ابان بن سعید و دیگر افراد بنی عبد مناف، به خلافت نرسیده‌اند در حالی که والاترین منزلت را در میان قریش دارند و از نزدیکترین خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، خود بزرگترین دلیلی است بر اینکه محمد، بنده و فرستاده‌ی خداست و اینکه او پادشاه نیست؛ زیرا کسی به خاطر نزدیکی با او، جانشین وی نشده است، بلکه تنها به خاطر ایمان و تقوا برای این کار مقدم بوده است.

همچنین، این امر دلالت می‌کند بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله و امتش بعد از او تنها خدا را می‌پرستند و تنها از او امر و اطاعت می‌کنند. خواستار برتری در زمین نیستند بدان گونه که دیگران خواستارش هستند. و خواستار ملک و فرمانروائی نیستند که برای بعضی از پیامبران مباح شده است؛ زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را در میان دو چیز مخیر کرد: یکی، اینکه بنده و فرستاده‌ی خدا باشد، و دیگری اینکه پادشاه و پیامبر باشد. که پیامبر صلی الله علیه و آله این را اختیار کرد که بنده و فرستاده‌ی خدا باشد. به راستی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را از اهل بیتش برای جانشینی خود انتخاب می‌کرد، این شبهه در ذهن بعضی افراد ایجاد می‌شد که او مال و ثروت را برای وارثانش جمع کرده است. پس از آنجایی که او کسی را از اهل بیتش خود نکرده و مال و ثروتی را برای آنان به جا نگذاشته، این خود از جمله چیزهایی است که روشن می‌سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه خواستار ریاست و مال و دارایی نبوده اگر چه چنین چیزی مباح است. و روشن می‌سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله پادشاه و پیامبر نبوده، بلکه بنده و فرستاده‌ی خدا بوده است.<sup>۱</sup>

۴- ائمه و پیشوایان اسلام، ابوبکر و عمر را بر دیگر صحابه برتری داده و آنان را بر همه مقدم داشته‌اند: بعد از صحابه، بزرگان و امامانی بوده‌اند که هر کس به پاکی و وارستگی و ذکاوت آنان معترف است. کسانی که نه به خاطر ریاست و نه به خاطر مال و دارایی هیچ قصدی در مقدم داشتن شخص غیر فاضل نداشته‌اند. کسانی که بیشتر از همه مردم عالم بوده‌اند و حقائق علمی را کشف کرده‌اند. اینان همگی متفق‌اند که ابوبکر و



عمر برتر از دیگر صحابه هستند. پس هر کس از علما و بندگان امت اسلامی که نام نیکویی داشته، بر مقدم بودن و برتری ابوبکر و عمر متفق‌اند همان طور که شافعی رحمته الله گفته است؛ بیهقی با اسناد خود از شافعی نقل کرده که او گوید: هیچ یک از صحابه و تابعین در برتر بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه، اختلاف نظر ندارند.

همچنین علمای اسلامی در آن اختلاف نظر ندارند؛ همان طور که ابن قول مالک و اصحاب او، ابوحنیفه و اصحاب او، احمد و اصحاب او، داود و اصحاب او، ثوری و اصحاب او، لیث و اصحاب او، اوزاعی و اصحاب او، اسحاق و اصحاب او، ابن جریر و اصحاب او، و ابو ثور و اصحاب او می‌باشد. همچنین این قول سایر علمای مشهور است مگر کسانی که هیچ گونه توجهی به آن نکرده و برایشان مهم نبوده است. مالک از همه کسانی که دیده، اجماع را نقل کرده بر اینکه ابوبکر و عمر بر همه صحابه مقدم و برتر است. حتی ثوری می‌گفت: هر کس علی را بر ابوبکر مقدم بدارد، به نظرم هیچ عمل وی نزد خداوند پذیرفته نیست<sup>۱</sup>.

حماد بن زید، حماد بن سلمه، سعید بن ابوعروبه و دیگر علمای بصره، و سعید بن عبدالعزیز و دیگر علمای شام، و عمرو بن حارث، ابن وهب و دیگر علمای مصر، و کسانی مانند عبدالله بن مبارک، وکیع بن جراح، عبدالرحمن بن مهدی، ابویوسف، محمد بن حسن، اسحاق بن ابراهیم، ابو عبید، بخاری، ابوداود، ابراهیم حربی، فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دیرانی، معروف کرخی، سری سقطی، جنید، سهل بن عبدالله تستری و دیگر کسانی که در اسلام نام نیکویی داشته و تعدادشان خیلی زیاد است، همگی به مقدم و برتری بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه و به امامتشان همراه با سعی و تلاش زیادشان در پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستی با او، جزم کرده‌اند. و این موجب مقدم بودن ابوبکر و عمر و برتری دادن آنان به وسیله محبت، ستایش و تمجید، مشورت و نظرخواهی، و دیگر اسباب تفضیل، است. و هنگامی که رشید از مالک بن انس راجع به منزلت ابوبکر و

۱- ابوداود آن را در سنن خود روایت کرده است. (سنن ابوداود، 4/206).

عمر در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، مالک در جواب گفت: منزلت آنان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات او همانند منزلتشان در نزد او بعد از حیات اوست. رشید گفت: شفایم دادی ای مالک، شفایم دادی ای مالک<sup>۱</sup>.

۵- دشمنان پیامبر هم به برتر بودن ابوبکر و عمر واقفند و از آن دو می‌ترسند:

مقدم داشتن ابوبکر و برتری دادن وی و اختصاص دادنش به تمجید و بزرگداشت از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله برای عام و خاص، آشکار و روشن است؛ حتی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله از مشرکان و اهل کتاب و منافقان می‌دانستند که ابوبکر دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که دیگران ندارند و از او می‌ترسیدند. در صحاح و مسانید و سنن و مغازی ثابت شده و همگی بر آن اتفاق نظر دارند که در جنگ اُحد وقتی مسلمانان شکست خوردند، ابوسفیان بالای کوه رفت و گفت: آیا در میان مسلمانان، محمد هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر ابوقحافه هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر خطاب هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جوابش ندهید. آنگاه ابوسفیان به همراهانش گفت: این افرادی که مانده‌اند، شما از عهده‌شان برمی‌آیید.

عمر رضی الله عنه نتوانست خودش را کنترل کند و گفت: دروغ گفתי ای دشمن خدا، همانا افرادی که نام بردی، زنده هستند و کسان دیگری مانده‌اند که به تو ضرر برسانند<sup>۳</sup>. این

۱- منهاج السنة، 1/224؛ 4/77 و 136.

۲- حاکم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: «هر آنچه مسلمانان، نیک بدانند در نزد خداوند هم نیک است و هر آنچه مسلمانان، بد بدانند در نزد خداوند هم بد است. صحابه همگی بر این باور بوده‌اند که ابوبکر را به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب بکنند. و حاکم آن را صحیح دانسته است. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 66).

۳- صحیح بخاری، ک 4، ب 65 و 66؛ ک 5، ب 94. و نگاه کنید به جامع الأصول، 9/176 و 178. و بیهقی از زعفرانی روایت کرده که گوید: از شافعی شنیدم که می‌گفت: مردم بر خلافت ابوبکر صدیق اجماع کرده‌اند؛ زیرا مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله نیاز شدیدی به خلیفه داشتند و در زیر آسمان بهتر از ابوبکر نیافتند در نتیجه او را به عنوان جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله انتخاب کردند. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 66).

شخص، سردسته کافران بود که در آن موقع فقط راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر سؤال نمود، زیرا او می دانست و همچنین خاص و عام همه می دانستند که این سه نفر، افراد بسیار مهم دین اسلام هستند و دین اسلام به وسیله آنها بر پای مانده است. و این امر دلالت می کند بر اینکه آنچه نزد کافران آشکار و روشن بوده، این است که ابوبکر و عمر دو وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. و اینکه آن دو، چنان تلاش و کوششی برای اظهار آشکار ساختن اسلام کردند، که کس دیگری چنین تلاشی نکرده است. و این علاوه بر مسلمانان برای کافران هم معلوم و واضح بود. حتی من می دانم که گروهی از منافقان ماهر می گفتند: همانا پیامبر مرد عاقلی است که ریاست را با عقل و تدبیر و استادی اش به پیش می برد. می گفتند: همانا ابوبکر مشاور پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن بود که از اسرار و رموز آن باخبر بود برخلاف عمر و عثمان و علی، که آنان چنین نبودند.

برای تمامی مخلوقات آشکار شده که ابوبکر رضی الله عنه وابسته ترین فرد به محمد صلی الله علیه و آله است. این پیامبر است و این هم دوستش، ابوبکر. وقتی که محمد صلی الله علیه و آله برترین پیامبران است، پس دوستش هم برترین صدیقان و راستروان است. بنابراین فراوانی خصوصیات و ویژگی های عالی ابوبکر و عمر و مصاحبت و همراهی زیادشان با پیامبر صلی الله علیه و آله، همراه با کمال مودت و محبت و اسلام و مشارکت در علم، مقتضی آن است، که این دو نفر از دیگران، برای امر خلافت شایسته تر و مستحق تر بوده اند.<sup>۲</sup>

### درست آن است که احادیث زیر، بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، دلالت ندارند

۱- حدیث غدیر: لفظ این حدیثی که در صحیح مسلم از زید بن ارقم آمده، این است

۱- نگاه کنید به کتاب «الهدی النبوی» اثر ابن قیم، 2/ 94. در ترک زود جواب دادن دشمنان فایده و حکمتی وجود داشت. و پیامبر صلی الله علیه و آله از جواب دادنشان آن موقعی که ابوسفیان گفت این افرادی که مانده اند، شما از عهده شان برمی آید، نهی نکرد و امر به جواب دادنشان نمود آن موقعی که گفتند: هبل برتر است.

۲- منهاج السنة، 1/ 188؛ 4/ 54، 104، 135 و 140.

که زید بن ارقم گفت: «قام فینا رسول الله صلی الله علیه و آله خطیباً بهاء یدعی خمّاً بین مکة والمدینة فقال: أما بعد أيها الناس إنما أنا بشر یوشک أن یأتینی رسول ربی فأجیب ربی، وإنی تارک فیکم ثقلین<sup>۱</sup> أولهما کتاب الله، فیه الهدی والنور، فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به، فحث علی کتاب الله ورغب فیه. ثم قال وأهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی<sup>۲</sup>:» «رسول الله صلی الله علیه و آله در محلی بر سر آبی به نام «خم» در بین مکه و مدینه، برخاست و برای ما خطبه‌ای ایراد نمود و فرمود: اما بعد؛ ای مردم، همانا من بشری هستم و احتمال دارد که مأمور پروردگارم (ملک الموت) پیش من بیاید (و جانم را بگیرد) و من هم دستور پروردگارم را اجابت می‌کنم (و از میان شما بروم). اما من برای شما دو چیز گرانبها و نفیس را به جا گذاشته‌ام: (۱) کتاب خداوند (قرآن)، که در آن نور و هدایت هست. پس کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید (و به احکام و دستورات آن عمل کنید). (راوی گوید): پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را به پیروی از قرآن وادار نمود و خواهان آن گردید. سپس فرمود: (۲) اهل بیتم. راجع به اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم (و راجع به آنها از خداوند بترسید و آنان را اذیت نکنید)». این حدیث نشان می‌دهد که چیزی که ما مأمور به تمسک و عمل به آن هستیم و تمسک کننده و عامل به آن گمراه نمی‌شود، کتاب خدا، قرآن است. همچنین در جای دیگری غیر از این حدیث چنین چیزی آمده است؛ همان طور که در صحیح مسلم از جابر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، در روز عرفه هنگامی که برای مسلمانان خطبه خواند، فرمود: «وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به کتاب الله<sup>۳</sup>»: «در میان شما چیزی را به جا گذاشته‌ام که اگر بدان چنگ زنید، بعد از آن هرگز گمراه نمی‌شوید؛ و آن، کتاب خدا

۱- «خم» نام «غیظه» است که در شش کیلومتری «جحفه» همان غدیر مشهور واقع شده است. خم به غیظه اضافه شده و می‌گویند: غدیر خم.

۲- به خاطر بزرگی و شأن والایشان، ثقلین نامیده شده‌اند. بعضی می‌گویند به خاطر سنگینی عمل به آنها، ثقلین نامیده شده‌اند.

۳- صحیح مسلم، شماره 2408.

۴- صحیح مسلم، شماره 1218.

(قرآن) است».

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیتش را به امت اسلام یادآوری نموده، مقتضی آن است که آنان چیزی را به یاد آورند و بر آن مواظبت کنند که قبلاً ذکر شده است؛ از قبیل دادن حقوق اهل بیت و امتناع و خودداری از ظلم و ستم به آنان. و این چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از غدیر خم آن را ذکر کرده بود.

پس معلوم می‌شود که در غدیر خم دستور دینی تازه‌ای نه در حق علی و نه در حق دیگران، نه راجع به امامت و نه راجع به چیز دیگری، نازل نشده است. و این حدیث از جمله احادیثی است که تنها مسلم آن را روایت کرده و بخاری آن را روایت نکرده است. ترمذی هم آن را روایت کرده اما این جمله را بدان افزوده است: «وَأَمَّا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ»: «و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض (کوثر) بر من وارد می‌شوند». راجع به این جمله اضافی از امام احمد بن حنبل پرسیده شده و او آن را ضعیف دانست. همچنین بعضی دیگر از علما آن را ضعیف دانسته و می‌گویند که آن، صحیح نیست.

کسانی که معتقد به صحت این جمله اضافی هستند، می‌گویند: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه مجموع عترت که بنی هاشم هستند، بر گمراهی اتفاق نمی‌کنند. و عترت بر امامت علی<sup>۱</sup> و افضل بودن او اتفاق نکرده‌اند. بلکه امامان عترت از قبیل ابن عباس و دیگران، ابوبکر و عمر را برای خلافت مقدم داشته‌اند. و نقل ثابت و صحیح از تمامی

۱ - ابن کثیر رحمته الله در کتاب «البدایة والنهایة»، 7/ 225 می‌گوید: اما آنچه که بسیاری از نادانان شیعه و نقل کنندگان احمق و نادان افترا بسته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نموده که علی جانشین او باشد، چنین چیزی دروغ و بهتان و افترای بزرگی است که لازمه‌اش آن است که صحابه گناه و خیانت بزرگی مرتکب شده‌اند، زیرا در این صورت آنان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌خود و بدون هیچ سببی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا نکرده و امر خلافت را به علی نداده‌اند و این حق مسلم او را به دیگران داده‌اند. هر کسی که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان دارد و برایش متحقق شده که دین اسلام، حق است، بطلان و بی‌اساس بودن این افترا را درک می‌کند؛ زیرا صحابه بعد از پیامبران، بهترین انسان‌ها هستند و آنان در بهترین دوره‌های این امت زیسته‌اند؛ امتی که به نص قرآن و اجماع علمای گذشته و حال، اشرف امت هاست».

علمای اهل بیت بنی هاشم اعم از تابعین و تبع تابعین از فرزندان حسین بن علی و فرزندان حسن بن علی و دیگران، این است که آنان ابوبکر و عمر را برای انتخاب خلافت برتری داده‌اند و آن دو نفر را بر علی افضل دانسته‌اند.

دارقطنی کتاب «ثناء الصحابة على القرابة، وثناء القرابة على الصحابة» (تمجید صحابه از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و تمجید نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه) را تصنیف کرده است. اهل سنت در کمال و فضایل علی اختلافی ندارند و معترف‌اند که علی درجه والایی از کمال دارد، بلکه تنها اختلاف بر سر این است که آیا او کامل‌تر و برتر از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) است و آیا او برای امر خلافت از آن سه نفر، مستحق‌تر و شایسته‌تر بوده است یا خیر<sup>۱</sup>.

۲- حدیث مباهله: مسلم آن را از سعد بن ابی وقاص روایت نموده است. او در حدیثی طولانی می‌گوید: «هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ (آل عمران: ۶۱).

«بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود».

رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «اللهم هؤلاء أهلي»<sup>۲</sup>: «خدایا، اینان خانواده من هستند».

اما این آیه هیچ دلالتی بر امامت علی و افضل بودن او ندارد؛ زیرا فاطمه و حسن و حسین هم در آن شریک علی هستند. پس معلوم می‌گردد که چنان امری مختص به مردان و ذکور و ائمه ندارد بلکه زن و بچه هم در آن شرکت دارند؛ زیرا حسن و حسین موقع

۱- منهاج السنة، ۲/ 325 و 326؛ 4/ 85 و 104.

۲- صحیح مسلم، شماره 2404.

مباهله کودک بودند. و پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر این افراد را فرا خواند که خداوند دستور داد تا دو طرف، نزدیکان و فرزندان و زنان و خودشان را فرا خوانند. پس هر یک از آنان، فرزندان و زنان و نزدیک ترین مرد از لحاظ نسب را فرا خواند. و اینان از لحاظ نسب، نزدیکترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله بودند اگر چه دیگران در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان برتر بودند؛ یعنی به پیامبر صلی الله علیه و آله امر نشده بود که برترین پیروان خود را فرا خواند، زیرا مقصود این بود که طرفین نزدیکترین افراد از لحاظ نسب را فرا خوانند، چون در سرشت انسان، آن کسانی که بر آنان ترس دارد، خویشاوندان و نزدیکانش هستند. فرموده: «وأنفسنا وأنفسکم» به معنای مردانمان و مردانتان است؛ یعنی مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و مردانی که از جنس شما هستند. و مراد در این آیه، فقط هم جنسی در قرابت و خویشاوندی است. و اینکه علی برای مباهله تعیین شده، چون در میان نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نبوده که جانشینش باشد، موجب آن نمی گردد که در چیزی با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی و برابر باشد، بلکه به طور مطلق از سایر صحابه، افضل و برتر نمی باشد. او به وسیله مباهله تنها یک نوع فضیلت نصیب شده که آن هم میان او و میان فاطمه و حسن و حسین مشترک است.<sup>۲</sup>

۳- حدیث کساء: مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله بامدادی بیرون رفت در حالی که چادری از موی سیاهی به همراه داشت. حسن بن علی آمد و او را زیر آن چادر برد. سپس حسین آمد و او را هم زیر آن چادر برد. سپس فاطمه آمد و او را زیر آن برد. سپس علی آمد و او را هم زیر آن چادر برد و سپس فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

۱- زیرا از میان عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله جز عباس کسی باقی نمانده بود و عباس هم از پیشگامان نخستین نبود و همانند علی به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک و وابسته نبود. و از میان عموزاده هایش هم کسی به مانند علی نبود و جعفر قبل از آن به قتل رسیده بود. (ابن تیمیه).

۲- منهاج السنة، 2/ 125 و 3/ 11؛ 4/ 34.

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿۱﴾ (احزاب: ۳۳).

«خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

اما در این آیه هیچ دلالتی مبنی بر معصوم بودن و امامتشان وجود ندارد. این امر از دو جهت محقق و ثابت می شود:

اول - فرموده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳).

همانند آیات: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ (مائده: ۶).  
«خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند».

﴿وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ (بقره: ۱۸۵).

«خداوند آسایش شما را می خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

و ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ﴾ (نساء: ۲۶).

«و نه زحمت شما را می خواهد».

که اراده خدا در این آیات در بردارنده محبت خداوندی برای آن مراد و رضایت و خشنودی او به آن است. و خداوند آن را برای مؤمنان تشریح نموده و آنان را بدان امر کرده است. در این آیه نیامده که خداوند این مراد را آفریده و آن را تقدیر نموده است. و در این آیه نیامده که چنین امری محال و غیر ممکن نیست. دلیل آن هم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه است که فرمودند: «اللهم إن هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»: «خدایا، اینان اهل بیت من هستند پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را کاملاً پاک ساز». این حدیث دلیل بر آن است که خداوند به وقوع آن خبر نداده، چون اگر چنین امری واقع می بود، پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند را به خاطر وقوع آن مورد ستایش



و تمجید قرار می داد و او را سپاسگزاری می نمود و تنها به دعا اکتفا نمی نمود.<sup>۱</sup>

از جمله چیزهایی که این حقیقت را روشن می سازد، این است که در این آیه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده شده و آنان مورد خطاب آیه هستند. و خداوند به آنان دستور داده تا خود را پاک سازند و به آنان وعده ثواب بر انجام آن و تهدید عقاب بر ترک آن نموده است؛ خداوند می فرماید: ﴿يُنْسَاءُ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يَنْسَاءُ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ (احزاب: ۳۰-۳۳).

«ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم. ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند! و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

پس همه خطابها متوجه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است و تمامی امر و نهی و وعده و

۱- گویم: از این رو فهمیده می شود که عبارت: «آله الطیبین الطاهرین» درست نیست؛ زیرا این عبارت از باب خبر است در حالی که در هیچ آیه و حدیثی نیامده که راجع به پاک بودن آل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خبری آمده باشد. و آنچه در آیه و حدیث فوق الذکر آمده، از باب طلب و خواستن است و میان ارده تشریحی و اراده تکوینی فرق وجود دارد.

وعید متوجه آنان است. اما از آنجایی که روشن شده که منفعت و فایده موجود در آیه شامل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر افراد اهل بیت است و تطهیر با این خطاب و غیر آن آمده است، بنابراین تطهیر تنها مختص به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه تمامی اهل بیت را در بر می‌گیرد. و علی و فاطمه و حسن و حسین از دیگر افراد اهل بیت (بجز همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) به امر تطهیر نزدیک‌ترند و بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله تنها برای آنان دعا نمود.

دوم - می‌گوییم: فرض کن که آیه مذکور بر پاک بودن آنان (علی، فاطمه، حسن و حسین) و دور گردانیدن پلیدی از آنان دلالت دارد، اما در آیه چیزی وجود ندارد که بر عصمت آنان از خطا دلالت داشته باشد. دلیلش هم آن است که خداوند از دستوراتی که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داده، نخواست که خطا و اشتباه از آنان صادر نشود؛ زیرا خطا و اشتباه برای آنان و دیگران بخشوده شده است. پاک گردانیدن از گناه به دو صورت است: یا بنده آن گناه را انجام نمی‌دهد، و یا آن را انجام می‌دهد و بعداً از آن توبه می‌کند؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (توبه: ۱۰۳). «از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی».

پس دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به اینکه خداوند آنان را کاملاً پاک سازد، همانند دعای اوست به اینکه در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهد و درجات آنان را بالا برد و آنان را پاک گرداند و آنان را در زمره پرهیزگاران قرار دهد. و معلوم است که هر کس چنین باشد، مشمول آن قرار می‌گیرد و طهارتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان خواسته بزرگتر از طهارتی نیست که برای خود خواسته است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اللهم طهري من خطاياي بالثلج والبرد والماء البارد»<sup>۱</sup>: «خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک، مرا از

۱ - صحیح مسلم، شماره 476. عبارت حدیث این است: «اللهم طهري بالثلج والبرد والماء البارد، اللهم طهري من الذنوب والخطايا، كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس»: «خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک، مرا از گناهان و خطاها پاک

خطاهایم پاک گردان». پس کسی که گنااهش بخشوده شده یا محو شده است، خداوند او را کاملاً از آن گناه پاک می‌سازد. اما کسی که با حالت آلوده به گناهانش مرده باشد، در حال حیاتش از آن گناهان پاک نشده است. خلاصه، پاک گردانیدنی که خداوند آن را اراده کرده و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دعای آن را کرده، به معنای عصمت از گناه نیست.

ابن تیمیه رحمته اللہ علیہ در جای دیگری می‌گوید: خداوند خیر نداده که او تمامی اهل بیت را پاک گردانیده و پلیدی را از آنان دور کرده است. همانا چنین چیزی افترا و دروغ بستن به خداست. چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که می‌دانیم که در میان بنی هاشم کسانی وجود داشته‌اند که پاک نبوده‌اند. و چون خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳).

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

و قبلاً ذکر شد که این آیه همانند آیه: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ (مائده: ۶).

«خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد». و آیات دیگری از این قبیل است که بیان می‌دارند که خداوند آن چیز را برای شما دوست دارد و آن را برای شما برگزیده و شما را بدان امر فرموده است. پس کسی که آن را انجام دهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل می‌شود، و کسی که آن را انجام ندهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل نمی‌شود<sup>۱</sup>.

۴- حدیث «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى»: بخاری با اسناد خود از مصعب بن سعد و او هم از پدرش روایت نموده که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به جنگ تبوک رفت

گردان همان طور که لباس سفید را از چرک و ناپاکی، پاکیزه می‌داری». (سنن ابوداود، شماره 846؛ سنن ترمذی، شماره

3541؛ سنن نسائی، 1/198 و 199، مبحث غسل؛ مسند احمد بن حنبل، 4/381.

۱- منهاج السنة، 2/145، 146 و 219؛ 4/20 و 32.

و علی را جانشین خود کرد. علی گفت: آیا مرا در میان زنان و کودکان به جا می‌گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ألا ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس نبي بعدي»<sup>۱</sup>: «آیا راضی نیستی که (با این کار) منزلت تو در نزد من همانند منزلت هارون در نزد موسی باشد فقط با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست». این حدیث در صحیح بخاری و مسلم ثابت است ولی بر خلافت علی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت ندارد، زیرا:

۱- این استخلاف همانند استخلاف هارون نبود؛ زیرا لشکر همراه هارون بود و موسی تنها خودش رفت، اما در استخلاف پیامبر صلی الله علیه و آله تمام لشکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و غیر از زنان و کودکان و افراد معذور و افراد گناهکار کسی در مدینه نماند. پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر علی را به این فرموده مختص گردانید که گمان ضعف استخلاف و نقص درجه و مقام علی وجود داشت. و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از علی کس دیگری را جانشین خود می‌کرد که در این استخلاف گمان نقصی نمی‌رفت، نیازی نبود که با چنین گفته‌ای به او خبر بدهد.

۲- تشبیه علی به هارون همانند آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را در نرمی به خاطر خداوند به ابراهیم و عیسی، و عمر را در تندی و سخت‌گیری به خاطر خداوند به نوح و موسی تشبیه نموده بود. در میان امت محمد صلی الله علیه و آله غیرممکن نیست که کسی به ابراهیم و عیسی و نوح و موسی علیهم السلام تشبیه شود. پس اختصاص در کمال مانع مشارکت در اصل تشبیه نیست. و این چهار پیامبر از هارون برتر بودند و هر کدام از ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران تشبیه شده‌اند نه به یک نفر. پس این تشبیه ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران بزرگتر از تشبیه علی به هارون است. همچنین در این حدیث، همانا منزلت علی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله همانند منزلت هارون نزد موسی، در چیزی است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد، و آن هم استخلاف علی در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله است همچنان که موسی،

۱- صحیح بخاری، ک ۶۴، ب ۷۸، ج ۵/۱۲۹؛ صحیح مسلم، شماره ۲۴۰۴.

هارون را در غیاب خود، جانشین خودش کرد.

۳- اگر علی به طور مطلق و در همه موارد به مانند هارون می‌بود، در این صورت پیامبر صلی الله علیه و آله کس دیگری را جانشین خود نمی‌کرد در حالی که غیر از علی کسی دیگر را در مدینه جانشین خود کرده و علی هم در مدینه حضور داشت. همچنان که در جنگ خیبر کس دیگری غیر از علی را جانشین خود کرد و علی در مدینه بیماری چشم داشت.

۴- استخلاف در حال حیات خود پیامبر صلی الله علیه و آله، نوعی از نیابت و جانشینی است که هر حاکمی ناچار است آن را انجام دهد. و هر کسی که در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، برای جانشینی بر بعضی از امت شایستگی دارد، به این معنا نیست که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جانشین اوست.

۵- پیامبر این حدیث را در جنگ تبوک فرمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از بازگشت، ابوبکر را به عنوان امیر و فرمانده حاجیان فرستاد و علی را هم به همراه او فرستاد. علی گفت: آیا من امیر هستم یا مأمور؟<sup>۱</sup> که ابوبکر امیر بود و علی و همراهانش همانند مأموری به همراه امیرشان بودند. و علی پشت سر ابوبکر نماز می‌خواند و همراه با مردم در میان حجاج ندا سر می‌داد که بعد از این سال، هیچ مشرکی حق حج و زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه‌ای نمی‌تواند طواف کعبه بکند. پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر علی را به همراه ابوبکر فرستاد تا عهد و پیمان با عرب‌ها را بشکنند، زیرا از عادات و رسوم عرب بود که جز رئیس و بزرگ قومی که از او امرش اطاعت می‌شود یا مردی از خانواده‌اش، کسی عهد و پیمانی نمی‌بست و آن عهد پیمان را نمی‌شکست.

۶- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست که بعد از خود، علی جانشین باشد، در آن صورت پیامبر صلی الله علیه و آله این خطاب را محرمانه با علی در میان نمی‌گذاشت و آن را به تأخیر نمی‌انداخت تا اینکه علی بیاید و گله کند.

خلاصه، تمام مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی را جانشین خود در شهر مدینه نموده، از

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو مأمور هستی، همان طور که قبلاً ذکر شد.

خصوصیات و ویژگی‌های علی نیست و بر افضل بودن و امامت علی دلالت ندارد بلکه حتی پیامبر صلی الله علیه و آله افراد دیگری غیر از او را جانشین خود نموده بود.<sup>۱</sup>

۵- حدیث «أفضاكم علي» گفته عمر است و هیچ افضلیتی برای علی اثبات نمی‌کند: هیچ یک از صاحبان کتاب‌های ششگانه حدیث (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و سنن ابوداود) و صاحبان مسانید مشهور نه احمد و نه دیگران با اسناد صحیح یا ضعیف، آن را روایت نکرده‌اند. اما عمر رضی الله عنه گفته است: «أبي أقرنا، وعلي أفضانا»<sup>۲</sup>: «أبي بن كعب از همه ما قاری‌تر بود و علی هم از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد». عمر این را بعد از وفات اُبی بن کعب گفته بود. و حدیثی که در آن ذکری از علی به میان آمده در ضمن اینکه ضعیف است، در آن آمده که معاذ بن جبل، به مسائل حلال و حرام از همه عالم‌تر است. و زید بن ثابت در علم میراث از همه عالم‌تر است. پس اگر به فرض این حدیث صحیح هم باشد، در این صورت کسی که عالم‌تر به مسائل حلال و حرام است علم بیشتری از کسی دارد که به مسائل قضاوت عالم‌تر است. و گفته عمر که علی از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد، تنها در داوری بر حسب ظاهر است و ممکن است در باطن و نفس الأمر، حکم قضیه خلاف ظاهر باشد ولی آگاهی از حلال و حرام، ظاهر و باطن را در بر می‌گیرد.<sup>۳</sup>

### بعضی از احادیث دروغ و ساختگی‌ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، وضع شده‌اند

۱- حدیثی که بیان می‌دارد علی رضی الله عنه انگشتر خود را در نماز، صدقه داده و اینکه آیه:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (مائده: ۵۵).

۱- منهاج السنة، 2/ 224؛ 3/ 8، 9 و 16؛ 4/ 87-92. (با اختصار و ترتیب شماره‌ها).

۲- سنن ترمذی، 5/ 330؛ مسند احمد بن حنبل، 3/ 184 و 281؛ سنن ابن ماجه، 1/ 55.

۳- منهاج السنة، 4/ 138.

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او است».

درباره آن نازل شده است.

این حدیث به اتفاق تمامی علما، دروغ و ساختگی است. و آیه مذکور هم هیچ دلالتی بر آن ندارد و فضیلت خاصی برای علی ثابت نمی‌کند؛ به چند دلیل:

اول - آیه: ﴿إِنَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده: ۵۵).

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای خدا است. یعنی: نماز را در حالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند)».

درباره نهدی از موالات و دوستی با کافران و امر به موالات و دوستی با مؤمنان نازل شده است؛ بدان‌گاه که بعضی از منافقان مانند عبدالله بن ابی با یهود موالات و دوستی می‌نمود و می‌گفت که من از گردش روزگار می‌ترسم [شاید روزی به اینها نیاز پیدا کنم از این‌رو با آنان موالات و دوستی می‌نمایم]. عباده بن صامت گفت: همانا من فقط خدا و پیغمبرش را به دوستی می‌گیرم و با دوستی گرفتن خدا و پیغمبرش از کافران و موالات و دوستی با آنها، بیزاری می‌جویم. ابن عباس نقل کرده که آیه مذکور درباره ابوبکر نازل شده است. این آیه عام است و شامل تمام مؤمنانی می‌شود که متصف به صفات مذکور در آیه هستند و به یک فرد معینی اختصاص ندارد. پس تنها به ابوبکر، عمر، عثمان، علی و دیگران اختصاص ندارد بلکه اینان مستحق‌ترین و شایسته‌ترین افراد این امت هستند که مشمول آیه قرار می‌گیرند.

دوم - میان دو کلمه «وَلَايَةٌ» و «وَلَايَةٌ» فرق هست: «وَلَايَةٌ» ضد عداوت و دشمنی است که در آیه مذکور، همین معنا آمده است. ولی «وَلَايَةٌ» به معنای امارت است و در

آیه مذکور این معنا منظور و لحاظ نشده است.<sup>۱</sup>

۲- حدیث «من ناصب علیاً الخِلافة فهو کافر»<sup>۲</sup>: احادیثی که در این معنا آمده، از جمله احادیثی است که به طور ضروری و بدیهی معلوم و آشکار است که به رسول الله صلی الله علیه و آله دروغ بسته شده‌اند. این احادیث با دین اسلام تناقض و تضاد دارند و مستلزم تکفیر علی و مخالفان علی می‌باشند. و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، هرگز چنین چیزی را نگفته و بدان معتقد نیست. و نسبت دادن آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله از بزرگترین طعن و سرزنش و نکوهش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۳- حدیثی که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفته است: «أنت مني بمنزلة أخي ووصيي وخليفتي من بعدي وقاضي ديني»<sup>۳</sup>: این حدیث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است. و قبلاً سخن ابن حزم ذکر شده که همه این احادیث، ساختگی هستند و کسی که مقدار کمی آگاهی از احادیث و اخبار و نقل آنها داشته باشد، این را می‌داند. ابن حزم رحمته الله در این مورد راست گفته است. به همین خاطر هیچ یک از محدثین این احادیث را در کتاب‌های معتبر حدیثی روایت نکرده‌اند.<sup>۴</sup>

۴- حدیث «أَنَّ الله عهد إليَّ عهداً في علي، وأنه إمام الهدى وإمام الأولياء وهو الكلمة التي

۱- منهاج السنة، 1/208؛ 2/4-9 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/418.

۲- «هر کس خلافت را به زور از علی بستاند، کافر است». ابن تیمیه این حدیث و احادیث: «رسول الله صلی الله علیه و آله علی را دید که رو به او می‌آید و گفت: من و این مرد حجت و برهان خداوند بر اتمم در روز قیامت هستیم» و «هر کس بمیرد و تو را خشمگین کند... تا آخر حدیث» را آورده و سپس عبارات فوق را گفته است. (منهاج السنة، 1/208؛ 4/107 و 109 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/418).

۳- «تو در نزد من به مانند برادر و وصی و جانشین من بعد از من هستی و حاکم و داور دینم هستی».

۴- منهاج السنة، 4/86 و 95.



أَلْزَمَهَا لِلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>: این حدیث هم به اتفاق تمامی محدثین و علما، دروغ و ساختگی است. و تنها روایت صاحب کتاب «الحلیه» و امثال او فایده‌ای ندارد و بر صحت حدیث دلالتی ندارد. آفت و دروغ از ناحیه شیعیانی است که نخست بوده‌اند. عبارت «هُوَ كَلِمَةُ التَّقْوَى» در روایت مذکور و نامگذاری علی به آن، چیزی است که نشان می‌دهد که این حدیث، دروغ و ساختگی است؛ زیرا نامگذاری علی به آن کلمه از جنس نامگذاری مسیح صلی اللہ علیہ و آله و سلم به کلمه الله است، و مسیح صلی اللہ علیہ و آله و سلم بدین خاطر به کلمه الله نامگذاری شده که مثل او در نزد خداوند همانند آدم صلی اللہ علیہ و آله و سلم است که خداوند او را از خاک آفرید سپس گفت: موجود باشد و او هم فوری موجود شد. پس مسیح صلی اللہ علیہ و آله و سلم به وسیله سخن خداوند آفریده شد و بدین خاطر به کلمه الله نامگذاری شده است. اما علی رضی اللہ عنہ همانند سایر انسان‌ها آفریده شده است. و کلمه تقوی، «لا إله إلا الله» و «الله أكبر» است.<sup>۲</sup>

۵- حدیث نجم: «من أنقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي فطلبوا ذلك النجم فوجدوه في بيت علي بن أبي طالب، فقال أهل مكة: ضلَّ محمد وغوی وهوی أهل بيته ومال إلى ابن عمه علي بن أبي طالب، فعند ذلك نزلت هذه السورة»: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲﴾ (نجم: ۱-۲)<sup>۳</sup>: ابوالفرج رحمته اللہ علیہ گوید که این حدیث، موضوع و ساختگی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. کسی که آن را وضع کرده، چه قدر

۱- «همانا خداوند درباره علی پیمانی را به من واگذارده است. او پیشوای هدایت و راستی و پیشوای اولیاء و دوستان خداست. و او کلمه پرهیزگاران‌ای است که خداوند پرهیزگاران را براساس آن ماندگار کرده است».

۲- منهاج السنة، 3/ 18 و 19.

۳- «هر کس این ستاره را در منزلش فرو گذارد، او وصی و جانشین من بعد از من است. مردم به دنبال آن ستاره رفتند و آن را در خانه علی بن ابی طالب یافتند. مردم مکه گفتند: محمد گمراه و منحرف شده و به کژراهه رفته است و اهل بیتش هم هوس و آرزو کرده‌اند و او به عموزاده‌اش، علی بن ابی طالب تمایل پیدا کرده است. = آنگاه این آیه نازل شد: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲﴾ (نجم: 1-2): «سوگند به ستاره (ثریا) هنگامی که افول (غروب) می‌کند. که هرگز (محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم) از حق و هدایت منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است».

ضعیف و ناآگاه بوده و آنچه را که ذکر کرده، چه قدر دور از عقل و منطق است. و در اسناد آن ابهامات و تاریکی‌هایی وجود دارد.

گویم: ابن تیمیه رحمته الله با هشت دلیل بدان پاسخ داده و آن را رد کرده است.<sup>۱</sup>

۶- حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها»<sup>۲</sup>: این حدیث، خیلی ضعیف و بی‌اساس است. و بدین خاطر جزو احادیث ساختگی و دروغ محسوب می‌شود. اگر چه ترمذی آن را روایت کرده است. و به همین خاطر ابن جوزی آن را در بخش احادیث ساختگی و موضوع ذکر کرده است و بیان کرده که سایر طرق آن، موضوع و ساختگی است. خود متن، دروغ است، زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله شهر علم باشد و تنها یک در داشته باشد و تنها یک نفر علم دینی و احکام و دستورات اسلامی را از طرف او تبلیغ کند، در این صورت دین اسلام دچار فساد و تباهی می‌شود.<sup>۳</sup>

۱- منهاج السنة، 4/ 17-19.

۲- «من شهر علم و علی هم دروازه آن است».

۳- منهاج السنة، 4/ 138 و 139 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 408 و 413.

گویم: اما حدیث «لا يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر خليفة»: «این دین مدام پا برجا می‌ماند تا آنکه دوازده خلیفه به خلافت برسند»، ابن تیمیه بیان داشته که این حدیث بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، پسرش یزید، عبدالملک بن مروان، چهار فرزندش، و در میان آنان، عمر بن عبدالعزیز، منطبق است. (نگاه کنید به کتاب «آل و خاندان و دوستان رسول الله صلی الله علیه و آله» و «موضع‌گیری اهل سنت و اهل تشیع در قبال عقاید و فضایل و علم و دانش صحابه و فقهای صحابه»، چاپ 1412 ه.ق.).

## اجماع بر خلافت ابوبکر

### بیعت با ابوبکر در سقیفه

صحابه همگی بر افضل بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اینکه او برای امر خلافت از همه مستحق‌تر و شایسته‌تر بوده، اجماع کرده‌اند. و با اختیار و رضایت و به دلخواه خود، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند بدون آنکه ابوبکر کسی را با زور به این کار وادارد و بدون آنکه مالی را به کسی از آنانی که او را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، بدهد. عمر رضی الله عنه در حضور مهاجرین و انصار خطاب به ابوبکر گفت: «تو بهترین ما و سرور ما هستی و دوست داشتنی‌تر فرد از میان ما در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودی». کسی از آنان این گفته را انکار نکرد و کسی نگفت که غیر از ابوبکر کسی هست که برای امر خلافت، مستحق‌تر و شایسته‌تر از ابوبکر باشد.

به همین خاطر عمر بن خطاب در خطبه‌ای که در حضور مهاجرین و انصار ایراد نمود، گفت: «هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد».

بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup> تمام مهاجران و انصاری که در سقیفه بنی ساعده حضور داشتند، با ابوبکر بیعت کردند. بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما در خطبه عمر رضی الله عنه که در بازگشت از حج در آخر عمرش ایراد نمود، روایت کرده که عمر در آن خطبه گفت: «به من خبر رسیده که یکی از شما می‌گفت: به خدا قسم، اگر عمر فوت می‌کرد، با فلانی بیعت می‌کردم. کسی فریب نخورد که بگوید: همانا بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و تمام شد. بله، این چنین بود ولی خدا ما را از شر آن حفظ کرد. هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. هر کس بدون مشورت و نظرخواهی مسلمانان با فردی بیعت کند، از ترس اینکه مبادا کشته شوند، این بیعت قابل قبول نیست. و به ما خبر رسیده که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار با ما مخالفت کردند و همه‌شان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و علی و زبیر و همراهانش از

۱- صحیح بخاری، ک 64، ب 5.

۲- صحیح بخاری، ک 86، ب 31؛ صحیح مسلم، ک 29، ب 4. در آن بخشی از گفته عمر آمده است.

ما عقب ماندند. و همه مهاجرین دور ابوبکر جمع شدند. به ابوبکر گفتم: با ما بیا تا نزد برادرانمان از انصار برویم به سوی آنان روانه شدیم. وقتی که به آنان نزدیک شدیم، دو مرد صالح از آنان را دیدیم و تمام آنچه که انصار بر آن تمایل داشتند برای ما بازگو کردند و گفتند: کجا می‌خواهید بروید ای گروه مهاجران؟ گفتیم: می‌خواهیم نزد برادرانمان از انصار برویم. گفتند: نباید به آنان نزدیک شوید، کارتان را انجام دهید. گفتم: به خدا قسم، نزد آنان خواهیم رفت. پس راه افتادیم تا نزد آنان در سقیفه بنی ساعده رفتیم. ناگهان دیدیم که مرد جامه به خود پیچیده‌ای در میانشان بود. گفتم: این چه کسی است؟ گفتند: سعد بن عباد. گفتم: چرا این جوری شده است؟ گفتند: تب دارد. هنگامی که کمی نشستیم، خطیبشان شهادتین گفت و حمد و ثنای خداوند را به جای آورد آن گونه که لایق و سزاوار او بود. سپس گفت: اما بعد؛ ما یاران خدا و گردان و لشکر اسلام هستیم و شما جماعت مهاجرین، گروه اندکی هستید. افرادی از شما آهسته نزد ما آمدند و می‌خواستند ما را جدا بکنند و ما را تنها بگذارند و در این کار اراده خروج از سقیفه را می‌داشتند. هنگامی که ساکت شد، خواستم حرف بزنم و سخنانی را آماده کردم و آن را اصلاح نمودم که از آن خوشم آمد و به نظرم خیلی خوب و زیبا بود. خواستم در حضور ابوبکر آن را تقدیم کنم. به او نگریستم و بعضی تیزی و تندی در دین و صلاح و قصد خیر مشاهده نمودم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. آنگاه ابوبکر سخن گفت و از من بردبارتر و باوقارتر بود. به خدا قسم، کلمه‌ای از سخنانی که آماده کرده بودم و آن را اصلاح کرده و از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت و سخنانی مانند آنها و حتی بهتر از آنها را با حضور ذهن بدون آنکه از قبل بدان فکر کرده باشد، ایراد نمود و در پایان گفت: هر خیر و خوبی‌ای که در شما بوده و آن را ذکر کردید، شما شایسته و لایق آن هستید<sup>۱</sup>. و بجز افراد حاضر قریش،

۱- در روایت حمید بن عبدالرحمن آمده است: «ابوبکر سخن گفت و چیزی از فضایل و خوبی‌هایی که درباره انصار وارد شده بود، به جا نگذاشت و هر آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله راجع به شأن و منزلت آنان گفته بود، خاطر نشان ساخت و گفت: می‌دانید

هیچ کسی شایستهٔ خلافت نیست. آنان بهترین و برگزیده‌ترین قوم عرب از لحاظ نسب و قبیله هستند. من یکی از این دو مرد را برای شما بر می‌گزینم با هر کدام از آن دو خواستید، بیعت کنید. عمر گوید: دست من و دست ابوعبیده بن جراح که در میان ما نشسته بود، گرفت. هیچ کدام از سخنانی که گفت ناپسند ندانستم. به خدا قسم، اگر جلو آیم و گردنم بجنبد و به خاطر گناه از حرکت نایستد، برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که بر قومی فرمانروائی کنم که ابوبکر در میانشان است. خدایا، اگر هنگام مرگ نفس من چیزی را در نظرم نیاراید، اکنون طالب چیزی نیستم. یکی از انصار گفت: من هم محل اعتماد در آن قضیه هستم.

ای جماعت قریش، از ما یک امیر و از شما یک امیر انتخاب شود. هیاهو و سر و صدا زیاد شد و صداها بلند شدند تا جایی که ترسیدم اختلاف و درگیری ایجاد شود. پس گفتم: ای ابوبکر، دستت را دراز کن. پس دستش را دراز کرد و من با او بیعت کردم و مهاجرین و سپس انصار با او بیعت کردند. و مردم به سوی سعد بن عباده یورش بردند و بر سر او ریختند. یکی از انصار گفت: سعد بن عباده را کشتید. گفتم: خدا سعد بن عباده را بکشد. عمر گوید: به خدا قسم، هیچ کاری برای ما مهمتر از بیعت با ابوبکر نبود. ترسیدم که اگر از انصار جدا شویم و بیعتی صورت نگرفته باشد، در آن صورت بعد از ما با فردی از میان خودشان بیعت کنند. که ما هم یا باید بر خلاف میل و رضایت خود با آنان بیعت می‌کردیم و یا با آنان مخالفت می‌کردیم که در آن صورت فساد و تباهی و فتنه ایجاد می‌شد.<sup>۱</sup>

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لو سلک الناس وادياً وسلکت الأنصار وادياً لسلکت وادی الأنصار»: «اگر تمام مردم از دره‌ای عبور کنند و انصار از دره دیگری عبور کنند، قطعاً از دره انصار عبور می‌کنم». و ای سعد، می‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بودی، فرمود: «قریش و لاة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم»: «قریش، صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار، پیرو نیکوکار قریش و انسان‌های بدکار پیرو بدکار قریش هستند». سعد به ابوبکر گفت: راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شاهان ایران و فرماندهان هستیم».

معنی گفته عمر که گفت: «بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و خدا ما را از شر آن حفظ کرد»، این است که بیعت با ابوبکر بدون تأخیر و انتظار و با شتاب و عجله صورت گرفت، زیرا ابوبکر برای خلافت متعین شده بود و کس دیگری شایسته‌تر از او برای خلافت نبود. همچنان که عمر گفت: هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. و ظهور و آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر بر دیگر صحابه و اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر سایر صحابه مقدم داشته، چیزی آشکار و معلوم بود. پس دلالت نصوص قرآن و سنت بر تعیین او، بر خلاف دیگران جایی برای مشورت و رأی‌گیری و انتظار و تأخیر نگذاشت. و عمر مصون بودن از شر آن را نخواست بلکه خبر داد که خداوند به وسیله اجماع صحابه بر بیعت با ابوبکر، ما را از شر فتنه حفظ کرد. و اتفاقات و جریاناتی که در سقیفه روی داد، نزاع و اختلاف محسوب نمی‌شود زیرا صحابه از همدیگر جدا نشدند تا اینکه همگی بر انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه اتفاق کردند<sup>۱</sup>.

### بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت شده که او خطبهٔ اخیر عمر<sup>۲</sup> را شنید. هنگامی که عمر بر روی منبر نشست و برای مردم خطبه خواند. و این در فردای روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس عمر شهادتین گفت و ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. عمر گفت: آرزو داشتم که رسول الله صلی الله علیه و آله زنده می‌بود تا همه ما از دنیا می‌رفتیم. اینک که محمد صلی الله علیه و آله وفات یافته است، خداوند در میان شما نوری قرار داده که به وسیله آن هدایت می‌یابید. خداوند به وسیله آن نور، محمد را هدایت کرده است. و همانا ابوبکر، یار و رفیق رسول الله صلی الله علیه و آله و دومین نفر در غار (ثور) بود و او در میان مسلمانان از همه کس اولی‌تر و شایسته‌تر برای ادارهٔ امور شماسست. پس برخیزید و با او بیعت کنید. گروهی از حاضران در آنجا قبلاً در

۱- منهاج السنة، 1/36؛ 3/113، 119، 120 و 186؛ 4/216 و 217.

۲- عمر این خطبه را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد نمود و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد.

سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرده بودند. و بدین صورت عموم مردم با ابوبکر بر سر منبر بیعت کردند.

زهري از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کرده که گفت: از عمر رضی اللہ عنہ شنیدم که در آن روز به ابوبکر می گفت: بر روی منبر برو. مدام از او اصرار کرد تا اینکه ابوبکر بر روی منبر رفت، و آنگاه عموم مردم با او بیعت کردند.<sup>۱</sup>

از ابوبکر روایت شده که گفت: مرا به حال خود بگذارید<sup>۲</sup>.

### بیعت نکردن سعد بن عباد با ابوبکر

بعضی از انصار سخنانی گفتند که بزرگانشان از قبیل اسید بن حضیر، عباد بن بشر و امثال آنان که از لحاظ قوت و جلادت و بزرگی و شرف، برتر از سعد بودند، آن سخنان را نپذیرفتند و آن را انکار کردند.

از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم ثابت شده که ایشان فرمودند: «خیر دور الأنصار دار بني النجار، ثم بنو عبد الأشهل، ثم بنو عبدالحارث بن خزرج، ثم بنو ساعده، وفي كل دور الأنصار خیر»<sup>۳</sup>: «بهترین قبیله های انصار، قبیله های بنی نجار، سپس قبیله عبد الأشهل، پس از آن قبیله بنی

۱- صحیح بخاری، ک 93، ب 51. همچنین در صحیح بخاری از عایشه درباره این موضوع آمده که او گفت: خطبه ای که ابوبکر و عمر ایراد کردند، خداوند آن را سودمند گردانید. عمر مردم را ترسانید. و در میان آنان نفاق و ریاکاری بود که خداوند به وسیله خطبه عمر، آنان را اصلاح کرد. سپس ابوبکر هدایت را برای مردم روشن ساخت و آنان را با حقی که بر آن بودند، آشنا کرد.

۲- نگاه کنید به کتاب «الریاض النضر فی مناقب العشرة» (باغ های خرم و سرسبز درباره فضایل عشرة مبشره).

۳- منهاج السنة، 3/ 120. قبلاً خطبه ابوبکر بعد از بیعت ذکر شد. و از ربیع، یکی از یاران ابوبکر روایت است که گوید: به ابوبکر گفتم: چه چیز تو را واداشت که اداره امور مردم را به عهده گیری در حالی که مرا نمی کردی از اینکه بر دو نفر فرمانروایی کنم؟ گفت: چاره ای نداشتم. ترسیدم که امت محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم دچار تفرقه و چند دستگی شود. و در روایت دیگری آمده است: ترسیدم که فتنه ای بر پا شود و بعد از آن ارتداد به وجود آید. (مختصر السیره، اثر شیخ محمد بن عبدالوهاب، ص 138. و نگاه کنید به تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 71).

۴- صحیح مسلم، شماره 1949-1951.

عبد الحارث بن خزرج و سپس قبیله بنی ساعده می‌باشند و در تمامی قبیله‌های انصار خیر و نیکی وجود دارد». از هیچ یک از افراد سه قبیله نخست شناخته نشده که راجع به خلافت ابوبکر مخالفتی بکنند و تنها سعد بن عباد، حباب بن منذر و گروه اندکی با خلافت ابوبکر مخالفت کردند و اینان بجز سعد بن عباد، پشیمان شدند و با ابوبکر صدیق بیعت کردند. سعد بن عباد بدین خاطر با ابوبکر بیعت نکرد چون انصار او را برای خلیفه تعیین کرده بودند و وقتی که در پایان به عنوان خلیفه انتخاب نشد، این امر در دلش ماند، چیزی که در دل‌های بشر می‌ماند. اما نه با زبان و نه با عمل و رفتار هیچ گاه ابوبکر را اذیت نکرد.

آنچه شهرستانی ذکر کرده که انصار بر مقدم داشتن سعد بن عباد برای خلافت اتفاق کرده‌اند، به اتفاق مؤرخین و کسانی که با نقل و روایت آشنایی دارند، باطل و بی‌اساس است و احادیث صحیح و ثابت، خلاف آن را می‌رسانند.<sup>۱</sup>

با وجودی که سعد بن عباد با ابوبکر بیعت نکرد، اما در امور جامعه اسلامی مخالفت نکرد و حق را رد نکرد و از باطل جانبداری و پشتیبانی نمی‌کرد. بلکه حتی امام احمد رحمته الله در مسند خود از ابومعاویه از داود بن عبدالله اودی از حمید بن عبدالرحمن حمیری روایت کرده - ماجرای سقیفه را ذکر کرده - و در آن آمده است که ابوبکر صدیق گفت: «ای سعد، می‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که نشسته بودی، فرمود: «قریش ولایة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم»: «قریش صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار پیرو نیکوکار قریش، و

۱- نسائی و ابویعلی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که او گفت: «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، انصار گفتند: از ما یک امیر و از شما مهاجرین یک امیر انتخاب شود. عمر بن خطاب نزد آنان رفت و گفت: ای جماعت انصار، مگر نمی‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر دستور داده بود که برای مردم امامت بکنند؟ پس کدام یک از شما می‌پسندد که بر ابوبکر پیشی گیرد؟ انصار گفتند: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بر ابوبکر پیشی گیریم. حاکم آن را صحیح دانسته است (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 68).



انسان‌های بدکار پیرو بدکارِ قریش هستند». سعد گفت: راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شما امیران و فرماندهان هستید». این حدیث، حدیثی مرسل و حسن است. شاید حمید آن را از بعضی از صحابه که شاهد آن بوده‌اند، اخذ کرده باشد. در آن حدیث فایده خیلی زیبایی وجود دارد و آن، این است که سعد بن عباده از وضعیت نخستش که ادعای خلافت می‌کرد، پایین آمده و به خلافت ابوبکر صدیق اذعان کرد. خداوند از همه‌شان راضی و خشنود باد!

سعد بن عباده هیچ گاه ابوبکر صدیق را نکوهش و سرزنش نمی‌کرد و از او عیب‌جویی نمی‌نمود. و این را انکار نمی‌کرد که ابوبکر برترین مهاجرین است. و در حالی از دنیا رفت که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد. او در زمان خلافت عمر رضی اللہ عنہ وفات یافت. سعد بن عباده از پیشگامان نخستین انصار و از اهل بهشت است همان طور که عایشه اظهار داشته است.

کسانی از انصار که ابتدا مخالفت کردند، مخالفشان با ابوبکر صدیق نبود بلکه می‌خواستند از میان قریش یک امیر و از میان آنان یک امیر انتخاب شود. و هنگامی که برایشان روشن شد که امر خلافت باید در میان قریش باشد، نزاع و اختلاف را کنار گذاشتند.<sup>۱</sup>

### علی رضی اللہ عنہ و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند

بعضی می‌گویند که تعدادی از افراد بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند. عده دیگری می‌گویند که در روز دوم با او بیعت کردند. و عده‌ای هم می‌گویند آنان شش ماه بیعت را به تأخیر انداختند و سپس بدون رغبت و میل و بدون ترس با او بیعت کردند. ابوبکر به خاطر بیعت گرفتن از ایشان، در دسر و مزاحمت برایشان ایجاد نکرد و آنان را به بیعت کردن ملزم نساخت. همه اینها نشان دهنده پرهیزگاری و دوری‌اش از اذیت و آزار امت

۱- منهاج السنة، 2/ 239؛ 3/ 15 و 269؛ 4/ 214 و 226.

اسلام و نشان دهنده نهایت عدالت و تقوای اوست.

نامه‌ای که بعضی از نویسندگان ذکر کرده‌اند که ابوبکر آن را برای علی فرستاد، از نظر علما دروغ و جعلی است. بلکه علی کسی را نزد ابوبکر فرستاد که نزد ما بیا. او هم نزد آنان رفت. علی برایش عذر آورد و از او معذرت خواهی کرد و با او بیعت نمود.

در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «فاطمه را نزد ابوبکر فرستادم تا سهم الارث خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که خداوند در مدینه عاید او کرده، و فدک<sup>۱</sup> و باقیمانده یک پنجم خبیر را از ابوبکر طلب نماید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لا نورث ما تركنا صدقة، إنما يأكل آل محمد من هذا المال»<sup>۲</sup>: «از خود ارث به جا نمی‌گذاریم. آنچه بعد از خود به جا می‌گذاریم، صدقه محسوب می‌شود. همانا آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از این مال خداوند، می‌خورند». به خدا قسم، من چیزی از صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان گونه‌ای که در زمان خودش بوده، تغییر نمی‌دهم و همانا هر آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان عمل کرده، من هم به آن عمل می‌کنم. به راستی من می‌ترسم که اگر چیزی از اوامر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم. دیدم که فاطمه از ابوبکر دوری گرفت و با او سخن نگفت تا اینکه وفات یافت. فاطمه شش ماه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بود. وقتی که وفات یافت، علی او را در شب به خاک سپرد و ابوبکر را صدا نزد. و علی بر او نماز جنازه خواند. علی در زمان فاطمه بین مردم صاحب جاه و عزت بود، اما هنگامی که فاطمه وفات یافت، علی دیگر آن احترام و عزتی را که قبلاً در زمان فاطمه میان مردم داشت، از دست داد. پس خواهان صلح و آشتی با ابوبکر و بیعت کردن با او شد. علی در مدت آن شش ماه با ابوبکر بیعت

۱ - صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه از ابوبکر طلب می‌نمود.

۲ - آنچه مربوط به قضیه فدک بود، قبلاً ذکر شد و در آنجا گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نص خود، اختلاف و نزاع را در آن از بین برده است.

۳ - یعنی مال خداوند، که برای آنان جایز نیست بیشتر از خوراک و پوشاک از آن مصرف بکنند.

نکرد. پس او کسی را نزد ابوبکر فرستاد که تنها خودت نزد ما بیا و کس دیگری را همراه خودت نیاور، چون دوست نداشت که عمر با او بیاید. عمر به ابوبکر گفت: به خدا قسم، تنها خودت پیش آنان نمی روی. ابوبکر گفت: نمی توانم هیچ کاری با من بکنند، به خدا قسم، پیش آنان می روم. پس ابوبکر بر آنان داخل شد. علی شهادتین را بر زبان آورد و سپس گفت: ای ابوبکر، همانا ما فضیلت و برتری تو و آنچه که خداوند به تو داده، دانسته ایم. و نسبت به خیر و فضلی که خداوند به تو داده، حسد نبردیم. اما تو با این کار در حق ما ستم کردی و ما به نظر خودمان به خاطر خویشاوندی با رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در آن اموال حقی داشتیم. مدام با ابوبکر سخن می گفت تا اینکه چشمان ابوبکر پر از اشک شد. هنگامی که ابوبکر به سخن آمد گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، خویشاوندی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برایم دوست داشتنی تر از آن است که با خویشاوندان خودم ارتباط برقرار کنم. اما درباره اختلافی که میان من و شما بر سر این اموال روی داد، باید گفت که من از راه حق منحرف نشده ام و هیچ کاری را که دیده ام رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آن را انجام داده، ترک نکرده ام مگر اینکه همه آن را انجام داده ام. پس علی به ابوبکر گفت: آخر روز با تو بیعت می کنم. هنگامی که ابوبکر نماز ظهر خواند بالای منبر رفت و شهادتین گفت. و شأن و منزلت علی و عقب ماندن او از بیعت و عذرش را ذکر کرد و سپس طلب بخشش نمود. علی بن ابی طالب هم شهادتین گفت و حق و شأن ابوبکر را بزرگ داشت. و اظهار داشت که کاری که کرده به خاطر حسادت و رشک بر ابوبکر نبوده و از روی انکار و نادیده گرفتن خیر و فضل که خداوند به ابوبکر ارزانی داشته، نبوده است. اما ما به نظر خودمان در آن اموال سهمی داشته ایم که ابوبکر با این کارش در حق ما ستم نمود. این چیزها در درون ما بود. مسلمانان آن را توضیح دادند و گفتند: به حق اصابت نمودی. از آن موقعی که علی این کار شایسته و خداپسند را انجام داد و با ابوبکر بیعت نمود، مسلمانان هم به علی نزدیک شدند و با او ارتباط صمیمانه ای داشتند<sup>۱</sup>.

۱- صحیح بخاری، ک 57، ب 1؛ ک 62، ب 12؛ صحیح مسلم، شماره 1759.

۲- منهاج السنة، 3/171؛ 4/214 و 230-232.

گویم: قبلاً سخن ابن تیمیه در این زمینه ذکر شد که اهل سنت در کمال و منزلت علی و اینکه او در درجه‌ والایی از کمال است، هیچ اختلافی ندارند. تنها اختلاف بر سر این است که او از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) کامل‌تر و برتر است و برای امر خلافت از آنان مستحق‌تر و شایسته‌تر است یا خیر.

### اجماع معتبر در خلافت

بدون شک مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه اندکی در اجماع معتبر در خلافت هیچ اشکالی وارد نمی‌کند؛ زیرا اگر مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه اندکی معتبر می‌بود، اجماع بر قضیه خلافت منعقد نمی‌شد، زیرا خلافت امر معینی است و ممکن است فردی از روی هوا و هوس که خودش هم نمی‌داند، با آن مخالفت بکند. بر خلاف اجماع بر احکام عمومی شرعی از قبیل ایجاب، تحریم، اباحه و ... که در این گونه احکام اگر اجماعی صورت گیرد و یک نفر یا دو نفر در آن مخالفت بکنند، در این صورت علما دو قول دارند: یکی اینکه به مخالفتشان اعتنایی نمی‌شود و با وجود این مخالفت اجماع منعقد می‌شود. و دیگری اینکه مخالفتشان معتبر است و مانع انعقاد اجماع می‌شود. و این قول اکثر علما می‌باشد. فرق میان این احکام و میان خلافت در این است که در احکام شرعی، حکم عام است و شامل همه کس می‌شود؛ زیرا کسی که قائل به وجوب چیزی باشد، آن چیز را بر خود و دیگران واجب کرده، و کسی که مخالف آن باشد، متهم نیست. ولی در خلافت تنها اتفاق اهل شوکت و جمهور که امور مردم به وسیله آنان اداره می‌شود، شرط است، به گونه‌ای که ممکن باشد که مقصود خلافت به وسیله آنان حاصل شود. و بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «علیکم بالجماعة، فإن ید الله مع الجماعة»<sup>۱</sup>: «بر شماست که با جماعت باشید، زیرا دست خداوند همراه جماعت است». و در جای

دیگری فرموده‌اند: «إن الشيطان مع الواحد وهو مع الإثنين أبعد»<sup>۱</sup>: «همانا شیطان به یک نفر تنها نزدیک است و از دو نفر به دور است». همچنین می‌فرمایند: «إن الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم، والذئب إنما يأخذ القاصية»<sup>۲</sup>: «همانا شیطان گرگ انسان است همان طور که گوسفند، گرگ دارد. و گرگ هم تنها گوسفندی را می‌گیرد که از گله جدا شده است (و شیطان هم که گرگ انسان است، کسی را طعمه خود می‌کند که از جماعت مسلمانان جدا شده باشد)». باز در جای دیگری فرموده‌اند: «عليكم بالسواد الأعظم، ومن شد في النار»<sup>۳</sup>: «بر شماست که با اکثریت باشید و کسی که از اکثریت مسلمانان جدا شود، خودش را در آتش جهنم انداخته است».

### حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی‌بود، باز ابوبکر مستحق و شایسته خلافت بود

سخن پیرامون خلافت ابوبکر صدیق دو صورت دارد: یا خلافت او وجود داشته است و یا اینکه او مستحق و شایسته خلافت بوده است. در مورد صورت اولی باید گفت که از طریق تواتر و اتفاق همه مردم معلوم است که ابوبکر به خلافت رسیده و جانشین پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم شده است؛ حدود را اجرا کرد؛ حقوق مردم را تماماً به صاحبانش برگرداند و حق هیچ کسی را پایمال نکرد؛ با کافران و مرتدان جنگید؛ امور مسلمانان را به خوبی اداره کرد؛ اموال و دارایی‌ها را در میان مسلمانان عادلانه تقسیم کرد؛ و تمام کارهایی که وظیفه یک امام است، به خوبی انجام داد. بلکه او اولین فرد این امت بود که به امر مهم خلافت مبادرت ورزید. اما اگر منظور از خلافت ابوبکر این باشد که او مستحق و شایسته آن بود، این چیزی

۱- سنن ترمذی، 3/ 315.

۲- کنز العمال، 1/ 102.

۳- مسند احمد بن حنبل، شماره 2784.

۴- منهاج السنة، 1/ 190؛ 4/ 231 و 232.

است که غیر از اجماع، دلایل زیادی بر آن دلالت دارند. از این‌رو خلافت ابوبکر در هر دو صورت نیازی به اجماع ندارد اگر چه اجماع هم حاصل شده است.<sup>۱</sup>

### خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است

این دین حق ناچاراً باید کتاب هدایتگر و شمشیر یاریگر داشته باشد؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَصْرَهُ. وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حدید: ۲۵).

«ما رسولان خود را با دلایل و معجزات روشن و شریعت‌های آشکار فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی که دارای احکام و شرایع است) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند، بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»

پس کتاب آسمانی اوامر و نواهی خداوند را تبیین می‌کند و شمشیر هم آن را تأیید و یاری می‌دهد. از طریق کتاب و سنت ثابت شده که خداوند به بیعت کردن با ابوبکر امر کرده است و کسانی که با او بیعت کردند، اهل شمشیر و فرمانبرداران خداوند در آن بودند. پس خلافت ابوبکر به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است.<sup>۲</sup>

### اقدامات ابوبکر پس از خلافت، که این هم از فضایل اوست

۱- منهاج السنة، 4/ 232.

۲- منهاج السنة، 1/ 190 و 191.

ابوبکر رضی الله عنه جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله شد و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و از هیچ تلاش و کوششی دریغ نرزید؛ همچنان که خودش می‌گوید: «همانا من چیزی از کارهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، ترک نکردم مگر اینکه همه آنها را به تمام و کمال انجام دادم. من می‌ترسم از اینکه اگر چیزی از اوامر و دستورات او را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم».

اقدامات و کارهایی که ابوبکر انجام داد، به طور مفصل عبارتند از:

۱- ثابت گردانیدن مسلمانان بر ایمان و تقویت آنان: مردم مدینه از مهاجرین و انصار از روی میل و رغبت اسلام آوردند و به خاطر دین اسلام با دشمنان جنگیدند، و به همین خاطر کسی از اهل مدینه مرتد نشد، بلکه اکثرشان به خاطر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف و سست شدند،

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور: ۶۳).

«پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنه‌شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد».

و از جهاد به خاطر نصرت و یاری دین خدا سست شدند تا اینکه خداوند آنان را به وسیله ابوبکر رضی الله عنه محکم و استوار گردانید و قوت و توان تازه‌ای به آنان عطا کرد. خداوند این کار را به وسیله ابوبکر انجام داد؛ کسی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند به وسیله او اسلام را یاری داد و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند به وسیله او اسلام را حفظ کرد. پس خداوند از طرف اسلام و مسلمانان بهترین جزا و پاداش را به او عطا کند. انس گوید: «ابوبکر رضی الله عنه برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را تشویق و امیدوار کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و قوی شدیم»<sup>۱</sup>.

۱- منهاج السنة، 4/ 58، 59، 129، 137 و 165. ابن کثیر گوید: محمد بن اسحاق گفت: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، عرب‌ها مرتد شدند. یهود و نصارا سر بیرون آوردند و هویت خود را آشکار کردند. نفاق آشکار گردید. و مسلمانان به خاطر از دست دادن پیامبرشان همانند گوسفندان آواره و سرگردان در شب تاریک بودند تا اینکه خداوند آنان را به وسیله ابوبکر رضی الله عنه جمع گردانید. (البدایة والنهاية، 5/ 279).

۲- جنگ با مرتدین: کسانی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند، از کسانی بودند که به زور شمشیر، اسلام آوردند مانند یاران مسیلمه کذاب و مردم نجد. در نزد همه مردم به تواتر ثابت شده که آنکه با مرتدان جنگ کرد، ابوبکر صدیق و یاران و همراهانش بود. او با مسیلمه کذاب که ادعای پیامبری می‌کرد و با پیروان او از بنی حنیفه و مردم یمامه جنگید. بعضی گفته‌اند که مرتدان صد هزار نفر یا بیشتر از آن بودند. همچنین ابوبکر با طلیحه اسدی که در نجد ادعای پیامبری کرده بود و با پیروانش از اسد و غطفان که تعدادشان خیلی زیاد بود، جنگید. سجاح هم مدعی نبوت بود؛ زنی که مسیلمه کذاب با او ازدواج کرد؛ یعنی یک مرد کذاب با یک زن کذاب ازدواج نمود. همچنین افرادی از عرب‌ها از دین اسلام برگشتند که از هیچ انسان آگاه و کذابی پیروی نکردند. مفسرین می‌گویند که منظور از آیه: ﴿يَكْفُرُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ﴾ (مائده: ۵۴).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا) زیانی نمی‌رساند؛ خداوند قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

ابوبکر و عمر و پیروانشان از مردم یمن و دیگران می‌باشند. بنابراین از بزرگترین فضایل ابوبکر صدیق در نزد همه امت اسلام از اول تا آخرشان، این است که او با مرتدان جنگید. بیشترین افرادی که مرتد شدند، بنوحنیفه بودند. و جنگ ابوبکر با آنان به خاطر ندادن زکات نبود، بلکه بدین خاطر بود که به مسیلمه کذاب ایمان آوردند.<sup>۱</sup>

۳- جنگ با مانعان زکات: اما کسان دیگری که ابوبکر به خاطر منع زکات با ایشان

۱- منهاج السنة، 4/ 58، 59، 129 و 228. بیهقی از حسن بصری روایت کرده که او درباره آیه: ﴿مَنْ رَتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ﴾ گفت: آنان عبارتند از: ابوبکر و یارانش. هنگامی که عرب‌ها مرتد شدند، ابوبکر و یارانش با آنان جنگیدند تا اینکه آنان را به اسلام بازگرداندند. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 65).



جنگید، افرادی بودند که به طور کلی از دادن زکات امتناع می کردند و ابوبکر بدین خاطر با آنان جنگید. بدیهی است که جنگ ابوبکر با آنان بدین خاطر نبود که زکات را به خود ابوبکر بدهند، بلکه به خاطر این بود که زکات را به مستحقانش بدهند. عمر ابتدا در مورد جنگ با آنان شک و شبهه داشت تا اینکه ابوبکر صدیق با او بحث کرد و وجوب قتال با آنان را برایش روشن ساخت و نهایتاً عمر آن را پذیرفت. ماجرای این مشهور است؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که عمر به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می جنگی در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله»: «به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند «لا إله إلا الله» (و اسلام بیاورند). پس هرگاه آن را بگویند خون و مالشان از جانب من محفوظ است مگر به خاطر گرفتن حق آنها. و حساب آنان برعهده خداست». ابوبکر گفت: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده است: «إلا بحقها» (مگر به خاطر گرفتن حق آنها)، خوب زکات هم جزو حق آنهاست. به خدا قسم، اگر بزغاله ماده‌ای که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دادند، از من منع کنند، قطعاً به خاطر منع آن با ایشان خواهم جنگید. عمر گفت: به خدا قسم، دیدم که خداوند سینه ابوبکر را برای پیکار با مانعان زکات گشوده است و دانستم که چنین کاری حق است. عمر به احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده یا به او رسیده، برای گفته خود دلیل آورد و ابوبکر صدیق هم برایش روشن ساخت که عبارت «بحقها» شامل زکات هم می شود؛ زیرا زکات حق مال است.

در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که ایشان فرمودند: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله وإني رسول الله و يقيموا الصلاة

وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا<sup>۱</sup>: «به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند هیچ معبود برحقى جز الله نیست و همانا من فرستاده خدایم، و نماز را برپای دارند و زکات پردازند. پس هر گاه این اعمال را انجام بدهند، خون و مالشان از جانب من محفوظ است مگر به خاطر گرفتن حق آنها». این لفظ اخیر پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی **إِلَّا بِحَقِّهَا**) فقه و دانش سرشار ابوبکر را می‌رساند و این گفته درباره جنگ به خاطر ادای زکات صریح است. و این گفته مطابق قرآن است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبَدُّلَ لِلدِّينِ ۚ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَقُّ وَرَبُّهُمُ الرَّحْمَنُ ۚ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۗ﴾ (توبه: ۵).

«اما) وقتی ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید! هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را پردازند، آنها را رها سازید». خداوند در این آیه رها کردن راه را بر ایمان و برپای داشتن نماز و دادن زکات معلق نموده است. و آنانی که در زمان ابوبکر زکات نمی‌دادند، بعد از اینکه ابوبکر با آنان جنگید، به دادن زکات اعتراف نمودند<sup>۲</sup>.

۴- نامه فرستادن به مرتدان: هنگامی که ابوبکر در میان سپاهیان سوار شد در حالی که شمشیر را از نیام برکشید و از شهر مدینه به طرف ذی القصة<sup>۳</sup> خارج شد و یازده تا پرچم بر پای داشت و آنها را به دست فرماندهان داد، نامه‌ای را همراه آنان فرستاد که متن نامه

۱- صحیح مسلم، ک ۱، ب ۸؛ صحیح بخاری، ک ۲۴، ب ۲. در آن حدیث ابوهریره: «... إلا بحقها» و حدیث جابر: «بايعت رسول الله صلی الله علیه و آله على إقام الصلاة وإيتاء الزكاة» آمده است. معنی حدیث اخیر این است: «با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردم بر سر اینکه نماز را بر پای دارم و زکات پردازم».

۲- منهاج السنة، ۴/ ۵۸، ۵۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۶۵، ۲۲۸ و ۲۲۹.

۳- ذی القصة از مدینه یک منزل راه فاصله دارد.

چنین است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

از ابوبکر، خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که این نامه به دستشان می‌رسد اعم از عوام و خواص و کسانی که بر اسلام خود باقی مانده‌اند یا از آن برگشته‌اند.

**سلام بر کسی که راه هدایت را می‌پیماید**

همانا من به شما ابلاغ می‌کنم که خداوند را سپاس می‌گوییم؛ کسی که هیچ معبود برحقی جز او نیست و یگانه و یکتاست و شریکی ندارد. و همانا محمد بنده و فرستاده خداست. هر آنچه که از طرف خداوند آورده، قبول داریم و بدان اعتراف می‌کنیم و هر کس از آن سرباز زند، به او کفر می‌ورزیم و با او می‌جنگیم.

اما بعد؛ همانا رسول الله صلی الله علیه و آله از طرف خداوند به حق فرستاده شده و حق را از جانب خدا آورده است و به عنوان مژده‌رسان و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به سوی خدا طبق فرمان الله و به عنوان چراغ تابان به سوی بشریت فرستاده شده است تا افراد زنده بیدار دل را با آن بیم دهد و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب مسلّم گردد. پس خداوند به حق هدایت کند کسی که به دستوراتش پاسخ مثبت می‌دهد، و رسول الله صلی الله علیه و آله تنبیه کند کسی را که از او پشت می‌کند تا اینکه به دلخواه یا به ناچار به سوی اسلام برگردد.

خداوند روح رسولش را قبض کرد در حالی که فرمان خداوند را اجرا کرد و امتش را پند داد و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد. خداوند متعال این حقیقت را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و برای مسلمانان در قرآن بیان فرموده؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مِثٌّ وَإِنَّهُمْ مِثُّونَ﴾ (زمر: ۳۰). «ای محمد تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِشَرِّ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ (أنبیاء: ۳۴).

«پیش از تو (نیز) برای هیچ انسانی جاودانگی قرار ندادیم؛ (وانگهی آنها که انتظار مرگ تو را می‌کشند)، آیا اگر تو بمیری، آنان جاوید خواهند بود؟».

و خطاب به مؤمنان می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴). «محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد».

پس کسی که محمد را می پرستید، اینک محمد فوت کرده است، و کسی که خداوند را می پرستید، همانا خداوند زنده ای است که هرگز نمی میرد، و او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی گیرد و همواره بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد. حافظ و نگه دارنده دین است و از دشمنانش انتقام می گیرد.

همانا من شما را به تقوای خداوند و بهره و نصیبتان از دین و آنچه که پیامبرتان آورده است، سفارش می کنم. و شما را سفارش می کنم به اینکه از روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنید و به دین خداوند چنگ زنید. همانا هر کس خداوند هدایتش نکند، گمراه است، و هر کس خداوند یاری اش نکند، شکست خورده و خوار است، و هر که کس دیگری غیر از خداوند هدایتش کند، گمراه است. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ يَجْدَلَهُ، وَإِنَّا مُرْشِدُونَ﴾ (کهف: ۱۷).

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

و خداوند هرگز عملی را از وی نمی پذیرد مگر اینکه به اسلام اقرار نماید، و در آخرت عدالت و دفع عذاب از وی پذیرفته نیست.

به من خبر رسیده که بعضی از شما از دینش برگشته بعد از آنکه به اسلام اقرار نموده و به دستورات آن عمل نموده است. و این ارتداد از روی غفلت و بی خبری از خداوند و

جهل به فرمان او و پاسخ‌دادن به شیطان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (کهف: ۵۰).

«به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس - که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال)، او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا، چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (فاطر: ۶).

«البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند».

همانا من سپاهی از مهاجرین و انصار و کسانی که به شیوه نیکو از آنان پیروی نموده‌اند، نزد شما فرستادم. و به آنان دستور داده‌ام که جز ایمان به خدا چیزی را از کسی قبول نکنند و با کسی نجنگند تا اینکه او را به سوی خداوند عز و جل دعوت بنمایند. پس اگر پاسخ مثبت دادند و به اسلام اقرار نمودند و کار شایسته انجام دادند، این اعمال از وی پذیرفته می‌شود و بر سر آن کمک و یاری می‌شود. و اگر از آنها سرباز زدند، به خاطر آن با او جنگ می‌شود تا اینکه به سوی اطاعت از فرمان خدا برگردد. سپس هیچ یک از آنان به چیزی از آنچه در دنیا از اعمال نیک انجام داده‌اند دست نمی‌یابند و از آن بهره و سودی نمی‌برند. و اینان سوزانده می‌شوند و همگی کشته می‌شوند و زنان و کودکان به اسارت درمی‌آیند. از کسی جز اسلام چیزی پذیرفته نمی‌شود. هر کس از اسلام پیروی کند، این امر برایش خیر و نیکی است، و هر کس پیروی از اسلام را رها کند، هرگز خداوند را درمانده نمی‌کند.

به فرستاده و مأمورم دستور داده‌ام که این نامه را در هر جمعی برای شما بخواند، و نشانه آن اذان گفتن است، پس اگر مسلمانان اذان گفتند، از آنان دست بردارید و اگر اذان نگفتند، از آنان سؤال کنید که چه حقی بر آنان است، و اگر ممانعت کردند با آنان بجنگید، و اگر بدان اقرار نمودند، به گونه‌ای که سزاوارشان است آنان را بر آن حمل کنید». سیف بن عمر از عبدالله بن سعید بن عبدالرحمن بن کعب بن مالک آن را روایت کرده است<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

۵- روانه کردن سپاه اسامه: پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اینکه بیمار شود، سپاه اسامه را آماده رفتن برای جنگ کرد. روایت شده که عمر از جمله کسانی بود که همراه اسامه مأموریت یافته بود تا به جنگ برود. البته پیامبر صلی الله علیه و آله نه عمر و نه کس دیگری را تعیین نکرده بود که همراه اسامه برود. و به اتفاق علما ابوبکر در میان سپاه اسامه نبود، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از هنگام بیماری تا وقت وفاتش جانشین خود کرده بود. این سپاه در حدود سه هزار نفر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا به مردم موته و اطراف فلسطین هجوم برد؛ جایی که پدر اسامه و جعفر و ابن رواحه شهید شده بودند. پس اسامه برای جنگ آماده شد. رسول الله صلی الله علیه و آله اسامه را فراخواند و فرمود: فردا به امید خدا و به امید پیروزی و سلامتی برای جنگ حرکت کن سپس به همان صورتی که به تو دستور داده‌ام، حمله کن. اسامه گفت: ای رسول خدا، امروز از صبح ضعیف و بیمار شده‌ای. امیدوارم که خداوند شفایت دهد. به من اجازه ده بمانم تا اینکه خداوند تو را شفا دهد؛ زیرا اگر من بروم و تو بر همین حال و وضعیت باشی، آرام نمی‌گیرم و درونم به خاطر تو زخمی می‌شود و دوست ندارم از مردم

۱- برگرفته از کتاب البداية و النهاية، 6/315 و 316.

۲- بعد از پایان مبارزه با مرتدان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد بن ولید را به شهر بصره فرستاد و پس از درگیری سختی آنجا را فتح کرد. و مدائن کسری که در عراق بود با جنگ و صلح فتح کرد. و ابوبکر در آن حج را برپای داشت. سپس برگشت و عمرو بن عاص به همراه سربازانی به شام فرستاد. در جمادی الاول به سال سیزدهم هجری، یورش و حمله لشکریان بود و مسلمانان پیروز شدند. ابوبکر به خاطر آن مسرور و خوشحال شد. و این در اواخر حیاتش بود. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی).

راجع به تو بپرسم. رسول الله صلی الله علیه و آله ساکت شد و چیزی نگفت. و چند روز پس از آن وفات یافت.

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، اسامه را همراه آن لشکر روانه کرد. البته از اسامه اجازه خواست تا به عمر بن خطاب اجازه دهد همراه او برای جنگ نرود و در مدینه بماند، زیرا او در اسلام صاحب رأی دلسوزانه‌ای بود. اسامه هم به او اجازه داد که در مدینه بماند. اسامه از آن سمت و جهتی که رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داده بود حرکت کرد و در آنجا با دشمن رویارویی و درگیری عظیمی درگرفت و همراه با یاران و همراهانش غنایمی را به دست آوردند و قاتل پدرش را کشت. و خداوند آنان را سالم به مدینه بازگرداند.

تعداد زیادی از مسلمانان پیشنهاد کردند که لشکر برگردانده شوند و به جنگ نروند از ترس اینکه مبادا شکست سختی بخورند، زیرا آنان می‌ترسیدند که مردم بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در لشکر طمع بکنند و آنان را بکشند اما ابوبکر از این کار امتناع کرد و دستور داد که برای جنگ روانه شوند و گفت: پرچمی که رسول الله صلی الله علیه و آله برافراشته، بر زمین نخواهم نهاد. هنگامی که مردم دیدند مسلمانان بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌جنگند، ترسیدند و این اقدام ابوبکر از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن، دین اسلام را یاری داد و دلهای مؤمنان را محکم نمود و به وسیله آن کافران و منافقان را ذلیل و خوار کرد. و این هم ناشی از معرفت و دانش و ایمان و یقین کامل ابوبکر و تدبیر و رأی عالی‌اش بود.<sup>۱</sup>

۶- ابوبکر شروع به جنگ با اهل کتاب نمود تا اینکه یا اسلام آورند و یا اینکه جزیه بدهند. بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ موته با آنان جنگید و بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ با عربها فارغ شد: ابوبکر رضي الله عنه شروع به جنگ با فارس و روم نمود و در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کرده بودند. ابوبکر از جمله کسانی بود که بنا به

۱- منهاج السنة، 2/ 24، 120، 126، 225 و 226؛ 3/ 122 و 213؛ 4/ 278؛ ط / 120 و 126.

فرموده خداوند به جنگ با دشمنان فراخوانده شد؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سَدَّعُونَ إِلَيْنَا قَوْمٌ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ نُقْتَلُونَهُمْ أَوْ يُسْلَمُونَ﴾ (فتح: ۱۶). «به متخلفان از اعراب بگو: بزودی از شما دعوت می‌شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند».

قول اظهر درباره آیه مذکور این است که مراد از «قوم جنگجو و پر قدرت»، کسانی است که از قوم عرب قدرتمندتر و سرسخت‌تر بودند و آنان هم ملت فارس و روم بودند؛ زیرا آیه جزیه بعد از پایان جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله با قوم عرب، نازل شد. و اولین دعوت برای جنگ با روم، سال موته بود که در سال هشتم هجری قبل از جنگ تبوک روی داد. در این جنگ فرماندهان مسلمانان، زید و جعفر و ابن رواحه شهید شدند و مسلمانان همانند شکست‌خورده‌گان بازگشتند. در سال نهم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله با نصاری (بنی‌اصغر) جنگید که همان جنگ تبوک بود. قرآن برای جنگ تبوک دستور اکیدی داده و به شدت بازپس‌ماندگان از جنگ را مذمت و نکوهش کرده است. اما بنی‌اصغر با پیامبر صلی الله علیه و آله نجنگیدند و اسلام هم نیاوردند. هنگامی که سوره براءت (توبه) نازل شد و خداوند در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا عهد و پیمان با کافران را بشکند و به او دستور داد تا با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که اسلام را گردن نهند و یا اینکه خاضعانه به اندازه توانایی با دست خود جزیه را بپردازند، و وقتی که با آنان می‌جنگد، باید تا آنجا با آنان بجنگد که یا اسلام را گردن نهند و یا اینکه جزیه بدهند، در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند بدون جزیه با آنان عهد و پیمان ببندد همان طوری که قبل از نزول سوره براءت با مشرکان و اهل کتاب بدون جزیه عهد و پیمان می‌بست. هنگامی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده که با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که جزیه بپردازند، پیامبر صلی الله علیه و آله از مجوسی‌ها جزیه اخذ کرد و با نصاری‌انجران بر سر دادن جزیه صلح نمود. وقتی خداوند به مؤمنان دستور داده که با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که جزیه می‌پردازند، بنابراین به طریق اولی باید با غیر اهل کتاب بجنگند و بدون دادن جزیه با آنان عهد و پیمان نبندند.



اما در زمان ابوبکر صدیق و عمر فاروق اهل کتاب فقط دو راه در پیش داشتند: یا اسلام بیاورند و یا اینکه آماده جنگ با سپاه اسلام شوند. آنان بعد از جنگ جزیه می دادند و بدون جنگ حاضر به دادن جزیه نبودند، چون قومی جنگجو و پرقدرت بودند، و صلح و آشتی با آنان جایز نمی باشد. واضح است که ابوبکر و عمر و حتی عثمان در زمان خلافتشان با اهل کتاب جنگیدند، پس مردم شام و عراق و مراکش جزیه می دادند. این ویژگی سه خلیفه راشد و هدایت یافته می باشد. بنابراین غیرممکن است که آیه مذکور مختص به جنگ موته باشد و جنگ مسلمانان در فتوحات شام، عراق، مراکش و خراسان مشمول آیه نگردد. در حالی که این جنگها، جنگهایی بود که خداوند در آنها اسلام را آشکار و پیروز ساخت و راه هدایت و دین حق در مشرق و مغرب کره زمین آشکار ساخت. و اگر گفته شود که جنگ با مرتدان مشمول آیه می گردد، زیرا آنان یا با مسلمانان می جنگیدند و یا اینکه اسلام می آوردند، این بهتر و عقلانی تر از آن است که گفته شود این آیه تنها جنگ با مردم مکه و حنین را شامل می شود.

ابوبکر رضی الله عنه مسلمانان را برای جنگ با مرتدان و سپس جنگ با فارس و روم، فراخواند. همچنین عمر مسلمانان را برای جنگ با فارس و روم، فراخواند. و عثمان هم مسلمانان را برای جنگ با قوم بربر و امثال آنان، فراخواند.<sup>۱</sup> خلافت بر روی زمین در زمان ابوبکر و عمر و عثمان حاصل شده و دین اسلام و امنیت بعد از ترس برقرار یافت؛ بدان گاه که مسلمانان فارس و روم را شکست دادند و شام و عراق و مصر و خراسان و آفریقا را فتح نمودند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُم

۱- این کثیر رضی الله عنه گوید: ابوبکر صدیق کسی بود که سپاهیان را برای جنگ با آنان آماده کرد و بقیه کارها به دست عمر و عثمان

بود. این دو نفر در واقع معاون ابوبکر بودند.

## الْفَسِقُونَ ﴿نور: ۵۵﴾

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعا آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند».

۷- دستور به جمع‌آوری قرآن: در سال دوازده هجری ابوبکر به زید بن ثابت دستور داد که قرآن را از پاره‌های پوست و چوب و سنگ و سینه‌های مردان، جمع‌آوری نماید. این کار بعد از آنکه تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند، صورت گرفت؛ همچنان که حدیثی در صحیح بخاری از زید بن ثابت این را می‌رساند. او گوید: «ابوبکر صدیق خبر کشته‌شدگان جنگ یمامه را به من داد. و عمر بن خطاب در نزد او بود. ابوبکر رضی الله عنه گفت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: همانا تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من می‌ترسم که اگر کشتار حافظان و قاریان در جاهای دیگر شدت یابد، بسیاری از مطالب قرآن از بین برود. به نظر من دستور به جمع‌آوری قرآن بده. به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول الله صلی الله علیه و آله انجام نداده است؟ گفت: به خدا قسم، این کار (جمع‌آوری قرآن) خیر است. عمر مدام به من مراجعه می‌کرد تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای آن کار گشود و دلم بدان راضی شد و در این خصوص همان رأی عمر را داشتم...»<sup>۲</sup>

و۳و۴و۱.

۱- منهاج السنة، 1/10 و 109؛ 4/277-281.

۲- صحیح بخاری، ک، 93، ب، 37؛ ک، 66؛ ب، 3 و 4.

۳- منهاج السنة، 3/163؛ 4/124 و 214.

۴- البداية و النهاية، 6/353.

۸- عمر را بعد از خود، جانشین خود نمود: هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه دانست که در میان امت کسی به مانند عمر وجود ندارد و ترسید که اگر عمر را جانشین خود نکند، شاید مسلمانان او را به عنوان خلیفه انتخاب نکنند، از این رو او را جانشین خود کرد. و این به خاطر مصلحت امت اسلامی بود. هر کاری که ابوبکر انجام داده، شایسته و سزاوارش بوده است. همانا کمال و فضیلت و برتری عمر و استحقاقش جهت خلافت برای ابوبکر مسلم و آشکار بود به گونه‌ای که نیاز به شوری نبود. و اثر این رأی مبارک بر مسلمانان آشکار است؛ زیرا هر عاقل منصفی می‌داند که عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد یا عبدالرحمن بن عوف نمی‌توانند جای عمر را بگیرند. پس تعیین عمر برای خلافت همانند آن است که ابوبکر پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای بیعت کردن تعیین کرده بود. و بدین خاطر ابن مسعود رضی الله عنه گوید: داناترین و هوشیارترین مردم سه کس است: ۱- دختر صاحب مدین، که گفت: ﴿يَتَأْتِي أَسْتَعْرَجُهُ إِتْ خَيْرَ مَنْ أَسْتَعْرَجَتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ (قصص: ۲۶).

«یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!».

۲- عزیز مصر، که گفت: ﴿...عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَنْفَعَهُ وَوَلَدًا﴾ (یوسف: ۲۱).  
«عزیز مصر)، به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد؛ و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم!».

۳- ابوبکر، که عمر را جانشین خود کرد<sup>۱</sup>. هنگامی که ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت، عده‌ای خلافت وی را ناخوش داشتند تا جایی که طلحه به ابوبکر گفت: اگر فردی تندخو و سنگدل را جانشین خود کنی، آن وقت به پروردگارت چه می‌گویی؟

۱- ابویعلی از علی رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: ابوبکر از همه اجر و پاداش بیشتری در مورد قرآن دارد، زیرا او اولین کسی بود که قرآن را جمع‌آوری کرد و اولین کسی بود که قرآن را «مصحف» نام نهاد. (تاریخ الخلفاء).

۲- حاکم آن را اخراج کرده است. (مستدرک، ۳/ ۹۰). همچنین ابن سعد آن را اخراج کرده است.

ابوبکر گفت: آیا مرا از خداوند می‌ترسانی؟! می‌گویم: بهترین فرد از اولیاءت را خلیفه مسلمانان کردم. طلحه رضی الله عنه همان وقت از گفته خود منصرف شد<sup>۱</sup>.

گویم: بعداً بیان می‌شود که خداوند، بعد از خلافت ابوبکر، چه رحمت و خیر برکتی را نصیب مسلمانان کرد.

### کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر صدیق

آنچه که بر کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر دلالت دارد و نشان می‌دهد که ابوبکر از تمامی خلفای امت اسلامی و بلکه از تمامی حاکمان امتهای دیگر بعد از پیامبران، برتر است، این است که به طور یقین رسول الله صلی الله علیه و آله از تمامی پیامبران و از تمامی مخلوقات، برتر است. در صحیح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نبي خلفه نبي، وإنه لا نبي بعدي، وسيكون خلفاء فيكثرون، قالوا: يا رسول الله فما تأمرنا، قال: فوا بيعة الأول فالأول»<sup>۲</sup>: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود:

۱- منهاج السنة، 3/ 163، 164، 214 و 268 و 4/ 124.

۲- گفته عایشه قبل از این باره ذکر شد که گفت: «شکاف و خلأ ابوبکر باهتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر بن خطاب است. ماشاء الله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید و آنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت. (اشاره به فتوحات عمر رضی الله عنه است). ابن سعد از سعید بن مسیب روایت کرده که وقتی ابوبکر وفات یافت، شهر مکه تکان خورد. ابوقحافه گفت: چه اتفاق افتاده است؟ گفتند: پسر ت فوت کرده است. گفت: مصیبت بزرگی است، چه کسی پس از او اداره امور جامعه را به عهده می‌گیرد؟ گفتند: عمر. گفت یار و رفیقش. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 85).

۳- صحیح بخاری، ک 60، ب 50؛ صحیح مسلم، شماره 1842.

«شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آنها را باز خواست خواهد کرد». معلوم و واضح است که هر کس بعد از شخص برتر از خودش متولی امور شود، در صورتی که به نسبت فرد قبل از خود، در سیاست و مصلحت‌اندیشی نقص زیادی داشته باشد، چنین نقصی بسیار واضح و آشکار است. با بررسی وضعیت حاکمان و امراء معلوم می‌شود که هرگاه پادشاهی پس از پادشاه دیگر، یا یک قاضی پس از قاضی دیگر، یا بزرگی پس از بزرگ دیگر و امثال آنها به قدرت برسد، در صورتی که دومی، در حکومت و اداره جامعه نقص زیادی به نسبت اولی داشته باشد، چنین نقصی آشکار و روشن است و تمامی اموری که حاکم اولی تنظیم کرده بود، تغییر می‌یابد و اوضاع دگرگون می‌شود.

اما ابوبکر صدیق پس از کامل‌ترین انسان از لحاظ سیاست و مصلحت‌اندیشی به خلافت رسید ولی به هیچ صورت در اسلام نقصی به وجود نیامد. بلکه او با مرتدان جنگید تا وضعیت مسلمانان و جامعه اسلامی به شیوه قبلی‌اش برگردد. و مردم را از دری وارد کرد که از آن خارج شده بودند. سپس شروع به جنگ با کافران از اهل کتاب نمود. و چیزهایی به امت اسلام یاد داد که بر آنان پوشیده بود. آنان را قوت و توان بخشید بدان گاه که ضعیف و ناتوان شده بودند، و آنان را شجاع و دلیر نمود بدان گاه که ترسو شده بودند. و به گونه‌ای با آنان رفتار کرد که موجب صلاح و درستی دینشان شد. اینها از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن دین امت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را حفظ کرد. و از جمله مواردی بود که محقق می‌دارد که ابوبکر مستحق‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای خلافت و جانشینی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود. امت اسلامی بعد از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هیچ کسی را به مانند ابوبکر بزرگ نداشته و از هیچ کسی اطاعت نکرده آن گونه که از ابوبکر اطاعت کرده است بدون آنکه رغبت و ترسی وجود داشته باشد که مردم به خاطر آن، ابوبکر را بزرگ داشته و از او اطاعت کرده‌اند. و این از ویژگیهای ابوبکر است.<sup>۱</sup>

## از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و نیرومند کمک خواهی می کرد و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک خواهی می کرد

پیامبر گرامی ما با سراسر است‌ترین و منصفانه‌ترین و کامل‌ترین امور، برانگیخته شد. او هم خوش‌رو بود و هم جنگجو. او پیامبر رحمت و دلسوزی، و پیامبر جنگ و مبارزه بود. امتش هم بدان متصف هستند، همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (فتح: ۲۹).

«در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (مائده: ۵۴).

«در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند».

پس پیامبر صلی الله علیه و آله میان تند و سرسختی عمر و نرمی و ملایمت و فروتنی ابوبکر جمع کرده بود. و به میانه‌روی و اعتدال در امور دستور می‌داد و ابوبکر و عمر هم از او اطاعت می‌کردند. پس افعال و کارهای آن دو در نهایت استقامت و پایداری بود. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت و آن دو به خلافت رسیدند، از کمال ابوبکر این بود که افراد تند و سرسخت و نیرومند را دوست می‌داشت و از آنان کمک خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد و سختی و نرمی را با هم بیامیزد، چون تنها نرمی و فروتنی چیز بدی است، و تنها تند و سرسختی هم چیز بدی است. ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس باید در تمامی امورش همانند او میانه‌رو باشد؛ از این رو با عمر مشورت و نظرخواهی می‌کرد و خالد بن ولید را به نیابت از خود برای انجام بعضی از کارها می‌فرستاد. این امر از کمال ابوبکر است که به خاطر آن جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود. به همین خاطر در جنگ با مرتدان، شدت و تند و به کار برد و با این کار بر عمر و امثال او برتری یافت. پس خداوند تند و شدتی در ابوبکر قرار داد که قبلاً چنان نبود.

اما عمر که ذاتاً فردی تند و سرسخت بود، از کمالش این بود که از افراد نرم و فروتن کمک‌خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد. از این رو از ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده ثقفی، نعمان بن مقرن، سعید بن عامر و مانند آنان کمک‌خواهی می‌کرد که همه‌شان افرادی صالح و پارسا بودند که در عبادت و پارسایی از خالد بن ولید و امثال او بالاتر بودند. خداوند متعال رأفت و نرمی و ملامتی در عمر قرار داد که قبلاً چنان نبود تا او را کامل گرداند و به خاطر آن امیرمؤمنان شد.<sup>۱</sup>

### کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز

خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا، محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند)».

کلمه «أولى الأمر» به صاحبان قدرت مانند فرماندهان جنگ تفسیر شده، و به اهل علم و دین هم تفسیر شده، و هر دو درست است. این دو وصف در خلفای راشدین کاملاً وجود داشت؛ زیرا آنان انسانهای کامل در علم و عدالت، و سیاست و حکومت، بودند اگر چه در این موارد بعضی‌شان کامل‌تر از دیگران بودند. مثلاً در این موارد ابوبکر و عمر کامل‌تر از عثمان و علی بودند. و بعد از ایشان هیچ‌کسی در این امور کامل‌تر نبود جز عمر بن عبدالعزیز.<sup>۲</sup>

۱- منهاج السنة، 3/ 112؛ 4/ 131، 158 و 239. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 457.

۲- منهاج السنة، 2/ 169.

## هر کس بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه خُرده‌گیری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نماید

هیچ دلیلی اصلاً وجود ندارد که نشان دهد ابوبکر و عمر واجبی را ترک نموده یا حرامی را مرتکب شده‌اند.<sup>۱</sup> و هیچ کس بر ابوبکر و عمر خُرده‌گیری نمی‌کند و آنان را نکوهش و سرزنش نمی‌نماید بجز دو کس: (۱) کسی که منافق و بی‌دین و ملحد است که با طعن و سرزنش آن دو می‌خواهد بر پیامبر صلی الله علیه و آله و دین اسلام خُرده‌گیری نماید. این، وضعیت معلم نخست رافضیان (اولین کسی که رافضی بودن را ابتداء کرد) و وضعیت ائمه باطنی‌هاست؛ همان طور که مالک و دیگر علما می‌گویند: این افراد بر یاران و همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله خُرده گرفتند و آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، اینان تنها و تنها بدین خاطر این کار را کردند تا کسی بگوید: مردی بد، یاران و همراهانی بد دارد. و اگر مرد خوب و صالحی می‌بود، یاران و همراهانش هم خوب و صالح می‌بودند. (۲) کسی که جاهل و نادان است و در جهالت و هواپرستی راه افراط را در پیش گرفته است. این، وضعیت اغلب عوام شیعه است در صورتی که در باطن و درون مسلمان باشند.

از جابر رضی الله عنه روایت است که گوید: «به عایشه گفته شد که افرادی به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله حتی ابوبکر و عمر بد می‌گویند، گفت: چرا از این تعجب می‌کنید صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از این دنیا رفته و عملشان منقطع شده، پس خداوند دوست دارد که اجر و پاداششان منقطع نشود و همچنان ادامه داشته باشد».<sup>۲</sup> و از عروه روایت شده است که گوید: عایشه به من گفت: «ای خواهرزاده من، آنان امر شده‌اند که برای یاران و همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله طلب مغفرت و بخشش بکنند، اما در مقابل آنان را فحش و ناسزا می‌گویند». مسلم آن را روایت کرده است.<sup>۳</sup>

۱- این عبارت در موضوع «فدک» بیان شد.

۲- رزین آن را در کتاب «جامع الأصول» روایت کرده است.

۳- صحیح مسلم، شماره 3022.



ابن تیمیه رحمۃ اللہ علیہ گوید: تمامی کارهایی که به سبب آن صحابه رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم طعن و بدگوئی شده و مورد ملامت و نکوهش قرار گرفته اند، غالباً دروغ و بهتان است. درست آن است که این اعمال، خطا و سهو بوده، و خطا و سهو هم از صحابه رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم بخشوده شده است و برای آمرزش گناهان اسباب متعددی وجود دارد، (مثلاً کار نیک باعث پاک شدن گناهان می شود، همانطور که در قرآن کریم آمده است: **إن الحسنات** **یذهبن السيئات**) و اغلب چیزهایی که به سبب آن یکی از یاران پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده اند، از محاسن و فضایل او محسوب می شود<sup>۱</sup>.

### مدت خلافت ابوبکر

ابوبکر رضی اللہ عنہ دو سال و چهار ماه خلیفه بود. سپس در سال سیزده هجری، بیست و دوم جمادی الثانی وفات یافت. این گفته سیره نگاران است براساس آنچه که ابن عبدالبر آن را نقل کرده، و ابن اسحاق، ابن زبیر، ابن قانع، ابن جوزی و ذهبی بر آن جزم نموده اند. و صحیح آن است که او شصت و سه سال عمر داشت. و این قول اکثر سیره نگاران و مؤرخان و علماست<sup>۲</sup>.

۱- منهاج السنة، ۱/ 43، 44 و 205؛ 3/ 38-44، 58، 115، 174، 175، 241-246 و 258؛ 4/ 256.

۲- طرح التریب، 1/ 71.

## آرامگاه ابوبکر رضی الله عنه

ابن سعد و قاسم بن محمد روایت کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها وصیت نمود که در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خاک سپرده شود. پس هنگامی که ابوبکر وفات یافت، قبری برای او کنده شد و سر مبارکش در کنار شانه مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده شد و آرامگاهش به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چسبیده شد.<sup>۱</sup>

سعید بن منصور از سعید بن مسیب روایت کرده که او گفت: عایشه در خواب دید که گویی سه تا ستاره در خانه‌اش افتاد. آن را برای ابوبکر که از همه مردم داناتر به تعبیر خواب بود، بازگو کرد. ابوبکر گفت: اگر رؤیای تو درست باشد، بهترین انسان روی زمین در خانه‌ات به خاک سپرده می‌شود. سه بار این جمله را تکرار کرد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، ابوبکر گفت: ای عایشه، این بهترین ستاره‌ای بود که در خواب دیدی.<sup>۲</sup>

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد، وعلی آله وأصحابه أجمعین

گردآوری و تنظیم آن، سال ۱۴۰۸ هجری قمری به اتمام رسید.

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم

---

۱- تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 105.

۲- همان، ص 185.